جوزف جی. کالینز

بازشناسی جنگ در افغانستان

احمدرضا دانش



بازشناسی جنگ در افغانستان

نویسنده:

جـوزف جـی. کـالیـنز

ترجمهٔ:

احمد رضا دانش

بهار / ۱۳۹۶

این کتاب، ترجمه‌ای است از:

Joseph J. Collins, Understanding War in Afghanistan,

(Washington, D.C: National Defense University Press, 2011)

شناسنامه:

عنوان کتاب: «بازشناسی جنگ در افغانستان»

نویسنده: جوزف جی. کالینز

ترجمهٔ: احمدرضا دانش

طرح جلد: باسم الرسام

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶

فهرست مطالب

ترجمهٔ این اثر را به:

تمامی سربازان و نیروهای امنیتی کشورم (افغانستان)

تقدیم می‌کنم.

در بارهٔ نویسنده

پروفیسور جوزف جی. کالینز[1]، دارای مدرک دکتری در رشتهٔ علوم سیاسی از دانشگاه کلمبیا است. وی در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴م دستیار وزیر دفاع ایالات متحدهٔ امریکا در عملیات‌های ثبات و تشکیل دولت مقتدرِ مرکزی در افغانستان و در عین حال، یکی از سیاست‌گذاران مطرح در عملیات پاک‌سازی و نابودی گروه‌های تروریستی در افغانستان و عراق بوده است. کالینز، نظامی بازنشستهٔ ارتش است و یک دهه سابقهٔ هم‌کاری را با پنتاگون دارد. وی در آکادمی نظامی امریکا، دانشگاه جورج‌تَون و دانشگاه کُلمبیا کرسی تدریس علم سیاست و مسائل نظامی و استراتژیک داشته است.

از جملهٔ مهم‌ترین آثار کالینز می‌توان به: «نظریهٔ روابط بین‌المللی»؛ «فرهنگ نظامی ایالات متحده»؛ «مطالعهٔ سیاست شوروی در قبال افغانستان»؛ «انتخاب جنگ: تصمیم حمله به عراق و پیامدهای آن»، و نیز کتاب حاضر، اشاره کرد. [او]، در حال حاضر (۲۰۱۱م) استاد مسائل استراتژیک در کالج ملی جنگ در واشنگتن دی سی و در عین حال، عضو شورای روابط خارجی ایالات متحدهٔ امریکا است.

---

1. Joseph J. Collins.

توصیه‌هایی برای مطالعهٔ این کتاب:

«بازشناسی جنگ در افغانستان، درآمدی بسیار عالی بر یک درگیری پیچیده است. جوزف جی. کالینز، کارشناس سابقه‌دار مسائل افغانستان، استاد کالج ملی جنگ و یک سیاست‌گذار کهنه‌کار است. وی در این کتاب، پس از بررسی جغرافیا، مردم، تاریخ و شرایط خاص افغانستان، به ارائهٔ نظریاتی مغتنم در حل بحران جنگ در این کشور پرداخته است. او با تجزیه و تحلیل دقیق از وضعیت کنونی افغانستان، راه‌کارهایی برای بُرون‌رفت از این مناقشه ارائه داده است. این کتاب، یک اثر برجسته برای سربازان و دیپلُمات‌هایی است که برای نخستین بار وارد سرزمین هندُوکش می‌شوند.»

جنرال "دیوید پتریوس"

فرمانده نیروهای بین‌المللی امنیتی در افغانستان

«بازشناسی جنگ در افغانستان، یک کتاب بسیار عالی برای دانش‌آموزان و دانشجویان افغانستان است. این کتاب، نه‌تنها به آنان خلاصه‌ای از جغرافیا و تاریخ این سرزمین را بازنمود می‌کند، بلکه ارائهٔ تصویری از وضعیت تاریخی – سیاسی و جنگ در این کشور است. این کتاب، اثر عالی برای معرفی و بررسی وضعیتی دشوار است. توصیه می‌کنم تمام افسران و دیپلُمات‌هایی که در کشورهای جنوب آسیا نیز مشغول به وظیفه می‌شوند، آن را مطالعه کنند.»

"ادمیرال جیمز"

«پروفیسور کالینز، با تسلط بر تجربهٔ فعالیت‌اش در مسایل افغانستان و بینش راهبردی کلان در ایجاد ظرفیت‌های لازم برای مبارزات انتخاباتی این کشور، به ارائهٔ پیش‌نهادات مؤثر برای آینده‌ای بهتر در افغانستان پرداخته است. او تجزیه و تحلیل خود را با استناد به مسایل کلیدی افغانستان، تجارب جنگی افسران و سربازان بین‌المللی در این کشور و نیز راهبردهای درازمدت ایالات متحده، مورد آزمون قرار داده است.»

"دکتر جان آر. بالارد"

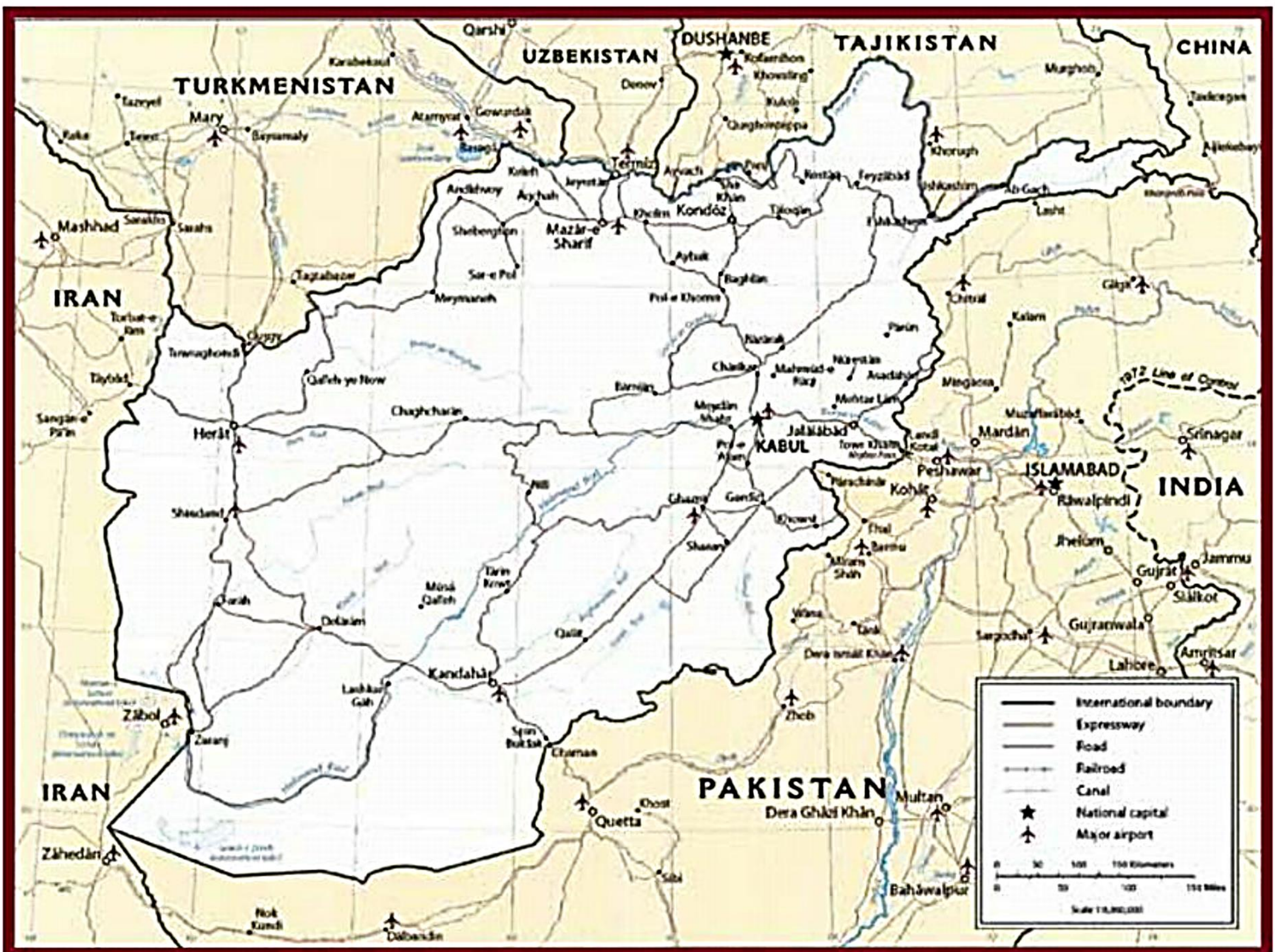
استاد پیش‌کِسوت دانشکدهٔ و مرکز مطالعات کالج ملی جنگ

»این کتاب، یکی از متون مورد نیاز برای جامعهٔ سیاسی افغانستان است؛ که به‌طور موشکافانه‌ای پیچیدگی‌ها و عوامل جنگ در این کشور را مورد بررسی قرار داده است. این اثر، راهنمایی مناسب برای شهروندان، دانشجویان، و نیروهای نظامی و غیرنظامی‌ای که خواستار اطلاعاتی دقیق و علمی از مهم‌ترین روی‌دادهای افغانستان اند، بسیار مفید و نسبت به دیگر آثار مکتوب، خواندن آن توصیه می‌گردد.»

" دَن کالدوِل"

استاد برجستهٔ دانشگاه پِپردیَن

و نویسندهٔ کتاب «گرداب جنگ: سیاست ایالات متحده در قبال افغانستان، پاکستان و عراق».


TURKMENISTAN
UZBEKISTAN
TAJIKISTAN
CHINA
DUSHANBE
IRAN
IRAN
PAKISTAN
INDIA
ISLAMABAD
KABUL
Mashhad
Mary
Herāt
Kandahār
Mazār-e Sharīf
Kondūz
Jalālābād
Peshawar
Rawalpindi
Quetta
Multan
Lahore
Srinagar
Jammu
Zāhedān
Zābol
Dera Ghāzi Khān
International boundary
Expressway
Road
Railroad
Canal
National capital
Major airport

افغانستان



جغرافیای طبیعی

جغرافیای استانی (ولایتی)

جغرافیای قومی



پیش‌گفتار مترجم

افغانستان کشوری تاریخ‌مند و مملو از افتخارات و دست‌آوردهای ارزنده‌ای است که به غنامندی تاریخی این جغرافیا، شهادت می‌دهند.[۱] سرزمینی که از مولانای بلخی گرفته، تا ابونصر فارابی، ابوریحان بیرونی، سنایی غزنوی، سید جمال‌الدین افغان[۲] و بسیاری از افتخارات جهان را در بطن خود پرورش داده است. این کشور، چه پیش از نام‌گذاری – به‌عنوان افغانستان – و چه پس از آن، دوره‌های پُر فراز و نشیبی را طی کرده است – که البته دوره‌های شکوفایی آن، به مراتب بیش‌تر از دوره‌های بی‌ثباتی و متشنج آن بوده است.[۳] جنگ‌های افغانستان و روس، و افغانستان و انگلیس جرقّه‌ای بر آغاز جنگ‌های تاریخ معاصر این سرزمین تازه نام‌گذاری شده [افغانستان] بود.[۴] این جنگ‌ها سرآغاز جنگ‌های متواتری است که نویسنده نیز در این کتاب، تک‌تک آن‌ها را مورد بحث قرار داده است. در طول تاریخ معاصر – قرن ۱۹ و ۲۰م – افغانستان شاهد بی‌ثباتی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پی در پی بوده که به‌جز دوره‌هایی محدود، کشور را درگیر جنگ و نزاع نگه داشته است.[۵]

در طول سه دهۀ اخیر، جنگ، آشوب و ناامنی، مؤلفه‌هایی تأثیرگذار بر ایجاد و تداوم بحران سیاسی —اجتماعی در افغانستان بوده است. به عبارت بهتر، معضلات فوق، مهم‌ترین عوامل سوق‌دادن افغانستان به‌سوی کشوری بی‌ثبات، ناامن، منزوی و توسعه‌نیافته بوده و هست. بدون شک، هر بحرانی – به‌خصوص [جنگ] – در یک جغرافیای سیاسی، دارای تاریخ تطوّری است. بررسی این تاریخ تحول، از مستلزمات شناخت پدیده‌های اجتماعی و سیاسی یک سرزمین است. تاریخ یک سرزمین، از زمرۀ متغیّرهای اساسی شناخت پدیده‌های مختلفی، به‌خصوص «هنجار»های حاکم در آن کشور است. هر کشور و یا قلمرو سیاسی دارای ارزش‌ها، هنجارها و ایستارهایی منحصر به خود است که حفاظت از آن برای آن مرز و بوم، اهمیتی بسیار دارد. بر همین اساس، هم‌واره یکی از عوامل مهم بُروز جنگ میان ملت‌ها و دولت‌ها، محاربه و مقابله با همین هنجارها و ارزش‌ها بوده است.

«منافع ملّی»، مهم‌ترین متغیّری است که هنجارسازی سیاسی می‌کند. به عبارت دیگر، نظام‌های سیاسی زمانی که منافع ملی خود را تعریف می‌کنند، «هنجار»مندی سیاسی می‌یابند. این «هنجار» است که برای یک دولت و یا نظام سیاسی خط‌مشی تعیین

می‌کند؛ خط‌مشی‌هایی که عدول از آن – چه عامل آن درونی باشد، چه بیرونی – منجر به طغیان، نزاع و در بسیاری از مواقع آشوب و جنگ می‌شود. لازم به ذکر است که مسئلهٔ جنگ در یک جغرافیای سیاسی، هم‌واره عوامل متعددی داشته و دارد. در وقوع و یا استمرار جنگ، آشوب و خشونت، عواملی چون شکاف‌های اجتماعی؛ تبعیض؛ عصبیت‌های قومی، نژادی، مذهبی و ...... ؛ عوامل خارجی؛ موقعیت ژئوپلیتیکی و منافع گروه‌های ذی‌نفع، می‌تواند دخیل باشد. این عوامل، زمانی زمینه‌ساز جنگ و آشوب می‌گردند که کشور هنجارمندی سیاسی خود را از دست داده و یا به سخن دیگر، نتواند آن را به‌سان اصولی پایدار و اجتناب‌ناپذیر برای جغرافیای سیاسی خود، حفظ نماید. به عبارت دیگر، این عوامل در سیر تاریخی یک کشور، مانعی بر سر راه «هنجار»سازی سیاسی – اجتماعی می‌گردد و زمانی که هنجارسازی صورت نگیرد، «منافع ملی» نیز قابلیّت تعریف نخواهد داشت. همین مسئله باعث آن می‌گردد که جامعه‌ای نتواند به دولت – ملت‌سازی و گذار از بحران نیل یابد.

کتابی که پیش روی دارید، در بردارندهٔ واکاوی، پژوهش و نظریات پروفیسور جوزف جی. کالینز، سیاست‌شناس برجستهٔ امریکایی است. کالینز در این کتاب – که در سال ۲۰۱۱م منتشر شده است – به بررسی و ریشه‌یابی عوامل بنیادی پدیدهٔ جنگ در جغرافیای افغانستان پرداخته است. وی نخست این مسئله را با تأکید بر سیر تاریخی آن مورد کندوکاو قرار می‌دهد(۶)؛ و از جنگ افغانستان و روس گرفته تا سه جنگ افغانستان و انگلیس، بی‌ثباتی و اضمحلال نظام‌های سیاسی حاکم در کشور، تجاوز اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان(۷) و جنگ‌های داخلی(۸) را مورد مداقّه قرار داده است. نویسنده در فصول پایانی این کتاب نیز، به ظهور گروه طالبان، حکومت آنان و ظهور مجدد و جنگ‌های متواتر آنان پس از استقرار حکومت جدید – حکومت دمُکراسی – می‌پردازد و در نهایت نیز راه‌کارهایی جهت نیل به صلح، عبور از بحران، ایجاد دولتِ یک‌پارچه و تقویت روند ملت‌سازی در کشور، ارائه می‌دهد.

بدون اغراق، این اثر همان‌طور که جنرال دیوید پتریوس[۱]، ادمیرال جیمز[۲]، دکتر جان آر. بالارد[۳]، دَن کالدول[۴] و دیگران از آن تمجید کرده‌اند، بسیار ارزش‌مند و در عین حال برای آنانی که می‌خواهند با مسائل مختلفی چون سیاست، اجتماع، فرهنگ، جمعیت‌شناسی، انواع نظام‌های سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی، جغرافیای سیاسی و ریشه‌ها و تحول ساختاری جنگ، آشوب و نزاع در افغانستان آشنا شوند، مغتنم است.

1. David H. Petraeus.
2. Admiral James.
3. John R. Ballard, Ph.D.
4. Dan Caldwell.

در پـایـان نیز بر خود لازم می‌دانم تـا از زحمات و هم‌کاری‌های اســتاد بزرگوارم، جناب آقای دکتور **عبدالرحمن عالم** در «گروه علوم سـیاسـی دانشگاه تهران»، که در طی مدت‌زمان ترجمهٔ این اثر، از هیچ‌گونه لطف و راهنمایی‌ای نسبت به بنده دریغ نفرمودند، اظهار تقدیر و تشـکر نمایم. روشــن اســت که هرگونه نقص و یا نارســایی در ترجمهٔ این کتاب، متوجه مترجم و به بضاعت اندک وی بر می‌گردد.

احمد رضا دانش

بهار ۱۳۹۶ش

مقدمه

این رسـاله، با هدف آشنایی رهبران نظامی، سیاست‌گذاران دولتی، دیپلمات‌ها و دانش‌جویان مسائل سیاسی، نظامی و استراتژیک، برای آشنایی هر چه بیش‌تر با مسایل افغانستان، کشوری که بیش‌تر از ۳۳ سال جنگ را تجربه کرده است، به قلم تحریر درآمده اسـت. در عین حال، این اثر می‌تواند به افسـران نظامی در افغانسـتان و پاکسـتان راهبردی را مشخص سازد و دانشجویان و دیگر اقشار جامعه نیز از آن به‌سان یک سخن آغازین، یا مقدمه‌ای بر بحث مورد نظر، استفاده کنند. این اثر نخست با تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های اساسی یک دولت به سراغ کنکاش در مفاهیمی چون سرزمین، مردم و تاریخ معاصر افغانستان و ارزیابی وضعیت فعلی آن می‌رود و رفته‌رفته مبانی و پایه‌های وضعیت جنگ در این کشور را واکاوی خواهد کرد. همچنین در ادامه، به راهبرد ایالات متحدهٔ امریکا در قبال افغانستان و بررسی و ارائهٔ پیشنهاداتی برای آیندهٔ این کشور، خواهد پرداخت.

پاره‌ای از وقایع اخیر افغانستان برای بسیاری از خوانندگان آشناست. به طور مثال، هرگز فراموش نمی‌شود که تنها ۲ روز قبل از حملهٔ یازده سـپتامبر، تروریسـتان القاعده، فردی را که خود را خبرنگار معرفی کرده بود، به قصـد جان احمدشـاه مسـعود فرسـتادند و موفق به ترور فرماندهٔ نیروهای شمال، شدند. این عمل نکتهٔ قابل تأملی در تجزیه و تحلیل علّی ماجراست. حملهٔ ۱۱ سـپتامبر به مراتب در ظاهر به سود گروه تروریستی القاعده و در عین حال، به ضرر گروه طالبان ختم شد. بدین معنا که آن‌چه در امریکا اتفاق افتاد، فقط مانور قدرت‌گرایی القاعده را نشان داد و این گروه خود را آن‌گونه به جهانیان معرفی نمودند که گویا این گروهک تروریستی، قادر به حمله به نقاط مختلف کشورهای بزرگ و ابر قدرت‌های جهان است. به ضرر طالبان تمام شد، زیرا به تهییج نیروهای نظامی – امنیتی، علیه حلقات تروریسـتی در خاورمیانه به‌خصـوص گروه طالبان در افغانسـتان انجامید. ایالات متحدهٔ امریکا و متحدان‌اش نیز از همین فرصت استفاده نموده و وارد افغانستان و کشورهای تروریست‌نشین شدند. با ترور احمدشاه مسعود در ۹ سپتامبر در تخار، و سپس حمله بر برج‌های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر در نیویارک، مردم افغانستان و امریکا در یک جنگ مشترک علیه گروه‌های تروریستیِ القاعده و به‌خصوص طالبان همراه شدند.

بعد از بمباران سـفارت‌خانه‌های ایالات متحده در کنیا و تانزانیا (۱۹۹۸م)، ایالات متحده و دولت عربستان سعودی به طالبان هشدار دادند که از گروه تروریستی القاعده دوری گزینند و به هیچ‌وجه خود را در هم‌سویی با آنان قرار ندهند. در ادامهٔ حملات القاعده به نیویارک، پنتاگون و پنسـلوانیا، طالبان باری دیگر در تأیید راهبردها و عمل‌کردهای القاعده برآمده و این مسـئله عزم سـیاسـت‌گذارانِ ایالات متحده را برای مبارزه صریح و قاطع با القاعده و طالبان، جزم کرد. با حمایت سازمان ملل متحد (UN)، شورای امنیت و هم‌کاری ویژهٔ ایالات متحدهٔ و متحدان‌اش و همچنین نیروهای ویژهٔ (SOF)، مأموران CIA و نیروهای هوایی در پشـتیبانی از ائتلاف شـمال و قبایل پشـتون در جنوب کشـور و آغاز یک تهاجم علیه آنان در فردای این حادثه – ۱۱ سپتامبر – پاره‌ای از آنان به پاکستان و دیگر کشورهای منطقه، متواری شدند.

در پی این عملیات‌ها، ملا عمر و اسامه بن لادن هم‌راه با بسیاری از زیردستان کلیدی‌شان فرار کرده و کشور را ترک کردند. از پس این اتفاق، دولت‌های حامی حکومت مسـتقل و دمکراتیک در افغانسـتان جلسـه‌ای را در «بُن» آلمان، به منظور تشـکیل دولت موقت دایر نمودند. این جلسـه متشـکل از رهبران جهادی، نظامیان و افسـران بلند رتبهٔ ارتش و بزرگان قومی – قبیلوی افغانسـتان بود؛ که در آن توافق بر آن شـد تا حامد کرزی به عنوان رئیس دولت موقت معرفی گردد و قدرت را از مجاهدین به صورت مسالمت‌آمیز به‌دست گیرد.

با تشـکیل و اسـتقرار حکومت دمُکراسـی در افغانسـتان، مراحل ابتدایی پروژهٔ آزادی پایدار (OEF) نیز در کشور آغاز و تا حدودی موفق شـد به پیش رود؛ اما در عین حال، روشـن اسـت که قاطع و جامع نبود. از سـال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵م، نیروی اندکی با ظرفیت محدود وظیفهٔ تأمین امنیت، آزادی، رفاه اجتماعی و پیش‌رفت و توسعهٔ کشور را بر عهده گرفتند و این امر در حالی بود که بسـتر جامعه پذیرای ابتدایی‌ترین مراحل توسـعه، آزادی، ترقی، انکشاف، حاکمیت قانون و حکومت‌داری خوب نبود. با این حال، طالبان با پول و توان نظامی محدود، و با کمک کشورهای منطقه توانستند «رد پای کوچکی» را برای بار دوم در افغانستان از خود بر جـای بگـذارند و تهدیدی برای دولت جدید باشـــند. در این برهه [۲۰۰۵م]، ایالات متحده نیز با اوج‌گیری عملیات جنگی در عراق، توجه خاصـی را به آن کشـور مبذول داشـت و این باعث شـد که دولت افغانستان نقش متحد اصلی خود را در مبارزه با دهشـت‌افکنی کم‌رنگ ببیند. در این میان تنها بدیلی که جایگزین مساعدت و هم‌کاری ایالات متحده شد، بیش از همه هم‌کـاری‌هـای دولـت هنـد بـا دولت مرکزی کابل بود. این هم‌کاری برای هند از این منظر قابل اهمیت بود که در مقابل دولت افغانسـتان، دشـمن دیرینه‌اش (پاکستان) قرار داشت و این خود فرصت مناسبی برای انتقام‌گیری و جنگ نرم علیه دولت پاکستان بود.

جمهوری اسـلامی ایران نیز، به منظور تعقیب خط‌مشـی‌های ایدئولوژیک و ارزشی خود از طرفی در مواجهه با راهبردهای عملیاتی ایالات متحدهٔ امریکا قرار داشـت و از سـویی دیگر نیز، وجود و رشـد گروه‌های تروریسـتی‌ای چون طالبان و حلقات بنیادگرای دینی دیگر را نیز، آفتی برای منطقه و امنیت آن می‌پنداشـت. در این میان چین و روسـیه با نگاهی محتاطانه به دنبال منافع اقتصـادی خود شـدند. پادشـاهی وقت عربسـتان سـعودی نیز که یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های کاریزما و تأثیرگذار برای حلقات تندرو مذهبی به شـمار می‌رفت، به‌صورت ظاهری سخن از ائتلاف و اتحاد میان دو گروه القاعده و طالبان و صلح نمودن آن‌ها با دولت کابل زد؛ که در نهایت نیز تلاش‌های او ناکام ماند.

در پی فروکش‌نمودن جنگ در عراق (۲۰۰۸م)، ایالات متحده قادر به تمرکز بر مخمصهٔ خود در افغانستان شد. این‌بار دولت امریکا با توجه بیش‌تری روی پدیدهٔ تروریسم در افغانستان اقدام نمود. دولت باراک اوباما[1] تلاش مضاعفی را توسط هواپیماهای بدون سـرنشین علیه رهبران شرورشی و تروریستان سازمان‌دهی کرد. دولت وی، از ابزارهای تسلیحاتی و غیرتسلیحاتی به جهت نیل به صلح در منطقه استفاده نمود. هم‌زمان، باراک اوباما، رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ امریکا (۲۰۰۸م به بعد) اعلام کرد که او از یک جنگ بی پایان در افغانسـتان پشـتیبانی نمی‌کند. او در همین زمینه اشـاره کرد که قصـد مشـروط خروج نیروهای امریکایی را در تابسـتان ۲۰۱۱م از افغانسـتان دارد. به تبع گفته‌های او، کشورهای عضو ناتو در اجلاس لیسبون[2] نیز موعد پایانی عملیات خود را در ۲۰۱۴م اعلام نمودند.

با در نظر داشت موضوعات مد نظر، اثر کنونی به دنبال پاسخ گفتن به پرسش‌های اساسی ذیل برآمده و امید دارد که خواننده پس از خوانش این متن، به پاسـخ‌هایی در خور توجه و تا حدودی قریب به وضـاحت نایل آید. دغدغهٔ اصلی این کتاب این است که چگونه ایالات متحده و متحدان‌اش در جایگاهی که در حال حاضر هستند، قرار گرفتند؟ چگونه می‌توانند جنگ‌های پی در پی که بیش از ۳۰ سـال در افغانسـتان سایه افکنده است، را مهار کنند؟ چگونه می‌توانند از منافع دولت و ملت خود در قبال این جنگ حمایت کنند؟ و چگونه این ائتلاف قریب به ۵۰ کشور (ISAF) به این جنگ پایان می‌بخشند؟. این پرسش‌ها را در قالب فصول مجزا، پی خواهیم گرفت. برای پاسخ یافتن ابتدایی به این سؤالات، در قدم نخست باید به بررسی و مطالعه‌ای اجمالی نسبت به سـرزمین، مردم و فرهنگ (فصل ۱)؛ و پس از آن، بررسی تاریخی توسعه، نوسازی و دست و پنجه نرم کردن با مشکلات آن (فصل ۲)؛ تهاجم شوروی در افغانستان (فصل ۳)؛ و اختلافات و پیامدهایی که این جنگ در افغانستان به ارمغان داشت (فصل۴ و ۵) بپردازیم؛ همان طوری که جنگ فعلی را مورد واکاوی و بررسـی قرار خواهیم داد، باید تئوری‌های پایه و مفاهیم اساسیِ ضد

1. Barack Obama.
2. Lisbon.

شـورش را در قرن بیست، بازشناسی نمائیم (فصل۶)؛ این ما را قادر به درک آن‌چه در طول ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۰م اتفاق افتاده، خواهد کرد (فصل ۷ و ۸)؛ در نهایت، با بررسی گزینه‌های احتمالی که رهبران افغانستان برای آیندهٔ کشور مد نظر داشته باشند، روبه‌رو خواهیم شد (فصل ۹). در بخش پایانی نیز از گفته‌های ایراد شده به نتیجه‌ای نایل خواهیم شد.

جوزف جی. کالینز

جون ۲۰۱۱م

یک

سرزمین، مردم و فرهنگ

آشنایی با سرزمین، مردم و فرهنگ یک مرز و بوم، از مسلمات شناخت یک اجتماع سیاسی است. این مؤلفه‌ها می‌توانند جنبه‌های مختلف نوع دید ما را نسبت به یک جامعهٔ سیاسی، تحت تأثیر قرار دهند. بدون شک، دانستن در مورد آن‌ها می‌تواند به فهم ما در مسائلی چون مردم‌شناسی، جمعیت‌شناسی، دولت‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی و عوامل مؤثر در تصمیمات کلان و خرد سیاسی یک کشور، کمک شایانی نمایند.

افغانستان به لحاظ مساحت، اندکی کوچک‌تر از تگزاس[۱] است. این کشور در حدود ۶۴۷۵۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد. افغانستان از جملهٔ کشورهای مرتفع به حساب می‌آید. پایتخت آن کابل، حدود ۱۷۸۹ کیلومتر بلندتر از سطح دریاست. از جملهٔ ویژگی‌های ژئوپلیتیکی آن می‌توان به کوه‌های سر به فلک کشیدهٔ هندوکش که در حدود ۷۴۸۵ کیلومتر ارتفاع دارد، اشاره کرد.(۱)

اراضی جنوب و غرب کشور عموماً نیمه‌بیابانی‌اند. آب‌شدن برف در کوه‌ها و دامنه‌های آن، سیستم آب‌یاری و کشاورزی را به گردان در می‌آورد، و از همین‌رو اکثر مردم در اطراف و محلات غیر شهری به کشاورزی و دامداری مشغول‌اند. افغانستان، به‌لحاظ معادن، کشوری غنی است و ثروت آن‌که در حال حاضر غیر قابل بهره‌برداری است، در حدود ۳ تریلیون دالر تخمین زده شده است.(۲)

افغانستان، یک مرز مشترک به امتداد ۲۴۳۰ کیلومتر – که به دیورند مشهور است – با پاکستان دارد که مسئلهٔ حقوقی آن، هنوز مورد مناقشه میان دو طرف است. از طرف غرب، مرز مشترکی به امتداد ۹۳۶ کیلومتر با ایران و نیز مرز طولانی‌ای با اتحاد جماهیر شوروی سابق و یا کشورهای در حال حاضر مستقلِ ترکمنستان (۷۴۴ کیلومتر)، ازبکستان (۱۳۷ کیلومتر) و

---

۱. ایالتی در کشور ایالات متحدهٔ امریکا. (مترجم)

تاجیکستان (۱۲۰۶ کیلومتر) دارد. هم‌چنین افغانستان، یک مرز کوچک با چین به طول ۷۶ کیلومتر که غالباً هم کوهستانی و مشهور به واخان کریدور است، در شمال شرق دارد.

در داخل، افغانستان به ۳۴ ولایت و نزدیک به ۴۰۰ ولسوالی تقسیم شده است. این کشور دارای شبکهٔ حمل و نقل داخلی ضعیفی است. شاه‌راه‌های اصلی که زمان زیادی از ساخت و ساز آن‌ها می‌گذرد، شهرهای اصلی و بزرگ کشور را به هم وصل می‌کنند: کابل در شرق، قندهار در جنوب، هرات در غرب و مزارشریف (بلخ) در شمال کشور موقعیت دارند.

این جاده‌ها در ۱۹۶۰م به کمک و تمویل اتحاد جماهیر شوروی ساخته شدند. این شاه‌راه‌ها پس از ۲۰۰۱م از طرف ایالات متحده، شرکای ائتلافی آن و مؤسسات مالی بین‌المللی (IFIs) بازسازی شده و شاه‌راه کابل – جلال‌آباد در شرق کشور نیز تا جایی بازسازی و ترمیم شد. دیگر جادهٔ اصلی که در این مدت بازسازی شد، جادهٔ مواصلاتی قندهار تا ولایت بلوچستان پاکستان بود. در عین حال، برای رقابت با پاکستان جادهٔ جدیدی از جنوب ایران به مقصد ولایت نیمروز نیز ساخته شد – که البته فلسفهٔ وجودی آن را بدیل‌سازی بندر چابهار به‌جای بندر کراچی تشکیل می‌دهد. یکی دیگر از جاده‌هایی که در این برههٔ زمانی ساخته شد، جادهٔ هرات – اسلام‌قلعه بود. به‌طور کلی این جاده‌ها با کمک و همکاری نیروهای ائتلاف، سازمان‌های کمک‌رسانی، نهادهای مالی بین‌المللی، جنرال‌ها و برخی از دیپلُمات‌های خارجی و با مساعدت و هم‌کاری کارل ایکنبری[1] – سفیر وقت ایالات متحده در کابل – به بهره‌برداری سپرده شد.[۳]

در سال‌های اخیر، مسافرت‌ها و حمل و نقل هوایی کالا و ..... بسیار به سود کشوری فقیر و با اقتصادی ضعیف چون افغانستان بوده است. فرودگاه‌های بزرگ و بین‌المللی در شهرهای کابل، هرات، مزارشریف، قندهار و فرودگاه نظامی‌ای در شمال بگرام – در حومهٔ شهر کابل – و هم‌چنین فرودگاه شیندند – در مناطق حومهٔ شهر هرات – احداث شد. نیز تنها خط راه‌آهنی که در افغانستان وجود دارد، به طول ۷۵ کیلومتر است، که به کشور ازبکستان می‌انجامد.

احصائیهٔ دقیقی از نفوس افغانستان در دست نیست. اما، بسیاری از کارشناسانِ جمعیت‌شناس، آن را در حدود ۲۸ تا ۳۰ میلیون تخمین زده‌اند. با آن‌که در سال‌های پس از فروپاشی حکومت طالبان که بخش قابل توجهی از مردم این کشور به افغانستان عودت نمودند، اما هنوز هم در حدود ۲ میلیون مهاجر در کشورهای هم‌جوار – ایران و پاکستان – باقی مانده‌اند. قابل توجه است که ۴۴/۶ درصد این رقم (جمعیت کل)، زیر سن ۱۵ سال‌اند؛ و این به معنای جوان بودن نیروی انسانی این کشور است. البته شایان ذکر است که در حدود ۲/۶ درصد نوزادان به علت نبود امکانات کافی و بهداشتی، سالانه جان می‌دهند. میان‌گیر سِن مرگ و میر در کشور ۴۴ سال گفته شده است. برخلاف عراق که ۶۷ درصد مردم در مناطق شهری زندگی می‌کنند، در افغانستان

1. Karl Eikenberry.

کمتر از ۲۵ درصد مردم شهر نشین‌اند. با این حال، در مناطق روستایی و غیر شهری – علی‌رغم اهمیت‌اش – نوسازی و بازسازی در پایین‌ترین حدّش بوده است. بنا بر شاخص توسعهٔ انسانی سازمان بین‌المللی بهداشت، آموزش و رفاه اقتصادی، افغانستان غالباً در زمرهٔ ۱۰ کشور فقیر و توسعه‌نیافتهٔ جهان محسوب می‌گردد.

افغانستان یک کشور مسلمانِ چندقومی است. مسلط‌ترین گروه – به‌لحاظ سیاسی – در آن، پشتون‌ها بوده و هستند، که حدود ۴۰ – ۴۲ درصد از جمعیت کل را تشکیل می‌دهند. شاید در حدود ۴۰۰ قبیله و طائفه میان این قوم وجود داشته باشد. دست و پنجه نرم‌کردن با سال‌ها جنگ، پناهندگی و حملات و جنگ طالبان علیه برخی از قبایل و رهبران آن‌ها، آنان را در سالیان اخیر به نسبت پیش، به‌مراتب منزوی کرده است. پشتون‌ها اکثراً در جنوب و نواحی شرق کشور زندگی می‌کنند. اما، طیفی از آن‌ها را در شمال کشور نیز، می‌توان یافت. در حدود ۱۲ میلیون پشتون در افغانستان زندگی می‌کنند. در حالی که جمعیت قابل ملاحظهٔ دیگر این قوم در خاک پاکستان سکنی گزیده‌اند. برخی از آن‌ها در خیبر پختونخوا، برخی مناطق قبیله‌ای فدرال (FATA) بلوچستان و تعدادی نیز در اطراف کراچی به‌سر می‌برند.

در کل، اطراف مرز پاکستان و افغانستان را اغلب قبایل پشتون‌نشین تشکیل می‌دهد. به لحاظ جامعه‌شناسی سیاسی، عمیق‌ترین شکاف در میان اقوام افغانستان نیز در بین همین گروه وجود دارد. شکاف میان پشتون‌های درّانی که اغلب در مناطق غربی کشور زندگی می‌کنند و پشتون‌های غلجایی، که غالباً شرق کشور را پوشش داده‌اند. پشتون‌هایی که در پاکستان و در نواحی قبیله‌نشین فدرال پاکستان و اطراف آن زیسته‌اند، بیش‌ترین میزان شورشیان را در سال‌های اخیر تشکیل داده‌اند. قابل تأمل است که دولت پاکستان در چند دههٔ اخیر از این حربه برای رشد و پرورش تروریسم و تحریک گروه‌های تندروی چون طالبان استفادهٔ اعظمی برده است.[۴]

از دیگر اقوام ساکن در افغانستان می‌توان به تاجیک‌ها، که حدود ۲۷ – ۳۰ درصد؛ هزاره‌ها، که حدود ۱۵ درصد؛ ترکمن‌ها و ازبک‌ها که حدود ۱۰ – ۱۵ درصد و نیز گروه‌های کوچکی چون نورستانی‌ها، پشه‌یی، ایماق، قزلباش و دیگران که حدود ۱۳ درصد از نفوس این کشور را تشکیل می‌دهند، یاد کرد. در حدود نیم و یا بیش‌تر از نیمی از مردم این کشور به زبان پارسی/ دری صحبت می‌کنند. ۳۵ درصد زبان پشتو و ۱۱ درصد مردم به زبان‌های ترکمنی، ازبِکی و ترکی صحبت می‌کنند. در عین حال، تا کنون ۳۰ زبان جزئی دیگر نیز در افغانستان شناخته شده که در واقع، به گویش‌ها و لهجه‌های متفاوت زبانی اشاره دارد.

مسلط‌ترین و تاریخ‌مندترین قوم غیرپشتون را در این سرزمین، تاجیک‌ها، با زبان دری اصیل، تشکیل می‌دهند. آن‌ها زندگی عموماً غیر قبیله‌ای دارند و بیشتر در شهرهای کابل، هرات، مزارشریف، مناطق و شهرهای شمال شرقی کشور و به‌خصوص بخش قابل توجه آن در ولایات پنجشیر، تخار و بدخشان ساکن‌اند.[۵] تاجیک‌ها، علی‌رغم این‌که در ظاهر اکثرشان مشغول به

کشاورزی‌اند، در اصل مردمی متمدن، تاریخ‌مند، بروکرات، تاجر و مذهبیِ تحصیل‌کرده اند. تا جایی که برخی از تحلیل‌گران بر این باورند که کثیری از این مردم مبارزان کلیدی و یا به عبارت بهتر هستهٔ مرکزی جنگ تدافعی علیه شوروی سابق را به فرماندهی احمدشاه مسعود تشکیل داده بودند.

هزاره‌ها، دیگر گروه بزرگ پس از تاجیک‌ها هستند؛ که به‌طور عمده در فلات مرتفع مرکزی و برخی از آن‌ها در نواحی شمال کشور زندگی می‌کنند. هزاره‌ها، به‌دلیل این‌که به لحاظ اعتقادی مسلمانان شیعی هستند، گروهی مورد نفرت حاکمان پیشین افغانستان و نیز طالبان در ورطه‌های مختلف بوده‌اند. این امر خود مسبّب ریشه‌های نفرت و انزجار این مردم نسبت به گروه‌های حاکم و هم‌چنین طالبان شده است. شایان ذکر است که مردم هزاره در طول تاریخ معاصر افغانستان، به دلیل فقر علمی و ضعف عقلانیت سیاسی حاکمان و نیروهای مسلط جامعه در قدرت سیاسی، مورد بدرفتاری بسیار، شکنجه و آزار و اذیت قرار گرفته بودند.

تُرک‌زبانان، ازبِک‌ها و ترکمن‌ها حدود ۱۰ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. آن‌ها به‌طور غالب در قرن بیستم از کشورهای آسیای مرکزی به سرزمین جنوبی‌شان یعنی افغانستان نقل مکان کردند. شهرت آن‌ها بیش‌تر به فَرش و گوسفند قره‌قل است. اکثر آن‌ها روحیه‌ای جنگ‌جویانه و مبارزه‌طلب دارند.

اکثر افغانستانی‌ها (نه افغانی؛ که به‌لحاظی اشاره به ارز محلی داشته – واحد پولی این کشور – و توسط برخی از افغان‌ها و دیگر ممالک هم‌جوار به اشتباه در مورد افراد استفاده می‌شود)، مسلمان اهل سنت – ۸۰ درصد – هستند. تنها تعدادی دیگر چون اقوام هزاره، قزلباش و بیات که جمعیتی پراکنده دارند، مسلمان شیعی هستند.[۱]

حکومت‌های قبلی و نیز اتحاد جماهیر شوروی، قبل از تهاجم به افغانستان (۱۹۷۹م) از همین شکاف اجتماعی استفاده نموده و از آن در راستای تفرقه و پارچه‌پارچه نمودن افغانستان به‌لحاظ قومی و مذهبی استفاده نموده‌اند. همان‌طوری که روشن است، شکاف قبیله‌ای و مذهبی در افغانستان، خود یکی از سازوکارهای کمک به جنگ بوده است. به‌خصوص کسانی که در اردوگاه‌ها و دیگر مناطق پاکستان زندگی کرده‌اند، روحیه‌ای قوم‌گرایانه و ضد وحدت اجتماعی – سیاسی شدیدی پیدا کرده‌اند. نفوذ فکری شخصیت‌های مذهبی، ملاها و دیگر رهبران قبیله‌ای را در این مسئله نیز نباید نادیده گرفت. در عین حال، روحیهٔ اسلام‌گرایی در افغانستان با آغاز جنگ علیه شوروی (بخش سوم این کتاب) تقویت شد و تودهٔ مردم نیز روحیهٔ اسلام‌گرایی را در خود بیش‌تر رشد دادند.

---

۱. البته اقلیت‌های شیعهٔ اسماعیلی و هندو نیز در این کشور زندگی می‌کنند. (مترجم)

با این حال، از آن‌جا که اشاره شد، «فرهنگ پشتون‌والی» در افغانستان به‌لحاظ ساختاری و سلطهٔ حکومتی بیش‌تر محل بررسی و واکاوی قرار می‌گیرد که در این‌جا به کاوش عمیق‌تری نسبت به آن خواهیم پرداخت. فرهنگ اجتماعی پشتون‌ها بیش‌تر با شاخص‌هایی چون مهمان‌نوازی، تسلط ایدهٔ مردسالاری، انتقام‌جویی، جنگ‌جویی و از این قبیل مفاهیم شناخته می‌شود. لویس دوپری[1]، متخصص برجستهٔ غربی در مسایل جامعه‌شناسی افغانستان، در مورد فرهنگ پشتون‌ها چنین می‌نگارد:

«پشتون‌ها، اعتقاد راسخ به مسئلهٔ انتقام دارند. اما، در عین حال اگر کسی از نزدیکان مجرم به آن‌ها پناه ببرد، از او مراقبت کرده و به او پناه می‌دهند. اما در ضعف آن همین بس که قانون حاکم بر زندگی افراد، اراده و حکم یک ملا و یا رئیس قوم است؛ که غالباً نه مبنایی اخلاقی دارد، نه دینی و نه قانونی».(۶)

فرهنگ پشتونیسم، در ماهیت – با در نظر داشت استثنائاتی – فرهنگی ضداستعمار و استثمار است. برای فرد پشتون قابل قبول نیست که «دیگران» چه با قدرت سخت و چه با قدرت نرم بر آنان تسلط داشته باشند. اما در مقابل، به خشونت‌های داخلی، جنگ‌های قبیله‌ای و حتی جنگ‌های میان خانوادگی، حساسیّت خاصی نشان نمی‌دهند — طوری که جنگ‌های میان گروهی آنان در جهان شهره است. آنان در حل مشکلات و معضلات اجتماعی و سیاسی کلان خود به جرگه پناه می‌برند. از این جرگه‌ها – که مطابق با قانون اساسی افغانستان، مبنایی مشروع نیز دارد – تحت عنوان «لویه جرگه» یاد می‌شود. در این جرگه‌ها، اکثر گروه‌ها و اقوام افغانستان اشتراک نموده و مهم‌ترین تصمیمات کشوری تا سطح تعیین شاه و یا دیگر رهبران سیاسی و مسایل کلان کشوری نیز در آن گرفته می‌شود.

همان‌طوری که در بالا گفته شد، یکی از ویژگی‌های بارز فرهنگ پشتون‌والی در افغانستان، روحیهٔ شدید بیگانه‌ستیزی‌ست. در کل می‌توان گفت که در سراسر افغانستان، ایدهٔ سوءظن نسبت به خارجی‌ها به شدت قوی است. بدون شک، این مسئله را می‌توان ناشی از تهاجم بیگانگان در طول تاریخ معاصر افغانستان و هم‌چنان انزوای سیاسی این کشور دانست. افغان‌ها، به استقلال اندیشه‌ای و سیاسی – اجتماعی خود، تأکید وافری دارند. نمونهٔ آن هم هشدارهای حاکمان افغان به سران کشورهای خارجی با لحنی مقتدرانه بوده است: «نوامیس ما، گنج ما و سرزمین ما را حتی لمس هم نکنید!». غیرپشتون‌ها که در حدود ۵۸ – ۶۰ درصد مردم افغانستان را تشکیل می‌دهند، بیش‌تر روحیهٔ سنتی و ایلی هم‌چون پشتون‌ها ندارند و اکثراً می‌کوشند تا به افتخارات شخصی و ملی – در مقابل افتخارات محلی و قومی – ارزش دهند.

اکثر پشتون‌ها به لحاظ گرایشات ارزشی و اعتقادی، میل به تحصیل و کسب علوم دینی دارند. اغلب آنان، در مدارس دینی و مذهبی – به‌خصوص در پاکستان مشغول به تحصیل بوده و هستند. پاکستان نیز از ابتداء با عنایت به این مسئله می‌نگریست.

---

1. Louis Dupree.

پاکستان در طول چند دهۀ اخیر کوشیده است تا طالبان – به‌معنای اصلی کلمه یعنی «دانش‌آموزان» – را به‌مثابۀ یک بدیل در مقابل تهاجم شوروی و حلقات اجیر شدۀ آن‌ها، بسیج و تهییج نماید – که در نهایت، این مسئله به تربیت و پرورش شورشیان و تروریستان در افغانستان منتهی شد.

اغلب این افراد و گروه‌ها توسط سازمان‌هایی مسلمان «رادیکال‌های» خلیج و عرب تأمین مالی و تسلیحاتی می‌شدند. مدارس اسلامی و علوم دینی، در ابتدا به‌صورتی بسیار ابتدایی به ترویج و رشد مسایل دینی در میان پناهندگان افغان، در بیرون از مرزهای این کشور – کشورهای عربی و پاکستان – تشکیل شده بود. اما به مرور زمان، مبدل به سازمان‌هایی فعال علیه ارزش‌هایی بشری چون عدالت اجتماعی، حاکمیت قانون، آزادی و حقوق شهروندی شدند. در این مدارس، دانش‌آموزان را با قرآن و احادیث پیامبر اسلام، آشنا می‌کردند. اما تفسیری که آنان از آیات قران و روایات و احادیث می‌کردند، روحیۀ جنگ‌جویی و شورش علیه غیرمسلمانان را در میان آنان برجسته می‌ساخت. این امر ناشی از سنت‌ها و فرهنگ اجتماعی – سیاسی‌ای بود که حتی بر نحوۀ تفسیر از دین نیز تأثیر گذاشته بود. اکثر این دانش‌آموزان، تعصب خاصی نسبت به افکار و اندیشه‌های مذهبی‌شان پیدا کرده بودند. برآیند این تفکرات، انزجار و دشمنی با فرهنگ غربی، مدرنیسم و مقومات آن، حاکمیت قانون و دولت مدرن – که آن را استحالۀ اندیشۀ سیاسی غرب می‌دانستند – بود. به تعبیر دیگر، تفکر آنان نوعی سلفی‌گری در نگاه به تعالیم دینی و اسلامی بود. احمد رشید، محقق و روزنامه‌نگار پاکستانی در مورد ماهیت فکری و اندیشه‌ای طالبان معتقد بود که:

«طالبان فرزندان یک نسلی از مردم افغانستان‌اند که هرگز کشور خود را در صلح و آرامش ندیده‌اند. آنان هیچ ذهنیتی نسبت به قبایل خود، بزرگان خود، همسایگان خود و از اقشار دیگر مردم در افغانستان نداشتند. آن‌ها پایان جنگ در افغانستان را به‌مثابۀ تسلیم دریا به ساحل می دانستند – یعنی تسلیم کشور در برابر نیروهای خارجی. ...... آن‌ها هیچ خاطره‌ای از گذشته و هیچ ایده‌ای برای آینده نداشتند. آن‌ها به عبارت بهتر و کامل‌تر «یتیمان جنگ» بودند. انسان‌هایی بی‌ریشه، بی‌قرار، دارای اقتصادی ضعیف و محروم از خودشناسی. طالبان با اراده‌ای قوی، جنگ را تحسین می‌کردند؛ زیرا تنها راه تصاحب قدرت برای خود را در جنگ می‌یافتند. ...... آنان باورها و اعتقادات خود را از ملاهای روستایی و کم‌سواد گرفته بودند و حتی حاضر بودند جان و مال و نوامیس خود را فدای آن کنند». [۷]

فرهنگ سیاسی طالبان متأثر از قرائت رادیکالی از اسلام و فرهنگ پشتون‌والی بود و از همین‌رو برای آن‌ها جنگ و مقاومت در برابر غیر خودی‌ها، اولویت داشت. طالبان خواستند کشور را به سوی بی‌قانونی و هرج و مرج بکشانند، تا در این میان خود قدرت را به شکلی نامشروع تصاحب کنند. این مسئله به نوبۀ خود به سُخره گرفتن وجهۀ بین‌المللی افغانستان نیز بود.

در مجموع، اثرات جغرافیایی، جمعیت‌شناختی، فرهنگ و تاریخ افغانستان زیاد مثبت جلوه نمی‌کند. در وهلهٔ نخست، این کشور به‌لحاظ جغرافیایی ناهموار، محصور در خشکی و با مشکلات عدیده‌ای در ابعاد عملیات‌های نظامی، تجارت، حمل و نقل کالا — به‌دلیل فقدان جاده‌های مواصلاتی مطلوب – و با ترکیبی از شرایط اقلیمی، ژئوپلیتیکی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نامطلوب، دست و پنجه نرم می‌کند.

(۱) فرهنگ زندگی افغان‌ها، فرهنگی محلی است و با فرهنگ سیاسی – اجتماعی مدرن سازش چندانی ندارد. فرهنگ شهرنشینی در این سرزمین، در مراحل ابتدایی آن است. محیط جغرافیایی آن نیز در عین حال، شرایط اعزام نیرو و تسلیحات را از کشورهای دوری چون ایالات متحده، به مراتب دشوار ساخته است.

تجارت و حمل و نقل مواد به این کشور یا باید از مسیر هوایی صورت بگیرد، و یا از طریق دریا. در صورت دوم، سه راه ممکن می‌نماید. نخست، بندر کراچی است که در جنوب غرب پاکستان موقعیت دارد. مسیر دوم، راه پُر پیچ و خم شمال کشور است که در جنوب روسیه و آسیای مرکزی قرار دارد. و در نهایت، راه سوم بندر چابهار در جنوب شرق ایران است (که البته راه سوم به‌مراتب نسبت به دو مسیر نخست، به سود ایالات متحده و متحدان‌اش در راستای حمل و نقل نیرو و تجهیزات، است).

(۲) در ضمن، واضح است که افغانستان به‌لحاظ منابع طبیعی و زمین‌های کشاورزی و حاصل‌خیز، بسیار غنی است. اما با در نظر داشت فقر اقتصادی و عدم رشد صنعت در این کشور، بسیاری از مواد اولیهٔ اقتصادی نیز از کشورهای همجوار – ایران و پاکستان – وارد افغانستان می‌شود. بدیهی است که افغانستان دارای ثروت هنگفت و بالقوهٔ معدنی است و با فرایند رشد، توسعه و نوسازی که در سالیان اخیر تجربه شده است، فرصت زمانی زیادی می‌خواهد تا این ثروت بالقوه به بالفعل تبدیل شود.

در عین حال، باید اشاره کرد که مسئلهٔ استخراج منابع طبیعی حتی برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز معضل بزرگی به‌شمار می‌آید و این مسئله را به‌راحتی نمی‌توان حل کرد.

(۳) جغرافیای سیاسی افغانستان طوری است که حاکمان در دولت نیز باید برای بقاء نظام سیاسی‌شان، با قدرت‌های محلی و قبیله‌ای در سازش باشند. به این معنی که دولت مرکزی راهی جز تقسیم قدرت میان طبقات مختلف و به‌دست آوردن افکار قدرت‌های محلی ندارد. در نتیجهٔ چنین سازوکاری می‌توان گفت که سیاست در افغانستان محلی و غیرملی تعریف و سامان یافته است.

در نهایت، این تحولات نامبارک افغانستان است که این کشور را در لابه‌لای چرخ دنده‌های قدرت‌های بزرگ جهان و منطقه، فشرده است – رقابت کشورهایی چون بریتانیا، روسیه، ایالات متحده، عربستان، ایران، پاکستان و هند. دولت‌های یونانیان معاصر، ایرانیان، بابریان، بریتانیای کبیر، عربستان سعودی و ..... هر کدام به نوبۀ خود در تأسیس و استمرار جنگ در افغانستان نقش به‌سزایی داشته‌اند. اما در طول تاریخ معاصر این کشور، افغانستان تنها یک‌بار زیر فشار قدرت سخت، مستعمره شد، ولی در اکثر جنگ‌ها علی‌رغم یک پیروزی موقت برای بیگانگان و به تبع آن شکستی سخت برای کشورهای متجاوز باقی نگذاشت. عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ – ۱۹۰۱م) ملقب به امیر قوی پنجه و یا «امیر آهنین» در بحث امنیت ملی افغانستان چنین تبیین می‌کند که:

«چگونه می‌تواند یک کشور ضعیفی چون افغانستان در میان سیل عظیم غول‌های اقتصادی، نظامی و سیاسی ایستادگی کند. قدرت افغانستان در مقابل قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای مانند بزی‌ست در میان شیرها و یا مانند دانه‌ای از گندم که در میان دو سنگ آسیاب قرار گرفته است».[۸]

دو

مبارزه برای استقلال، نوسازی و توسعه

افغانستان از اواسط قرن هجدهم میلادی به بعد، از یک مجموعهٔ واحد و یکپارچه به یک کشور فقیر و توسعه‌نیافته، در منطقه‌ای ناامن و پُر فراز و نشیب، تقلیل یافت. در داخل نیز، قدرت سیاسی به‌صورت متمرکز در اختیار خانواده‌های شاهی، که هم‌چون حامد کرزی اغلب از اقلیت درّانی بودند، محصور شد.(۱) در اوایل دههٔ ۱۸۳۰م، افغانستان درگیر جنگ با روسیهٔ وقت شد. هدف اصلی روسیه را در این جنگ، مقابله و هجمه علیه هند بریتانیوی — که در حال حاضر جزء قلمرو ارضی پاکستان است — تشکیل می‌داد. پس از آن، استعمار انگلیس و متعاقباً جنگ افغان و انگلیس به‌منظور نیل به استقلال کشور، رقم خورد. این جنگ در تاریخ، به «بازی بزرگ» معروف است و برخی از تحلیل‌گران آن را از جملهٔ شاخص‌ترین جنگ‌های قدرت‌های بزرگ در افغانستان دانسته‌اند.

جنگ اول افغان و انگلیس (۱۸۳۹–۱۸۴۲م) به‌منظور مسدود ساختن نفوذ روسیه در برابر مرزهای هند بریتانیوی و در مقابل، گسترش نفوذ انگلیس در آسیای مرکزی بود. آغاز این جنگ منجر به سرنگونی دولت دوست محمدخان و اشغال برخی از شهرهای افغانستان، توسط نیروهای انگلیسی شد. در ادامه، افغان‌ها که خود را در برابر استعمار بریتانیای کبیر یافتند، دست به شورش زده و در مقابل استعمارگران به مبارزه و مقاومت برخاستند. انگلیس، در این جنگ شکست سنگینی را متقبل شد. تعدادی از عوامل سیاسی آن در داخل کشور ترور شده و باقی‌ماندهٔ نیروهای اعزامی انگلیس، که حدود ۱۶۰۰۰ سرباز جنگ‌جو بود، در این جنگ توسط افغان‌ها کشته شدند.(۲) در این میان، تنها یک پزشک موفق شد به بریتانیا برگردد و ماجرا را نقلِ قول کند. پس از آن‌که در این جنگ به بریتانیا خسارات فراوانی – اعم از انسانی، تسلیحاتی و اقتصادی – وارد شد، نیت به ترک جنگ از افغانستان کرده و از میدان مبارزه خارج شد. با خارج شدن نیروهای بریتانیوی از افغانستان، امیر دوست محمدخان بار دیگر قدرت را مصادره کرده و تا حدودی از قدرت حکومتی خود، در راستای تحکیم قدرت ملی، استفاده نمود.

در جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۷۸–۱۸۸۰م)، بریتانیا نخست نمایندهٔ خود را برای هشدار نفوذ بالقوهٔ روسیه در افغانستان فرستاد. در ابتدا این مسئله به‌سان یک اتمامِ حجّت[۱] بریتانیایی‌ها نسبت به افغانستان و حاکمیت وقت آن بود؛ اما پس از این‌که پیام‌شان مورد توجه سران افغانستان قرار نگرفت و نمایندهٔ بریتانیا در افغانستان کشته شد، طبل جنگ به صدا درآمد. امیر عبدالرحمن‌خان (پادشاه وقت)، در پی این جنگ و پیامدهای آن، خسارات زیادی را متقبل شد. از همین‌رو، او به خود بسیار باورمند بود و همواره خواستار تشکیل یک حکومت مرکزی و مقتدر به‌وسیلهٔ خودش در کشور بود. به قول بارنِت روبین[۲]: «تمام همّ و غمّ عبدالرحمن تشکیل حکومت مرکزی و با هیمنه بود». وی تا زمان مرگ‌اش نیز از این خواسته مصرّانه دفاع می‌کرد.(۳) عبدالرحمن، حکومتی مطلق و استبدادی داشت. به‌دلیل همین طَمع و حرص به قدرت بود که تَن به پذیرش معاهدهٔ دیورند – تا مبادا قدرت را از دست بدهد – میان افغانستان و هند بریتانیوی داد، که در نتیجهٔ آن قسمت‌هایی از خاک افغانستان بـه هنـد بریتانیوی آن زمان ملحق شد. در نتیجهٔ این معاهده، بخش قابل ملاحظه‌ای از پشتون‌هایی که در آن نواحی زندگی می‌کردند، دیگر شهروندان آن سوی مرز شدند. به عبارتی دیگر، بخشی از پشتون‌های تحت حاکمیت افغانستان و بخشی دیگر جزء قلمرو هند بریتانیوی شدند. در نهایت، نتایج حاصل از این دو جنگ میان افغانستان و بریتانیای کبیر، تشدید روابط خصمانه میان دو کشور، تشدید و تقویت روحیهٔ بیگانه‌ستیزی در میان افغان‌ها و تقسیم و خط‌کشی میان پشتون‌ها در این سو، و آن سوی مرز بود.

در پی این دو جنگ بزرگ، افغان‌ها شهرت بین‌المللی مبارزانِ حق به‌جانب[۳] را کسب نموده بودند. زیرا دست‌آوردهای کلّی جنگ، وجههٔ بین‌المللی آن‌ها را به نحو قابل توجهی خشن و در عین حال قاطعانه و دلیرانه، جلوه داده بود. شدت جنگ افغان‌ها علیه بریتانیایی‌ها به قدری بود که اکثر سربازان بریتانیایی روحیهٔ خود را به‌شدت از دست داده و خود را در برابر آرمان و مقاومت مردم افغانستان ضعیف یافته بودند. در این ورطه، کیپلینگ[۴]، شاعر معروف انگلیسی برای روحیه دادن به نیروها و سربازان خود چنین سرود:

قوی باشید سربازان وطن!
از هیچ چیز در هراس نباشید!
مانند یک سرباز صبور، صبر کنید و منتظر باشید!
صبر کنید زمانی که حتی زخمی روی زمین‌ها می‌غلطید!

---
1. Ultimatum.
2. Barnett Rubin's.
3. Well Justified.
4. Kipling.

از مرگ نترسید، و خود را در نزدیکی خدای خویش بیابید!

بروید، بروید، بروید مانند یک سرباز!

بروید، بروید، بروید مانند یک سرباز!

بروید، بروید، بروید مانند یک سرباز! [۴]

اما جالب توجه است که رهبران افغان در آن زمان، از کمک‌های خارجی نیز برای مقابله با تجاوز بریتانیایی‌ها، استفاده می‌کردند. این کمک‌ها در ابعاد تقویت ارتش و اسقرار و ثبات دولت مرکزی مصرف می‌شد. در نتیجه، در سال ۱۹۱۹م، افغانستان موفق به کسب استقلال و تجرید خود از استعمار خارجی شد. البته این یک تضاد سیاسی روشن بود که از طرفی افغان‌ها داعیهٔ قدرت داخلی مرکزی و استقلال کشور را داشتند و از سویی نیازمند به کمک‌ها و پشتیبانی کشورهای خارجی بودند. این عملاً ظهور کشوری مستقل اما وابسته را نشان می‌داد.

در آن زمان، مالیاتی از مردم محلی گرفته نمی‌شد و دولت تنها از طریق کمک‌های خارجی امرار معاش می‌کرد. در عین حال، خدمت سربازی را برای مردم الزامی کرده بودند. مردم مجبور به اطاعت حاکمان مستبد بودند و انتخاب هیچ‌گونه عمل سیاسی و اجتماعی در حیطهٔ اختیار آن‌ها نبود.

جنگ سوم انگلیس علیه افغان‌ها با مرگ مرموز امیر حبیب‌الله، که مردم را اطمینان داده بود که دیگر جنگی با بریتانیا نخواهیم داشت، آغاز شد. حبیب‌الله، توانسته بود افغانستان را در بهبوحهٔ جنگ جهانی اول بی‌طرف نگه دارد. به‌گفتهٔ برخی از مورخان، امیر جدید [امان‌الله] که فرزند سوم حبیب‌الله بود نیز، با اقتدار بیش‌تری توانست قدرت را به دست گیرد و خط‌مشی‌های اصلی پدرش را تعقیب کند.[۵] امان‌الله خواست با بریتانیا وارد جنگی نهایی شود. در چنین فضایی بود که جنگ سوم میان افغانستان و بریتانیا درگرفت. نیروهای انگلیسی در آغاز، افغانستان را به شدت آماج توپ و تانک قرار دادند و با بالگردهای نظامی شهرهای جلال‌آباد و کابل را به‌سختی مورد حمله قرار دادند. اما چندی نگذشت که بریتانیا باز هم خسته از جنگ، قصد عقب‌نشینی کرد. در این برهه، بریتانیا طی کم‌ترین مدت زمانی و با کم‌ترین تلفات از جنگ دست کشید. اما در مقابل، دیگر دلیلی برای کمک از سوی کشورهای خارجی به افغانستان، وجود نداشت. اکثر کمک‌ها به کشور قطع شد و قدرت‌های دیگر جهان زمانی که افغانستان را عاری از تجاوز بیگانه دیدند، از هم‌کاری جدّی با افغانستان کنار کشیدند.

پس از فائق آمدن بر جنگ سوم، حکومت استقلال‌اش را جشن گرفت و آن را در جریده‌های رسمی کشور ثبت کرد. در این زمان بود که امان‌الله، پس از بازگشت از سفر غرب، مصمّم به نوسازی در افغانستان شد. در نتیجهٔ سفری که او و همسرش به اروپا داشتند، متوجه پیش‌رفت و نوسازی چشم‌گیری شده بود، که خواست تا افغانستان نیز از آن محروم نماند. پس از بازگشت،

از نخستین اقدامات وی، الزامی کردن مالیات بر عوائد، الزامی کردن خدمت سربازی برای مردان، تأکید راسخ بر آموزش و پرورش، آزادی و تحصیل زنان بود.

در سال ۱۹۲۸م، [او] به تقلید از اتاتورک، به‌دنبال سکولارکردن دولت جدید در افغانستان شد. به تعقیب آن، او برای نوسازی هرچه بیش‌تر در کشور، زنان را مجبور به کشف حجاب و پوشیدن لباس به سبک غربی کرد. او تأکیدی ژرف بر آموزش مختلط داشت و مردان را نیز مانند زنان، به تبعیت از سبک و سیاق زندگی غربی واداشت. امان‌الله، تمامی روحانیانی را که در دربار شاهی بودند و در برخی از موارد، مطابق عرف سلف خود، از آنان مشورت می‌گرفت از دربار بیرون کرد.

با این حال، از سال ۱۹۲۹م اقشاری از مردم در پیوند با اقدامات غیرسنتی و نامتناسب با فرهنگ سیاسی جامعه از سوی دولت حاکم، دست به شورش و هرج و مرج داخلی زدند. به تبع آن، امان‌الله از پادشاهی خلع گردید و حدود ۹ ماه کشور توسط حبیب‌الله کلکانی — معروف به «بچهٔ سقو» یا به‌تعبیری پسر حامل آب — اداره شد. او کوشید تا در مقابل ناامنی و آشوب در کشور مقاومت کند. اما بسیاری او را به‌عنوان یک راهزنی بیش، نمی‌شناختند. پس از وی نادرشاه، حکومت را به‌طور موقت تا سال ۱۹۳۳م به‌دست گرفت. سلسلهٔ خاندانی نادرشاه، افغانستان را در بین سال‌های ۱۹۲۹–۱۹۷۸م اداره کردند.

پس از مرگ نادرشاه، پسر جوان او ظاهر، که در آن زمان جوانی ۱۹ ساله بود، به عنوان شاه تاج‌گذاری شد. اما به‌دلیل ناپختگی او، تا سال ۱۹۵۳م برادران پدرش به‌عنوان نائب‌السلطنه، زمام امور را به‌دست گرفتند. از آن زمان به بعد ظاهر به‌عنوان شاه افغانستان تا سال ۱۹۷۳م حاکم بود. تنها چند سال پسر عموی او محمد داوود، قدرت را به‌دست گرفت.

در طول دورهٔ حاکمیت ظاهرشاه، افغانستان توانست در جنگ جهانی دوم بی‌طرف بماند. وی توسعهٔ اقتصادی را با کمک‌های خارجی در کشور دنبال نمود. ارتش مدرن و نیرومندی را با کمک اتحاد جماهیر شوروی ایجاد کرد. در عین حال، روابط حسنه‌ای را با کشورهای هم‌جوار در پیش گرفت. اما در مقابل، روابط خود را با پاکستان گرم نگه نداشت. زیرا مسئلهٔ خط دیورند، هنوز هم مسئله‌ای مورد نزاع و حل نشده میان دو دولت بود. اکثر ملّی‌گرایان در افغانستان و دولت‌های حاکم نیز خواستار برگزاری رفراندوم یا همه‌پرسی میان پشتون‌های ساکن در مناطق «پشتونستان» به‌طور رسمی بوده‌اند — که نظر مردم آن نواحی پیوستن به افغانستان است یا پاکستان.

افغانستان در ۱۹۴۷م اعتراض‌نامه‌ای رسمی علیه دولت پاکستان و مسئلهٔ خط دیورند تحریر و به شورای امنیت سازمان ملل متحد فرستاد. در این مکتوب از عدم هم‌کاری ایالات متحده نیز یاد شده و در ذیل آن اذعان گردیده بود که اتحاد جماهیر شوروی، به‌مراتب عزمی راسخ‌تر نسبت به ایالات متحدهٔ امریکا در حل این بحران دارد. چندی بعد، سفارت افغانستان در واشنگتن نیز گزارشی را منتشر کرد، که شالوهٔ آن گزارش چنین بود:

«درست است که افغانستان برای ایالات متحده یک شریک تجاری مهم نیست؛ اما، یک مسیر تجاری برای امریکا با سایر کشورهای آسیای مرکزی، خاورمیانه و آسیای جنوبی است ...... افغانستان به‌لحاظ منابع نفتی و فلزّات منطقه‌ای حائل و به‌لحاظ جغرافیای سیاسی منطقه‌ای قابل اهمیت و ژئواستراتژیک است ...... اما با آن هم ایالات متحده هیچ توجه و تعهدی نسبت به این کشور ندارد ...... متأسفانه، مدت‌هاست که در راهبرد سیاسی ایالات متحده چنین سیاست‌گذاری‌ای وضاحت دارد».[۷]

اما باید اذعان کرد که افغانستان برای شوروی بسیار حائز اهمیت بود. شوروی نیز در اوایل دهۀ ۱۹۷۰م کمک‌های نظامی و اقتصادی سخاوت‌مندانه‌ای به افغانستان کرد، که برخی از آن کمک‌های تسلیحاتی هنوز هم در افغانستان موجود و قابل دست‌رس است.

به هر حال، محمد داوود، پسر عموی ظاهر (پادشاه وقت)، در بین سال‌های ۱۹۵۳–۱۹۶۴م از سوی پادشاه به‌عنوان نخست وزیر کشور، منصوب شد. در این زمان اختلاف دیدگاه میان نخست وزیر و شاه، پیدا شد. داوود، شاه را به عدول از برخی قوانین اساسی سلطنت متهم کرد. در نهایت، که کاسۀ صبر او لبریز شد، پس از یک دهه در سال ۱۹۷۳م، با کمک افسران ارتش چپ، طی یک کودتای بدون خشونت و خون‌ریزی، در حالی که ظاهرشاه در خارج از کشور به‌سر می‌برد، قدرت را به دست گرفت.

پنج سال بعد، داوود که به «شاه‌زادۀ سرخ» ملقب شده بود، طی یک کودتای چپ‌ها در افغانستان، سرنگون شد. با این همه، بدون تردید مشخص است که چرخه‌ای از تلاش‌های سریع و بی‌ثمر نوسازی در افغانستان بدون دست‌آورد قابل ملاحظه‌ای، به پایان رسید.

وارثان جدید و رادیکال نوسازی امان‌الله، کسانی جز کمونیست‌ها نبودند. آنان نه التزامی به امور مقدس و مذهبی داشتند و نه به مشروعیت مردمی، دمُکراسی و انتخابات وقعی می‌نهادند. آن‌ها تنها توانستند پایگاه قدرت خود را در میان طیف روشن‌فکر ناراضی پشتون (شرقی) و افسران ارتش آموزش دیده در شوروی، مستحکم کنند.

بدون شک، پاره‌ای از رویدادهای مخرب و گره‌ساز مسئلۀ جنگ و صلح و به‌عبارتی مبانی و مبادی آن در افغانستان به تاریخ سیاسی معاصر کشور از زمان امیر عبدالرحمن (۱۹۰۱م) تا ظهور حزب دمُکراتیک خلق (۱۹۷۸م) بر می‌گردد. گِره‌هایی که هنوز که هنوز است، باز نشده باقی مانده و زمینۀ تفکرات و اندیشه‌های جنگ، تروریسم، اسلام رادیکال، بنیادگرایی، مبارزه با اطلاعات، تکنولوژی و جهانی‌شدن و تجدد و نوگرایی را فراهم کرده است.

به اعتقاد من، نیاز مبرم و اساسی جامعۀ افغانستان، توسعه و نوسازی است. اما نه نوسازی رادیکالی که امان‌الله در پی آن بود؛ و نه توسعه‌ای که احزاب کمونیستی به‌دنبال تحقق آن بودند. زیرا این اقدامات، منافات شدید با ارزش‌ها و سنت‌های تثبیت شده

در جامعهٔ افغانستان داشته و دارد؛ مردمی که روحیهٔ ضداستعمار و استثمار دارند، در برابر استقلال و آرمان‌های ملی خود در مقابل تفکرات و اندیشه‌های غربی و شرقی نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند. ضعف رهبری شاهان افغانستان در این بود که آنان قدرت خود را در کابل و چهار/ پنج شهر بزرگ دیگر متمرکز ساخته و به اشتباه، حاکمیت در افغانستان را حاکمیت در همان چهار/ پنج شهر کلان می‌دانستند. در حالی که آن‌ها می‌بایست یاد می‌گرفتند که «قدرت ملی» اصل ثابت بر نظام سیاسی کارآمد است، تا قدرت محلی و یا شهری. این یکی از اساسی‌ترین معضلات عدم بقاء حکومت‌ها در تاریخ معاصر افغانستان بوده است.

دوم این‌که، این کشور از حیث تفکر، به مسئلهٔ نوگرایی و نوسازی به گونه‌های مختلف تقسیم شده و اتحاد نظری در این مورد در بدنهٔ جامعه وجود ندارد. برخی با عنایت به ایده‌های جدید غربی به‌دنبال نوسازی بودند، برخی با تمکین به ایده‌ها و اندیشه‌های چپ، مشوّق ارتباط نزدیک با شوروی و برخی دیگر، اندیشهٔ نوگرایی اسلامی را تعقیب می‌کردند. اما پس از چندی، از این میان گروه سوم رشد قابل توجهی نموده و تا حدودی قدرت خود را ثابت کردند. در ادامه، اسلام‌گرایان جنگ تمام عیاری را علیه تجاوز اتحاد جماهیر شوروی و احزاب دست‌نشاندهٔ آن در کشور به راه انداختند که به نوبهٔ خود واقعاً در آن زمان کم‌نظیر بود.

متعاقباً، این جنگ و هم‌چنین نزاع سران مجاهد باعث جنگ‌های داخلی‌ای شد که تعداد زیادی از شهروندان افغان در نتیجهٔ آن کشته و یا از کشور متواری شدند. در همین بهبوحهٔ جنگ بود که پاکستان خود را پذیرای ۴ میلیون پناهندهٔ افغان کرد. در زمان ریاست جمهوری ضیاءالحق و جانشینان‌اش تلاش زیادی برای گسیل دادن افغان‌ها به نوعی از اسلام رادیکال انجام شد. در همین حال، ارتش پاکستان گروه‌های متعددی از پشتون‌های اسلام‌گرا را علیه شوروی تهییج و تسلیح نموده و به خاک افغانستان فرستاد.

به هر ترتیب، به‌طور خلاصه شده می‌توان گفت که افغانستان در طول دو قرن اخیر، ثبات سیاسیِ چندانی نداشته است. بسیاری از حاکمان و زمام‌داران قرن بیستم، یا خود از مسند قدرت برکنار شدند و یا حکومت را دیگران از آنان توسط شورش، انقلاب، کودتا و یا تغلب، تصاحب کرده‌اند. پاره‌ای از آن‌ها نیز ظرف مدت کوتاهی توسط عوامل خارجی و یا چپ‌ها به قتل رسیده‌اند. برای مثال، عبدالرحمن خان، قدرت را به پسرش حبیب‌الله منتقل کرد و پسرش تا حد امکان کوشید که در کار خود موفق باشد. بارنِت روبین در مورد او می‌نویسد: «[او] جانشینی صلح‌آمیز و پُر کار بود که تا به حال افغانستان مثل‌اش را تجربه نکرده است.»[۸] حبیب‌الله حدود دو دهه حکومت کرد و در سال ۱۹۱۹م زمانی که در نواحی شهر کابل به شکار رفته بود، به‌صورت مرموزی به‌قتل رسید، که تا امروز قتل او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. امان‌الله، فرزند او نیز با این‌که ایدهٔ نوسازی در کشور را داشت، به‌دنبال تلاش‌های ناکام‌اش برای توسعه و نوسازی کشور، از قدرت عزل گردید. حبیب‌الله کلکانی که یک

تاجیک بود، کمتر از ۹ ماه حکومت کرد و سپس اعدام شد. پس از آن، نادرشاه که از خاندان شاهی سابق بود، به قدرت رسید. او تأکیدی ژرف به حقوق و شریعت محافظه‌کارانهٔ افغان‌ها در مورد زنان داشت. اما چهار سال بعد از به قدرت رسیدن، در سال ۱۹۳۳م توسط یک جوان، به‌قتل رسید.

ظاهرشاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳م)، پسر او در پی یک کودتا توسط محمد داوود (۱۹۵۳-۱۹۶۴م نخست وزیر و ۱۹۷۳-۱۹۷۸م رئیس جمهور) پسر عموی‌اش سرنگون شد. متعاقباً، داوود نیز در سال ۱۹۷۸م توسط کمونیست‌ها در کاخ رسایت جمهوری کشته شد. سه حاکم کمونیست، (تره‌کی، امین و نجیب‌الله) نیز در مدت کوتاهی عزل و یا کشته شدند. فقط در این میان ببرک کارمل در ۱۹۸۶م از سِمَت‌اش برکنار و تبعید شد.

به نظر من، افغانستان تنها در بین سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۱۹م و سپس ۱۹۳۳-۱۹۷۳م، دارای ثبات سیاسی نسبی‌ای بوده است. با این همه، روشن است که حکومت‌داری خوب در افغانستان با چالش‌های متعدد و عدیده‌ای روبه‌روست، اما من با قاطعیت معتقدم که، این مسئله آرمانی ناممکن نخواهد بود.

بسیاری از حاکمان افغانستان این اشتباه را تکرار کرده‌اند که اولویت و نه‌تنها اولویت، بلکه تمام تمرکز را بالای مرکز و شهرهای بزرگ کشور قرار داده‌اند، که من از آن تحت عنوان راهبرد ناکام و ضعیف حکومت‌داریِ «مرکز در مقابل حاشیه» یاد می‌کنم. این مسئله، هستهٔ مرکزی جنگ‌های داخلی را در افغانستان تشکیل داده است. این قاعده در شورش‌های علیه امان‌الله، داوود و چهار تن از رهبران حزب دمُکراتیک خلق (تره‌کی، امین، کارمل و نجیب) صادق است. خط‌کشی میان مرکز – پیرامون، اشتراک صرف شهرنشین‌ها در مراسم‌های رسمی و دولتی، دامن زدن به اختلافات قومی و ایجاد تنش میان پشتون‌های جنوب و پشتون‌های شرقی از نمونه‌های این سنخ تفکیک و تبعیض سیاسی بوده است.

در کنار مشکلات مزبور و چالش‌های نوسازی در کشور، حاکمان افغان هم‌واره با مسئلهٔ کمبود درآمد و کسری بودجه نیز مواجه بوده‌اند. اگر کمک‌های خارجی در این مدت برای ثبات، امنیت، رفاه و اقتصاد معیشتی افغان‌ها نمی‌بود، بدون شک، وضعیت اکنون به‌گونهٔ دیگری رقم خورده بود. حاکمان افغانستان حالا باید بیش‌تر از گذشته به تعادل مصارف و نیت و تمایل برای استقلال سیاسی – اقتصادی کشور همّت گمارند.

افغان‌ها، مبارزان فوق‌العاده‌ای هستند. تجربهٔ طولانی آن‌ها در مبارزه با ارتش‌های کشورهای قدرت‌مند، آن‌ها را مبدل به رزمندگان متخصصی در حوزهٔ عملی مبارزه و پیکار کرده است. پروفیسور لری گودسن[1] نوشته است که:

1. Larry Goodson.

«رزمندگان افغان بسیار غیرمنعطف و سخت‌کوش‌اند، که در دوره‌های سیاسی متفاوت و جنگ‌های چریکی، واقعاً سرآمد بوده‌اند. آن‌ها در اجرا و تاکتیک‌های جنگی در برابر دشمن بسیار مهارت دارند و آماده‌اند تا دشمن خود را حتا در یک جنگ چریکی درازمدت به زانو درآورند.»(۹)

در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که افغانستان در پی فشارهای خارجی و درگیری با قدرت‌های بزرگ، صدمات زیادی را متقبل شده است. در طول تاریخ معاصر سیاسی این کشور، درگیری‌های آن با بریتانیای کبیر، هند، اتحاد جماهیر شوروی و پاکستان، این کشور را به انزوای سیاسی در سطح بین‌المللی گسیل کرده است. این فشارها و تهاجمات، هرگز از روحیهٔ بیگانه‌ستیزی ملت افغان کم نکرده و هنوز که هنوز است، ویژگی‌های مهمان‌نوازی و هم‌زیستی غیورانه در میان آن‌ها متجلی است. درگیری‌های اخیر در افغانستان چالش و مانع اصلی در برابر توسعه و نوسازی کشور بوده و مردم نیز هنوز هزینه‌های گزافی را از این حیث، متقبل می‌شوند.

سه

انقلاب ثور و جنگ شوروی علیه افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۸۹م)

افغانستان در میان سال‌های ۱۹۳۳–۱۹۷۸م، از ثبات نسبی‌ای برخوردار بود. این ثبات، با کودتای کمونیستی و تهاجم اتحاد جماهیر شوروی در هم شکسته شد و کشور دست‌خوش جنگ‌های خونینی شد.

داوود خان (۱۹۷۸م)، در اواخر دورهٔ ریاست جمهوری خود متوجه رشد بیش از حد چپ‌ها در بدنهٔ نظام شده بود. او این مسئله را به‌مثابهٔ خطری علیه دولت خود می‌دانست. از همین‌رو، اقدام به روابط نزدیک و گرم با جناح راست و به‌خصوص ایالات متحده و کشورهای متحد آن کرد. در داخل نیز، با کشته شدن یک افغان چپ‌گرا و تظاهرات گروه‌های چپ نسبت به این ترور، داوود نیز تصمیم به حصر خانگی برخی از سران حزب دمُکراتیک خلق گرفت. در نتیجهٔ چنین تصمیمی، تعدادی از رهبران حزب کمونیست با تجهیز و تمویل نیروهای ارتش و کمک و اکمالات قابل توجه اتحاد جماهیر شوروی، تصمیم به حذف داوود از نظام سیاسی، گرفتند. در ثور (آوریل) همان سال بود که برخی از حلقات نحلهٔ مزبور به کاخ ریاست جمهوری یورش برده و داوود را به هم‌راه خانواده‌اش به قتل رسانده و دولت را حزب دمُکراتیک خلق – جمهوری دمُکراتیک افغانستان – به دست گرفت.[۱]

حزب دمُکراتیک خلق، یک حزب منسجم و کلان، اما با دو جناح و طیف فکری – ایدئولوژیک متفاوت بود. جناح سازمان توده، توسط تره‌کی و حفیظ‌الله امین اداره می‌شد. این جناح، وابسته به قدرت‌های بزرگ وقت و سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی آن زمان بود. جناح دیگر که طیف میانه‌رو و اصلاحی[1] را تشکیل می‌داد، جناح پرچم نامیده می‌شد. در رأس این جناح، ببرک کارمل از سران حزب دمکراتیک خلق بود. رهبران جناح توده (امین و تره‌کی)، افرادی رادیکال و به‌شدت چپ‌گرا بودند. اما در عین حال، با همان حدّت و شدّت به‌دنبال ایده‌های توسعه‌گرایانهٔ خود بودند.

---

1. Reformist

این موضع‌گیری‌ها به‌نظر می‌رسید که اغلب برنامه‌ریزی شده و از سوی اتحاد جماهیر شوروی و متحدان فکری‌اش تعقیب می‌شد. شاخص‌های اصلی که نظام به‌دنبال احقاق آن بود، اصلاحات ارضی، اصلاحات پولی و تحقق حقوقی مساوی برای مردان و زنان بود — که این اَعمال به نوبهٔ خود، از محوریت فکری و اندیشهٔ سیاسی آحاد مردم افغانستان فراتر بود.

این اصلاحات به‌طور وحشتناکی مورد انزجار و نفرت تودهٔ مردم در کشور قرار گرفت. به‌خصوص طبقهٔ کشاورزان و دهقانان که رفتار حکومت کمونیستی را، عدول از موازین اخلاقی و مغایر با شریعت اسلام می‌پنداشتند. در همین زمان بود که دولت دست به اقدامی دیگر زد و رنگ پرچم را از سبز به سرخ تغییر داد. این تغییر، به نحوی معنی اسلام سوسیالیستی را می‌داد و این خود بر شوریدن مردم علیه نظام سیاسی حاکم، بیش‌تر افزود. روز به روز مردم از بدنهٔ دولت و نظام سیاسی دور می‌شدند و این آن‌چیزی بود که برخی از نظریه‌پردازان شوروی، از آن به «واکنش تحقیرآمیز علیه انقلاب سوسیالیستی» یاد می‌کردند.

از زمان استقرار حکومت حزب دمُکراتیک خلق، روابط دولت افغانستان با ایالات متحده زیاد جالب نبود. واشنگتن، از کارکردهای رژیم و دست‌درازی‌ها و نفوذ شوروی — که رقیب اصلی‌اش در آن زمان بود — در افغانستان بیم‌ناک بود. در کنار آن، تحولاتی که در ایران تحت عنوان انقلاب اسلامی رخ داده بود، بدون تردید بر این نگرانی بیش‌تر می‌افزود. در ادامه، در فوریه ۱۹۷۹م، آدولف اسپایک[1] سفیر ایالات متحده در کابل نیز، از مقرّ سفارت در این شهر ربوده شد و چندی بعد توسط همان آدم‌رُبایان — که بعدها مشخص شد تحت دستور نیروهای شوروی سابق بودند — کشته شد؛ و این مسئله به قطع کمک‌های ایالات متحده به افغانستان و کاهش روابط دیپلُماتیک میان این دو کشور، انجامید.

در این ورطه، ارتش سرخ خود را در مقابل نیروی تازه نفسی در داخل، تحت عنوان مجاهدین یافت. در مارس ۱۹۷۹م، جنگ میان دو جناح مجاهدین و نیروهای ارتش سرخ تشدید شد. در حمله‌ای که در آن زمان ارتش سرخ در هرات برای مقابله با نیروهای مجاهدین انجام داد، ۵۰ افسر بلندرتبهٔ ارتش سرخ کشته شدند؛ که این مسئله شوک جدی‌ای را به بدنهٔ نظام و ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی وارد کرد. پاتریک گریتی[2] در ۱۹۸۰م، چنین نوشت:

«تعداد قابل ملاحظه‌ای از مشاوران و نیروهای ارتش سرخ در این نبرد کشته شدند. برخی از آن‌ها توسط چرخ‌بال‌ها فرار کردند و تعداد زیادی از آن‌ها در این جنگ کشته و یا اسیر شدند.»(۲)

1. Adolph Spike.
2. Patrick Garrity.

چهرهٔ پیش‌رُو و سرشناس در جنگ‌های هرات و مبارزهٔ مجاهدین علیه نیروهای اتحاد جماهیر شوروی، شخصی به‌نام جنرال اسماعیل خان بود. او به‌عنوان یکی از رهبران جهاد و مقاومت افغانستان علیه شوروی شناخته می‌شد – که بعدها به‌عنوان یک عضو ارشد در کابینهٔ دولت حامد کرزی نیز ایفای وظیفه کرد.

کرملین، از این شکست کاملاً نگران شده بود. با این حال، تعداد زیادی از نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران شوروی نیز بر این جنگ انتقاد زیادی کرده و آن را راهبردی ناکام در راستای اهداف و اولویت‌های دولت خود، تلقی می‌کردند. یوری آندروپُف[1]، عضو ارشد (KGB) چنین استدلال می‌نمود: «در ابتدا ما می‌خواستیم انقلابی سوسیالیستی را در افغانستان ایجاد کنیم که نتیجهٔ این اقدام چیزی جز سرکوب و شکست سنگین و نیز اتلاف نیرو و سرمایهٔ ملی در این زمینه را برای‌مان در پی نداشت». اما در مقابل، اشخاصی چون آندری گرومیکو[2] (وزیر امور خارجهٔ وقت شوروی) شدیداً موافق با این جنگ بودند و از موضع خود در این جنگ، قاطعانه دفاع می‌کردند. آنان این جنگ را راهبردی ژئواستراتژیک علیه پیش‌روی‌های ایالات متحده و کشورهای اروپایی در منطقه می‌دانستند.[۳]

ارتش شوروی که از مبارزان افغان (مجاهدین) شکست سنگینی را در هرات متقبل شده بودند، از پا نیفتاده و به تلاش‌های خود برای ادامهٔ جنگ در افغانستان، ادامه دادند. در سال ۱۹۷۹م، مشاوران و نیروهای شوروی بیش‌تر و با عزم راسخ‌تر، وارد افغانستان شدند. در این ورطه، تجهیزات بیش‌تری به ارتش سرخ و حزب حکومتی داده شد. اما کماکان اشخاصی چون آندروپوف، جنرال ارشد و بلند رتبهٔ شوروی، مخالف این جنگ بودند. وی معتقد بود که این‌بار نیز ضربهٔ سنگینی به اتحاد جماهیر شوروی وارد خواهد شد. اما علی‌رغم آن، رهبران کلیدی اتحاد جماهیر شوروی، بار دیگر تصمیم بر حمله به افغانستان گرفتند. آنان که این‌بار از شمال کشور وارد خاک افغانستان شده بودند، از دل کوه‌پایه‌های شمال افغانستان، با واکنشی دفاعی مواجه شدند و برای بار دوم عقب‌نشینی کردند.[۴]

در سپتامبر ۱۹۷۹م بود که رئیس جمهور تره‌کی، از مسکو دیدار نمود. او در دیدارش با رئیس جمهور شوروی کارکردهای نخست وزیر خود، حفیظ‌الله امین را زیر سؤال برده و افزود که مدیریت ناسالم او بر جنگ، منجر به امتداد این تنش میان دو جناح مورد نظر شده است. تره‌کی، پس از بازگشت و به بهانهٔ دیدار و گرفتن عکس با برژنف[3]، توسط افراد خاص حفیظ‌الله امین کشته شد و قدرت به امین انتقال یافت. امین در همان ابتدا، سِمت‌های ریاست جمهوری، نخست‌وزیری، وزارت دفاع و دبیر کل حزب را به خود اختصاص داد.

---

1. Yuri Andropov.
2. Andrei Gromyko.
3. Brezhnev.

در پی این حوادث، اتحاد جماهیر شوروی نگران آن بود که حلقات رادیکال اسلام‌گرا نفوذ خود را در آسیای مرکزی از طریق افغانستان، گسترش دهند. در عین حال، رهبری شوروی به خوبی درک کرده بود که ایالات متحده برای ضربه‌زدن به ایران، به‌دلیل تقاص گروگان‌گیری کارمندان سفارت امریکا در تهران، می‌تواند از خاک افغانستان به‌سان یک جغرافیای مناسب جنگی استفاده کند. اوضاع سیاسی – نظامی افغانستان نیز در آن زمان بسیار تیره و تار بود و امین نیز اعتبار خود را در میان رهبران شوروی از دست داده بود. رهبران شوروی نیز به‌خوبی درک کرده بودند که امین به‌دنبال روابط نیک با ایالات متحده است؛ و «این به معنای آغاز یک جنگ نیابتی و ورود کشور رقیب – ایالات متحدهٔ امریکا – در منطقه بود».

رهبر ناتوان و کوته‌نگر شوروی، لئونید برژنف، و تعدادی از مقامات بلند رتبهٔ دولت شوروی در این زمان تصمیم به تثبیت و تعمیر رابطهٔ خود با دولت افغانستان، نظامیان و ارتش این کشور گرفتند. پس از این اتفاقات، اشخاصی چون آندروپوف، گرومیکو و دیگران از مواضع دولت در قبال حمایت از حکومت امین به‌سختی انتقاد کردند. آن‌ها معتقد بودند که امین قاتل رئیس جمهور قبلی و یک دیکتاتور به‌تمام معناست و حمایت از وی لکّه‌ای ننگین بر دامان اتحاد جماهیر شوروی و ایدئولوژی سوسیالیستی است. آنان هم‌چنین امین را به استفاده از مکانیزم‌های متفاوت، که مغایر با اصول حزب کمونیستی بود، برای بقاء و استمرار حکومت‌اش، متهم می‌کردند.[۵]

در این وهله، یک عضو ارشد دفتر سیاسی نهاد ریاست جمهوری شوروی چنین اظهار داشت که: «ما نیاز به افزایش نیروهای ارتش خودمان در داخل خاک افغانستان داریم. ولی این‌بار نه برای دفاع و حمایت از حکومت حاکم، بلکه برای خلع آن و ایجاد حکومتی جدید». به همین‌منظور، اتحاد جماهیر شوروی دست به‌کار شده و حکومت امین را سرنگون کرد. شخص دیگری که آن‌ها برای ریاست جمهوری از درون حزب در نظر داشتند، ببرک کارمل بود. کارمل نیز با شعار تأمین امنیت در کلان شهرها، ساخت خطوط مواصلاتی میان آن‌ها و نوسازی ژرف در کشور، آغاز به‌کار کرد.

این اتفاقات در کشور، درست زمانی افتاد که در کشورهای منطقه نیز تحولات مهمی به‌وقوع پیوسته بود. در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۷۰م، شاه ایران، که از جملهٔ قدرت‌مندترین پادشاهان شرق بود، در پی انقلاب اسلامی این کشور سرنگون شد؛ دیپلُمات‌های امریکایی در تهران توسط جنبش دانش‌جویی گروگان گرفته شدند؛ اسرائیل و مصر معاهدهٔ دیوید[۱] را امضاء کردند؛ اسلام‌گرایان تندرو عربستان، به‌دنبال سقوط نظام شاهی این کشور بودند، که البته موفق نشدند؛ تعدادی از شورشیان پاکستانی

---

۱. پیمانی است که به وسیله *انور سادات*، رئیس جمهور وقت مصر و *مناخیم بگین* نخست وزیر وقت اسرائیل در ۱۷ دسامبر ۱۹۷۸م به امضاء رسید. این پیمان اولین پیمان صلح میان طرفین جنگ اعراب و اسرائیل بود که به صلح میان مصر و اسرائیل انجامید. در پی این معاهده، مصر نخستین کشور عربی بود که موجودیت اسرائیل را در سطح بین‌الملل، به رسمیت شناخت. (مترجم)

به‌دنبال شایعه‌ای مبنی بر یورش آمریکایی‌ها به یک مسجد، سفارت ایالات متحده در اسلام‌آباد را به آتش کشیدند. در نهایت، حملهٔ شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹م، روابط ابرقدرت‌های جهان را پُر تنش ساخت. این نخستین باری بود که شوروی نیروهای خود را به یک کشور برخلاف اصول پیمان ورشو، اعزام نموده بود. و این نقض آشکار از انتظارت خاتمهٔ جنگ سرد، منجر به شروع یک جنگ نیابتی، میان ابرقدرت‌ها در منطقه شده بود.[۶]

حملات تهاجمی اتحاد جماهیر شوروی که در اواخر ماه دسامبر ۱۹۷۹م آغاز شده بود، در ابتداء با موفقیت پیش رفت. کوماندوهای ارتش شوروی، به‌کاخ ریاست جمهوری رسیدند و امین و همراهان‌اش را در آن‌جا به قتل رساندند. نیروهای هوایی و برخی از چرخ‌بال‌ها، پایتخت و اطراف آن را تصرف کردند. دو طیف وسیعی از نیروهای مملو از تسلیحات نظامی، از آسیای مرکزی و از طریق ترمذ و کوشکه در ترکمنستان وارد افغانستان شدند. در ابتدا، نیروهای نظامی شوروی در افغانستان به ۵۰ هزار نفر می‌رسید، اما با گذشت یک هفته در ژانویه ۱۹۸۰م، به مرز ۱۳۰ هزار تن رسید.[۷] از آن‌جایی که نیروهای شوروی و هم‌چنین نظامیان حکومت کارمل، به‌جنگ در مناطق صعب و کوه‌ها و درّه‌های ممتد افغانستان، آشنا نبودند، خود را در برابر فوج عظیمی از نیروهای مجاهدین در مناطق جغرافیایی صعب‌العبور، یافتند. با این حال، نیروهای شوروی برای پاک‌سازی مناطق از مجاهدین و مسلمانان مبارز، عملیات‌های بزرگی را راه‌اندازی نمودند.

حکومت کمونیست‌ها بدون شک برای تحقق خواسته‌ها و آرمان‌های خودشان تأسیس شده بود، نه برای رضایت و اقبال مردمی. آنان به هیچ وجه در این جنگ‌ها خواستار کاهش تلفات غیرنظامیان و یا صدمه نرساندن به مردم نبودند. این امر باعث طغیان مردم و نیز خشم جامعهٔ بین‌المللی نیز شده بود. نیروهای ارتش شوروی نیز در این جنگ از هوا و زمین مردم غیرنظامی، مجاهدین و در کل شهرهای کشور را بدون استثنا مورد آماج قرار دادند. اما مشکل بزرگی که در این جنگ برای آنان پیش آمده بود، انزوای بین‌المللی و حمایت سایر کشورهای جهان از نیروهای مبارز داخلی و مخالفین ارتش شوروی بود. در حدی که حتی کمونیسم اروپا و کیوبا نیز برای کمک نیروهای افغان علیه تهاجم اتحاد جماهیر شوروی آماده به هم‌کاری شده بودند.

چین و ایالات متحده نیز از جملهٔ شاخص‌ترین کشورهایی بودند که معارضهٔ خود را علیه جنگ تهاجمی شوروی در افغانستان اعلام نمودند؛ تا جایی که واشنگتن حتا اُلمپیک مسکو را در آن سال‌ها تحریم نموده و در آن اشتراک نکرد. علاوه بر این، ایالات متحده، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران و پاکستان از جملهٔ حامیان سرسخت مجاهدین علیه تجاوز شوروی وقت بودند. این کشورها اغلب کمک‌های خود را از طریق پاکستان، که اکثر سران مجاهدین در آن‌جا ساکن بودند، انجام می‌دادند. به‌طور مثال، دولت رئیس جمهور ریگان، موشک‌های ضد تسلیحات هوایی سرشانه‌ای که تلفات جدی‌ای به هواپیماهای

نظامی شـوروی وارد کرد را، تقبل کرده بود. در کل، تنها حدود ۴۰۰ میلیون دالر در طول این جنگ تنها از طرف ایالات متحده به مجاهدین کمک شد. فارغ از این‌که کمک‌ها و اکمالات کشورهای دیگر نیز بسیار بودند.(۸)

درست در همین زمان بود که فضای سیاسی، اجتماعی و نظامی کشور برای حاکمیت دولت کارمل تَنگ‌تر شد. دولت او از حیث واقعیت اجتماعی[1]، وجدان جمعی[2] و جامعه‌شناسی سیاسی[3] هیچ تناسخی با هنجارهای مردمی و فرهنگ عمومی و سیاسی نداشت. دولت به‌دور از حمایت جامعهٔ جهانی — به‌جز شوروی — سرکوبگرانه حکومت می‌کرد. کنترل دولت هم در داخل محصور در پایتخت و بیش‌تر شهرهای جنوبی کشور بود. حکومت تنها توسط راهبردهای خارق‌العادهٔ شوروی اداره می‌شد. راهبردهایی که نه‌تنها برای بازشناسی و واکاوی مسئلهٔ جنگ نظریه داشت، بل، در امور ادارهٔ دستگاه‌های اجرایی دولت نیز تئوری‌های منسجم و مرتبی را به دولت کابل، ارائه می‌کرد. دولت مرکزی کابل، هیچ‌گونه توانایی‌ای برای کنترل و ادارهٔ کشور نداشت. همان‌طور که نویسنده در جای دیگر هم اشاره می‌کند:

«به‌نظر می‌رسد تا به امروز راهبرد شوروی برای ایجاد مراکز عمدهٔ ارتباطات، سد نفوذ برای رقیبان و از بین بردن پناه‌گاه‌های دشمن در حداقل هزینه بوده است. در اصل، راهبرد شوروی فن‌آوری‌ای بالا، تاکتیکی برتر و قدرت شلیک و هدف‌گیری‌ای خوب داشته که این خود به کاهش هزینه‌های انسانی در جنگ مورد نظر و تأمین منافع سیاسی ملی‌اش، کمک وافری نموده است.»(۹)

در سال ۱۹۸۵م، راهبرد حملهٔ نظامی شوروی در افغانستان در دست‌کار قرار گرفت. میخائیل گورباچُف[4]، از چهره‌های مطرح حزب کمونیست، دبیر کل حزب کمونیست شوروی و رهبر وقت این کشور، علاقهٔ خاصی به اندیشهٔ سیاسی جدید، دمُکراسی، شفافیت و تجدید ساختار سیاسی و سیاست‌گذاری اصلاحی در شوروی نداشت. وی با در نظر داشت جملهٔ معروف استالین که «جنگ را مانند زین، مناسب یک حیوان» می‌دانست، جنگ با افغانستان را در اولویت کاری خود قرار داد. بر این اساس، اتحاد جماهیر شوروی به‌سرعت به‌تقویت دولت حاکم در افغانستان پرداخت. در ۱۹۸۶م، کارمل برطرف شد و به‌جای او شخصی جوان و پویا — دکتور نجیب‌الله — که دانش‌جوی پزشکی و رئیس سابق استخبارات کشور بود را، معرفی کردند. نجیب‌الله دولت خود را عاری از علاقهٔ کمونیستی و هم‌واره خود را شخصی اسلام‌گرا معرفی می‌کرد. او در ابتدا به بازسازی ارتش، تغییر نام حزب حاکم و اتحاد با شبه‌نظامیان محلی روی آورد. او شخصی بدون وسواس و تا حدودی زیرک بود.

---

1. Social Fact.
2. Social Conscience.
3. Political Sociology.
4. Mikhail Gorbachev.

به هر ترتیب، گورباچُف، به زعم خود ارتش شــوروی را برای مبارزه با نیروهای مجاهدین و ...... مجهز کرده بود و منابع و امکانات مضــاعفی را نیز برای این جنگ تدارک دید. در عین حال، باید خاطر نشــان ســاخت که اقدامات شــوروی در راســتای اصــلاحات در ارتش دولتی افغانســتان و آماده‌ســازی و اکمال فکری مشــاوران شــوروی در بدنهٔ نظام ســیاسی دکتور نجیب‌الله و سازمان‌دهی شبه گروه‌های نظامی علیه اسلام‌گرایان، به‌طور موفقیت‌آمیزی به پیش نمی‌رفت.

با به بن‌بســت کشــیده شدن رابطه میان دو جناح، گورباچف در ظاهر حاضر به مذاکره با حکومت دکتور نجیب‌الله شد. در ۱۹۸۹م بود که شوروی تعداد زیادی از نیروهای خود را از خاک افغانستان بیرون کشیده و کمک‌های نظامی خود را کاهش داد. اکثر مردم در آن زمان بر این عقیده بودند که این خود اقدامی به‌ســوی پایان تنش و جنگ خواهد بود؛ اما آن‌ها در اشتباه بودند. نجیب، با نیروهای اســلام‌گرا حدود ۳ سال درگیر جنگ شد. رژیم او در واقع با کنار رفتن دولت شوروی متلاشی شد و خود او هم در ســال ۱۹۹۲م به مقرّ ســازمان ملل متحد در کابل پناه برد. در این زمان بود که جنگ‌های داخلی میان احزاب، و احزاب مجاهدین و طالبان آغاز شد.

لازم است تا پیش از پرداختن به جنگ‌های داخلی و آثار و پیامدهای آن، به یک تصور اشتباه در مورد جنگ در افغانستان و ورود و میانجی‌گری ابرقدرت‌های جهانی در این کشــور، اشــاره‌ای داشته باشم. پاره‌ای از سیاست‌شناسان و تحلیل‌گران معتقدند که امروزه ایالات متحده در همان کشتی‌ای سوار است که شوروی در سال‌های ۱۹۸۰م، سکّان‌دار آن بود. مردم افغانستان، شوروی را در «گورســتان اســتثمار» دفن کردند و محتمل اســت که ایالات متحده نیز با چنین سرنوشتی روبه‌رو شود.[۱۱] بدون تردید، من منکر احتمال چنین وقوعی نیســتم[۱۲]، اما نقش ســیاســت شــوروی در افغانستان و ایالات متحده از زیربنا با هم متفاوت است.[۱۳] ایالات متحده یک ابر قدرت سیاسی است؛ نه ابرقدرت استثمار. ایالات متحدهٔ امریکا به‌دنبال اشغال و تسلط بر کشورهای دیگر نیســت. ایالات متحده به‌دنبال تأمین منافع ملی و ایدئولوژی ســیاســی خود و هم‌چنین اهداف بلندمدت خود در کشورهای ذی‌نفع است.

ایالات متحده برای مبارزه با تروریســم و نابودی لانه‌های آن در خاک افغانســتان و کشــورهای منطقه، به کمک دولت‌های حاکم در آن، شــتافته اســت. این تمایزی ژرف و مبرهن اســت که در طول ســال‌های جنگ افغان و شوروی، هزاران نفر کشته و میلیون‌ها تَن بی‌خانمان و از کشور فراری شدند. اما، از زمان ورود ایالات متحدهٔ امریکا اکثر قریب به اتفاق این مهاجرین و ...... به کشــور خود بازگشته و به روند بازسازی و توسعهٔ کشور پرداخته‌اند. به یک معنا، واشنگتن و مسکو هر دو به‌دنبال آمادگی برای یک مبارزهٔ طولانی برای تحقق منافع ملی خود در افغانســتان بودند. اما، اتحاد جماهیر شوروی، با خشونتی تمام و کمال در منطقه جنگید، که عملیات‌های تنبیهی و جنایات جنگی، ماحصل راهبرد آنان بود. در طول آن جنگ، در راهبرد نظامی و سیاسی

اتحاد جماهیر شوروی توجه به پشتیبانی از مردم و حمایت از آنان هیچ جای‌گاهی نداشت. بلکه عملیات شوروی تنها به‌دنبال خواسته‌ها و پیش‌برد اهداف رژیم حاکم خودش بود. ولی امروزه، ایالات متحده مصمم به پشتیبانی از مردم است که از سوی طالبان (اجیرانی خارجی، مسبب جنایات جنگی سال‌های اخیر و ناقضین حقوق بشر) به مخاطره و کشمکش کشیده شده‌اند.

دشمن ارتش شوروی در افغانستان، تمام ملت افغانستان بود – اعم از تمامی اقوام و اقشار ساکن در این کشور. اما ایالات متحده و شرکای آن (تا سال ۲۰۱۰م، ۴۹ کشور)، تنها با اقلیت ۲۵ الی ۳۵ هزار نفری که محبوبیّت ملی چندانی هم ندارند، می‌جنگند.[۱۴] در مجموع، فلسفهٔ جنگ اتحاد جماهیر شوروی را تأمین امنیت خود، حمایت از یک دولت استبدادی به‌تمام معنا، با یک ایدئولوژی بیگانه تشکیل می‌داد. در حالی که ایالات متحده و متحدان‌اش، در حال تلاش برای ایجاد یک دولت با ثبات، هم‌راه با آرمان‌های دمُکراتیک و مردمی، که در آن مردم از رفاه و آزادی‌های اساسی برخوردار باشند، هستند. حتا در شرایط تنش و جنگ غیرمستقیم میان نیروهای بین‌المللی و ارتش ملی افغانستان با شورشیان، انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، چندین‌بار برگزار شد؛ که به‌طور مثال، حامد کرزی برای دو بار به‌عنوان رئیس جمهور از میان دیگر کاندیدها، برگزیده شد. افزون بر آن، اهمیت پناه‌گاه‌ها و وضعیت و نفوذ قدرت‌های بزرگ در منطقه بین ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

در پایان، لازم به یادآوری است که تجربهٔ جنگ شوروی در افغانستان، ۱۵هزار کشته را برای نیروهای خود و میلیون‌ها کشته و مجروح و مهاجر را برای مردم افغانستان به ارمغان گذاشت. آن‌چه در شعار، شوروی به‌دنبال آن بود، ایجاد امنیت، صلح و تا حدودی رفاه اقتصادی در افغانستان بود، که هرگز تحقق نیافت. پس از خروج نیروهای شوروی در ۱۹۸۹م، یک جنگ داخلی به امتداد سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم در داخل کشور، دَرگرفت. در مرحلهٔ نخست این جنگ میان دو گروه از مجاهدین علیه نجیب‌الله و نیروهای دست‌نشاندهٔ شوروی و در مرحلهٔ بعد، میان گروه‌های مجاهدین، و مجاهدین با طالبان رقم خورد. از سال ۱۹۹۶م، که طالبان قدرت را تصاحب کردند نیز این جنگ ادامه پیدا کرد. اما این‌بار جنگ میان طالبان و مجاهدین غیرپشتون بود، که ائتلاف شمال را تشکیل می‌دادند.

چهار

جنگ داخلی و ظهور طالبان

با خروج نیروهای ارتش سرخ شوروی در فوریه ۱۹۸۹م، بسیاری بر این باور بودند که دیگر جنگ در افغانستان خاتمه یافته است. زیرا آنان معتقد بودند که دولت قبلی با کمک اتحاد جماهیر شوروی بود که زمینه را برای جنگ مهیا ساخته بود و نیز جنگ را به سود بقاء خویش ادامه داده بود. نیروهای ارتش سرخ در حدود ۶۵ هزار سرباز مبارز، ۲۰۰ هواپیما و چرخ‌بال نظامی و واحدهای شبه‌نظامی را در اختیار داشتند. آنان فضا را به‌گونه‌ای سازمان داده بودند، که اغلب کشورهای هم‌جوار و جهان، معتقد به پیروزی آنان در نبرد با افغانستان بودند. اما زنگ خطر در مقابل ارتش سرخ و دولت وقت، زمانی به صدا درآمد که مجاهدین در ماه مه ۱۹۸۹م موفق به گرفتن جلال‌آباد در جنوب شرقی افغانستان شدند. اما در عین حال، نیاز به یادآوری است که ارتش سرخ و نیروهای حکومتی به مراتب مجهز و منسجم‌تر از نیروهای جنگ‌جوی مجاهد بودند. با این حال، مجاهدین و دولت کمونیستی، حدود ۳ سال متواتر با هم جنگیدند و اگر اغراق ننمایم، جنگی وحشتناک میان آنان شعله‌ور بود. در مارس ۱۹۹۲م، دولت کمونیستی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سرنگون شد و شخص نجیب‌الله – رئیس جمهور وقت – که در مقرّ سازمان ملل در افغانستان پناه برده بود، با ظهور طالبان در ۱۹۹۶م دست‌گیر و توسط این گروه، به‌قتل رسید.[1]

جنگ داخلی: ۱۹۹۶–۱۹۹۲م

در ۱۹۹۲م با کمک و هم‌کاری سازمان ملل متحد، دولتی موقت، برای کنترل اوضاع کشور، تشکیل شد. تشکیل این دولت، نتیجهٔ اختلافات و سلایق متفاوت و متضاد سران مجاهدین بود. به‌خصوص درگیری میان پشتون‌های شرقی که حلقات حامی گُلبدین حکمتیار و حزب اسلامی او – که توسط پاکستان حمایت می‌شد – با مجاهدین تاجیک حزب جمعیت اسلامی و دیگر احزاب شیعی در اوج خود بود. در این توافق (تشکیل دولت موقت) برهان‌الدین ربانی، رهبر حزب جمعیت اسلامی که یک

تاجیک بود، به‌عنوان رئیس جمهور؛ گلبدین حکمتیار، به‌عنوان نخست وزیر؛ و احمدشاه مسعود نیز به‌عنوان وزیر امور دفاع ملی انتخاب شدند. اما بر اثر اختلافات شدید میان سران این احزاب، این دولت به‌کار خود ادامه نداد. در ادامه، جنگی در کابل میان احمدشاه مسعود و گلبدین حکمتیار درگرفت. این جنگ از آوریل ۱۹۹۲م تا آوریل ۱۹۹۳م ادامه یافت و تبعات آن نیز ویران شدن بخش‌های زیادی از شهر کابل بود. این جنگ در حدود ۳۰ هزار کشته، ۱۰۰ هزار زخمی و میلیون‌ها تَن مهاجر و بی‌خانمان بر جای گذاشت.(۲) در دیگر شهرها نیز، همه چیز تحت کنترل نسبی مبارزان و جنگ‌جویان محلی چون اسماعیل‌خان در هرات، عبدالرشید دوستم در مزارشریف و ...... بود. در بسیاری از نقاط دیگر، قانون و نظم اجتماعی در هم شکسته شده بود و این جنگ‌جویان محلی بودند که با زور و تفنگ، قانون می‌ساختند. در قندهار و شهرهای دیگر، تجاوز، سرقت مسلحانه، ربودن پسران جوان و دیگر خشونت‌های اجتماعی، بیش از حد معمول شده بود.

ترس و هراس از رشد بی‌ثباتی بیش‌تر در افغانستان، پاکستان را واداشت تا فارغ‌التحصیلان مدارس دینی خود – طالبان – را در ۱۹۹۴م، تجهیز نموده و با تأکید بر آموزه‌های شریعت و ایجاد نظم و قوانین دینی در افغانستان، به این کشور بفرستد. رهبران این دانش‌آموزان دینی (طالبان) اسلام‌گرایان افراطی‌ای بودند که اغلب برای خود وجهه‌ای کاریزما و مقدس قائل بودند. در حالی که در واقعیت آنان اشخاصی متعصب و غالباً کم‌سواد بودند. در میان آن‌ها کم‌تر می‌توان متفکران دینی و محققان قرآن و شریعت را سراغ گرفت. اکثر آن‌ها تحصیل‌کردگان رشته‌های فنی، مهندسی، پزشکی و علوم تجربی بودند. رهبران طالبان را اغلب رهبران و شخصیت‌های متنفذ قومی و ایلی قبایل پشتون تشکیل می‌داد. این رهبران، بیعت خود را با ملا محمدعمر آخوند – که به ملا محمدعمر مجاهد و به عبارتی ساده‌تر ملا عمر نیز مشهور است — اعلام نمودند و به وی لقب «امیرالمؤمنین» اعطاء نمودند.

ملا محمدعمر، یک شخص روحانی از قندهار افغانستان و یک فرماندهٔ مجاهدین محلی در جنگ با شوروی بود – که یک چشم خود را نیز در آن جنگ از دست داده بود. معاونان او را نیز، مجروحین و هم‌سنگران او در جنگ با اتحاد جماهیر شوروی، تشکیل می‌داد.

به هر روی، طالبان پس از گرفتن شهر قندهار و حومهٔ شهر، نیروهای جدیدی از پاکستان را در تشکّل خود جذب کردند. آن‌ها به‌طور سریع به جذب نیرو از قندهار و سپس از غزنی نیز پرداختند. احمد رشید و آنتونی دیویس[1] تأیید می‌کنند که در سپین بولدک – منطقه‌ای در مجاورت ولایت بلوچستان پاکستان – طالبان ۱۸ هزار قبضه کلاشنیکف، ده‌ها تُن مهمات

1. Anthony Davis.

توپ‌خانه‌ای، مقادیر زیادی مهمات تسلیحاتی و وسایل نقلیه که به آی اس آی پاکستان تعلق داشت را در دست داشتند.(۳) مارتین اِونس[1]، دیپلمات اسبق بریتانیایی گزارش داد که:

«نیروهای طالبان در بین سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۵م، مجهز به تانک، توپ‌خانه، مهمات تسلیحاتی و هواپیما شدند. آن‌ها نمی‌توانستند به خودی خود، از این وسایل حتا استفاده نمایند. این نیروها به‌طور سازمان یافته‌ای توسط دولت پاکستان آموزش می‌دیدند. در حدود ۶ ماه، آنان حدود ۲۰ هزار جنگ‌جوی مبارز را آماده و بسیج نمودند که بخشی از این نیروها نیز تبعهٔ پاکستان بودند.»(۴)

طالبان با مشاوره و کمک‌های تسلیحاتی پاکستان، رفته‌رفته بر مجاهدین تکه‌پاره شده، فائق آمدند. در ۱۹۹۴م بود که آنان نه‌تنها قندهار، بلکه شهرهای بزرگ دیگر را نیز تحت کنترل خود درآوردند. رژیم برهان‌الدین ربانی نیز در ۱۹۹۶م پس از مدت کوتاهی از هم پاشید و افرادی چون گلبدین حکمتیار و جلال‌الدین حقانی در بخش‌هایی با طالبان هم‌کار شدند. در سپتامبر ۱۹۹۶م طالبان نجیب‌الله و برادرش را از مقرّ سازمان ملل - که در آن‌جا پناه برده بودند - در کابل، بازداشت نموده و پس از شکنجهٔ بسیار، آنان را به قتل رسانده و هر دو را در نزدیکی کاخ ریاست جمهوری، به دار آویختند.(۵) فرمانده احمدشاه مسعود، عقب‌نشینی تاکتیکی‌ای به شمال کشور کرد و در آن‌جا با مبارزان هزاره و ازبِک، در اتحادی علیه طالبان، ملحق شد.

طالبان به تعقیب مجاهدین، وارد سمت شمال — مزارشریف — شدند و شهر را تحت کنترل خود درآوردند. طالبان در شمال قتل عام وحشتناکی را به راه انداختند. نیروهای مدافع و تا حدودی مردم غیرنظامی هزاره را کُشتند و نیز به دیپلُمات‌های ایرانی در کنسول‌گری ایران در مزارشریف نیز رحم نکرده و تعدادی از آنان را نیز به قتل رساندند. این اقدام طالبان، اولین جرقّه در به‌وجود آوردن بحران منطقه‌ای و بین‌المللی این گروه بود. به تبع این اقدام هولناک، روابط طالبان سنی مذهب و رژیم شیعی ایران نیز متشنج شد. در مقابل، اتحاد شمال که شامل تاجیک‌ها، ازبِک‌ها و هزاره‌ها بود، نتوانست ۱۵ الی ۲۰ درصد حومهٔ مناطق خود را حفظ کند(۶) و طالبان با کمک کادرهای متخصص القاعده که بیش‌تر در خارج! آموزش دیده بودند، تا سال ۲۰۰۱م توانستند فشار را علیه اتحاد شمال حفظ نمایند.

طالبان، برنامه‌های حکومتی و وزارت‌خانه‌های خود را در پایتخت — کابل — مستقر ساختند. اما کماکان رهبر این گروه (ملا محمدعمر) در قندهار به‌سر می‌برد. او خود را جانشین پیامبر اسلام می‌خواند و فرمان خود را به‌سان حکم شریعت و دین، تحمیل می‌کرد. اما علی‌رغم این‌ها، او شخصی افراط‌گرا و به‌شدت رادیکال بود و تنها گروه طالبان، برخی از حلقات گروه القاعده و طالبانِ پاکستانی او را به رسمیت شناخته و از وی تبعیت می‌نمودند؛ و این القاب را برازندهٔ او می‌دانستند. مشروعیت رژیم

---

1. Martin Ewans.

طالبان را در سطح نظام بین‌الملل، تنها سه کشور به رسمیت شناخت: پاکستان، امارات متحدهٔ عرب و عربستان سعودی. هرچند که امارات متحده و عربستان، تنها رابطه‌ای دیپلماتیک با این رژیم داشتند.

در این ورطه، ایالات متحدهٔ امریکا و سازمان ملل متحد کماکان به کمک مردم افغانستان پرداختند. ولی در عین حال، کرسی افغانستان را در سازمان ملل خالی گذاشتند. سفارت‌خانه‌های افغانستان نیز در کشورهای خارجی توسط نمایندگان رژیم قبلی — حکومت مجاهدین — اداره می‌شد. اما تمام‌شان، در سطح بین‌المللی فاقد مشروعیت و رسمیت سیاسی بودند.

کشور فاقد کنترل و ثبات سیاسی بود. قانون حاکم بر مملکت، مطابق با شریعت و فتوای طالبان اجرا می‌شد. قدرت اجرایی دولت قانون‌مدار و مدیریت بر حوزه‌های مختلف سیاسی، اداری، اقتصادی و ...... در انجماد و بُن‌بست کامل بود. به‌ویژه زمانی که تحریم‌های سازمان ملل مبنی بر منع قاچاق مواد مخدر و نیز خشک‌سالی داخلی، به‌وقوع پیوست. بهداشت عمومی در حد بسیار پایین تنزّل یافته بود و طالبان هنوز اجازهٔ استفاده از وسایل و تکنولوژی مدرن و خارجی را به مردم نمی‌دادند. زیرا آنان بر اساس یک ایدئولوژی افراطی و دُگم، مخالف مدرنیسم و ارتباط برقرار کردن با جهان مدرن بودند. در همین زمینه، الیور روی[۱]، دانشمند فرانسوی خاطر نشان می‌سازد:

«مردانی که هستهٔ اصلی طالبان را تشکیل می‌دادند، برای هر مشکلی نسخهٔ اسلام می‌پیچیدند و این به‌طور قابل توجهی از دیگر بنیادگرایان اسلامی آنان را متمایز می‌کرد. [این] تلقی را آنان از مدارس دینی پاکستان فراگرفته بودند؛ که یک فُرم و قالب خاص از اسلام را به تَن جامعه می‌کرد. این ایدئولوژی، آنان را در مقابل مدرنیته و مؤلفه‌های آن قرار می‌داد.» (۷)

با توجه به این طرز تفکر، به‌راحتی می‌توان روی‌کرد سیاسی و اجتماعی طالبان را تشخیص داد؛ و دانست که سیستم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی‌ای که طالبان در کشور برقرار نموده بودند، چگونه بوده است. در این‌جا می‌توان عناصر اصلی رژیم آنان و نیز اندیشه و فکرشان را به قرار ذیل شاخص‌بندی نمود:

۱) ممنوعیت ارتباط و یا حتی صحبت کردن زن و مرد در اجتماع؛ و یا حضور زن در اماکن عمومی، بدون برقع و نیز مَحرم شرعی؛

۲) ممنوعیت موسیقی؛

۳) ممنوعیت اصلاح محاسن و یا موی صورت؛

۴) نماز خواندن اجباری؛

---

1. Olivier Roy.

۵) ممنوعیت پرورش کبوتر و یا سایر پرنده‌ها؛

۶) مبارزه با استفاده کنندگان مواد مخدر؛

۷) ممنوعیت پروازدادن بادبادک (کاغذ پَران)؛

۸) ممنوعیت انتشار و تکثیر تصاویر؛

۹) ممنوعیت بهره‌گیری از سود پولی؛

۱۰) ممنوعیت تحصیل برای زنان؛

۱۱) ممنوعیت زنان از شستن لباس در رودخانه‌ها و ....؛

۱۲) ممنوعیت نواختن طبل؛

۱۳) ممنوعیت رقص و آواز در مجالس عروسی و .....؛

۱۴) ممنوعیت دوختن لباس زنانه، توسط مردان و یا حتی اندازه‌گرفتن آن.

۱۵) و ...... [۸]

وزارتی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر به شـدت فعال بود. زنان و مردانی که از دستورات شریعت سرپیچی می‌کردند، به‌شدت توسط عوامل این نهاد مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند و در برخی از موارد با مرگ روبه‌رو می‌شدند. اعدام و سنگ‌سار افراد گُناه‌کار، مجرمین شرعی و زناکاران در ملأ عام صورت می‌گرفت. طالبان زنان را مجبور به پوشیدن برقع کرده بودند. هیچ زنی، به هیچ وجه، حق نداشت بدون برقع (چادری)، از منزل بیرون آید و یا خود را در مواجهه با مرد نامحرمی قرار دهد. این اقدامات، در طول مدت زمانی حکومت طالبان، مردم را به‌سختی در تنگنا قرار داده بود.

علاوه بر موارد نقض حقوق انسانی و بشری، طالبان مانند برادران‌شان – القاعده — به هنر نیز عنایتی نداشتند. هزاران کتاب، مجله، روزنامه و جریده را به آتش کشیدند. موزیم ملی کابل، که مخزن بسیاری از آثار هنری و باستانی حتا پیش از اسلام این کشور بود را نیز به‌عنوان نمادها و تِمثال‌های غیرمذهبی، تخریب کردند. در اختیار داشتن و یا نشر مجلات و روزنامه‌های مُد و تجددگرای غربی و شرقی — غیر اسلامی — جرم محسوب می‌شد. اکثر کتاب‌ها و آثار هنری و باستانی‌ای که حاوی چهره‌های انسانی بود، یا تصاویر زنان در آن درج شده بود را نابود کردند. اکثر حیوانات باغ وحش کابل را از بین بردند – به جز یک شِیر کور و یک خرسی که دَماغ (بینی) آن را بریده بودند.[۹] طالبان در همین زمان، مجسمهٔ بامیان — که به «بُت بامیان» معروف است — را که قدامتی تاریخی داشت و تاریخ‌مندی آن به زمان قبل از اسلام بر می‌گشت، منهدم کردند. این مجسمه‌ها که یکی

۱۵۰ فوت و دیگری آن ۱۲۱ فوت ارتفاع داشت، در صخره‌هایی از رشته کوه‌های بامیان حک شده بود، که طالبان آن را به‌عنوان نمادهای شرک و بت پرستی از بین بردند.[۱۰]

طالبان به‌صورتی رادیکال و غیرمنعطف، سیاست‌های داخلی و خارجی خود را تدوین کردند. اما باید اشاره کرد که بدترین و نقطه‌عزیمت تبدیل شدن گروه طالبان به یک گروهک تروریستی منطقه‌ای، ارتباطش با گروه تروریستی القاعده بود. اسامه بن‌لادن در ۱۹۹۶م، مدت کوتاهی را در جبههٔ مقاومت علیه تجاوز اتحاد جماهیر شوروی در کابل به‌سر برده بود. اما او ترجیحاً به‌سود منافع پاکستان بیش‌تر تمایل داشت و حرکت می‌کرد، تا مسائل اعتقادیِ دینی و یا منافع افغانستان.[۱۱]

بن‌لادن در پشت پرده از حکومت ملا محمدعمر پشتیبانی می‌کرد و علاوه بر آن، ارتباطی درونی میان القاعده و طالبان برقرار نمود.[۱۲] در عین حال، گروه القاعده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تمویل کنندگان گروه طالبان نیز شناخته می‌شد. تخصیص بودجه‌ای قابل توجه، مشاوره و آموزش نیروهای جنگی و .....، کمک تجهیزات تسلیحاتی و .... تنها بخشی از این کمک‌ها بود. پاکستان نیز از متحدان‌اش – طالبان — به‌طور جدی و هدف‌مندی در برابر نفوذ هند در افغانستان حمایت می‌کرد. تنها در سال ۱۹۹۸م، پاکستان مبلغ ۶ میلیون دالر امریکایی به طالبان، فقط کمک مالی کرده بود.[۱۳]

بن‌لادن، اردوگاه‌هایی را مبنی بر آموزش نیروی مبارز و جنگ‌جو برای جهاد در افغانستان راه اندازی کرده بود. این اردوگاه‌ها در مدت زمان کوتاهی حدود ۲۰ هزار نیروی جنگ‌جوی افغان و خارجی را علیه مجاهدین شمال تسلیح و تجهیز کرد.[۱۴] در حقیقت، افغانستان در این ورطه مبدل به خط مقدم جنگ برای تروریست‌های بین‌المللی شده بود. در فوریه ۱۹۹۸م، بود که بن‌لادن به‌طور رسمی، جنگ علیه ایالات متحدهٔ امریکا را به‌صورت ایدئولوژی رسمی گروه خود، اعلام نمود. بن‌لادن، معتقد بود که ایالات متحده، به‌عنوان یک غول جهانی، به اشغال عربستان — به‌مثابهٔ کشوری اسلامی و به‌عبارتی دیگر أم‌القری جهان اسلام – چپاول ثروت‌های آن، تحقیر و استثمار رهبران آن، حمله به عراق و به‌عبارتی بزرگ‌تر، جنگی همه‌جانبه علیه جهان اسلام، عمل می‌کند. وی در فتوایی، تمام جهان اسلام را به مبارزه علیه ایالات متحده، دعوت کرد:

«بر تمام مسلمانان واجب است تا هر فرد امریکایی – چه نظامی و یا غیرنظامی – که در هر نقطهٔ جهان دست‌گیر می‌کنند، از بین ببرند. این ضرب‌الأجل تا زمانی که بیت‌المقدس و مکه، توسط امت اسلامی! فتح نگردد، باید ادامه یابد؛ و یا تا زمانی که ایالات متحده از تهدید و یا دست‌درازی به کشورهای اسلامی عاجز بماند.»[۱۵]

این فتوا به هدف ترغیب مسلمانان برای کشتن افراد و نیروهای امریکایی بود. وی در ادامهٔ این فتوا، افزود: «در هر زمان و با هر نوع امکانات در دست داشته، شهروندان آمریکایی را به‌قتل رسانید و اموال آنان را به غنیمت بگیرید».[۱۶]

در هفتم اوت ۱۹۹۸م بود که گروه تروریستی القاعده، سفارت‌خانه‌های ایالات متحدهٔ امریکا را در تانزانیا و کِنیا هدف حمله و بمب‌گذاری قرار داد. در پی این حملات، هر دو سفارت‌خانه به شدت آسیب دیده و تعدادی از دیپلُمات‌های آن نیز کشته و زخمی شدند. این حملات — مطابق با آمار و احصائیه‌ای که وجود دارد — ۲۲۰ کشته و نزدیک به ۴۲۰۰ زخمی برجای گذاشت. ایالات متحده نیز به تلافی این اعمال شنیع، تعدادی از اردوگاه‌های القاعده را در خاک افغانستان، با موشک‌های کُروز مورد حمله قرار داد — که اثرات تخریبی چندانی نداشت. اما پس از آن گروه القاعده در ۱۱ سپتامبر، دست به‌عمل تروریستی بزرگ‌تری زده و دو برج تجارت جهانی را در نیویارک با هواپیما مورد حمله قرار دادند.(۱۷) این حمله تلفات غیرنظامی و خسارات مادی فراوانی را متوجه ایالات متحده ساخت. در همین زمان بود که طالبان رابطهٔ خود را با القاعده کم‌رنگ ساخته و تا به امروز (۲۰۱۱م) ارتباط محسوسی میان دو گروه، مشاهده نشده است.

در سال ۲۰۰۱م، گروه القاعده با حاکمیت و اقتداری[1] منحصر به فرد شناخته شد. گرچند که پشتوانهٔ مالی آن‌ها اعراب بودند و آنان نیز اکثرشان تحصیل‌کردگان مدارس دینی و ...... مناطق خلیج بودند و برای منافع مشترک ایدئولوژیک می‌جنگیدند، اما کمیسیونی که برای بررسی پروندهٔ تروریستی ۱۱ سپتامبر تشکیل شده بود، طالبان را کماکان به هم‌کاری با القاعده متهم کرد:

«القاعده، از اکمالات طالبان و کمک‌های پولی آن‌ها استفادهٔ بسیار برد. حتا زمانی که برخی از رهبران طالب، به کمک با القاعده اعتراض کردند، ملا عمر هنوز از آنان قطع ارتباط نکرد. اعضاء گروه القاعده به‌راحتی در افغانستان زندگی می‌کنند؛ ورود و خروج راحت در کشور بدون ویزا و پاسپورت؛ واردات سلاح و وسایل نقلیه را بدون هیچ‌گونه مشکلی انجام می‌دهند؛ حتا برخی از امکانات و مزایای وزارت دفاع افغانستان را نیز در دست دارند. گروه القاعده حتا از شرکت هوایی آریانا برای حمل و نقل پول و دیگر پیک‌های خود استفاده می‌کند.» (۱۸)

1. Authority

پنج

۱۱ سپتامبر و جنگ مجدد طالبان

در آن ورطه، واضح بود که رهبران القاعده و گروه‌های تروریستی دیگر در خاک افغانستان و به‌خصوص در مناطق جنوبی کشور، پنهان شده بودند. دولت بوش، پروندهٔ سیاه این گروه تروریستی را با دقت مورد مطالعه قرار داد. پرونده‌ای که در آن علاوه بر جرایمی که در بخش قبل ذکر شد، بمب‌گذاری در پادگان نیروی دریایی امریکا در لبنان (۱۹۸۳م)، بمب‌گذاری در مرکز تجارت جهانی نیویارک، حمله بر برج‌های خوبر در عربستان سعودی و بمب‌باران «یو اس اس کول»[1] در سال ۲۰۰۰م، را می‌توان خاطر نشان کرد. دولت بوش نیز از فردای حادثهٔ ۱۱ سپتامبر، راهبرد حمله به پناه‌گاه‌های گروه تروریستی القاعده و متحدان‌اش را در منطقه، روی دست گرفت. تروریستان نیز دریافته بودند که حملهٔ این‌بار ایالات متحده و مبارزهٔ با آنان، دشوار خواهد بود. واقع‌گرایان در میان تروریستان، که اغلب از تبعات این حمله نگران بودند، به این فکر بودند که برای جلوگیری از حملهٔ ایالات متحده، پای اتحاد جماهیر شوروی را به میدان جنگ باز کنند. آنان طوری به رهبران شوروی وانمود کردند که حضور ایالات متحده و متحدین‌اش در منطقه، تهدیدی علیه امنیت خاورمیانه و آسیای مرکزی است – زوال حکومت مرکزی کابل را نیز بخش اجتناب‌ناپذیر این راهبرد می‌دانستند.(۱)

به هر صورت، گروه تروریستی القاعده به خوبی درک کرده بود که در پی حملهٔ ۱۱ سپتامبر، که در حدود ۳ هزار تَن از مردم غیرنظامی و بی‌دفاع امریکا در آن کشته شده بود، ایالات متحده نیز سکوت نخواهد کرد و به‌نحوی آن را تلافی خواهد کرد. واشنگتن از طالبان خواست تا از گروه القاعده دوری جویند. اما این پیش‌نهاد را ملا عمر رد کرد. رئیس جمهور بوش، در همان زمان به کنگره رفت، تا حمایت اعضای آن را مبنی بر حمله به افغانستان جلب کند. در یک تصمیم مشترک میان کنگره و ریاست جمهوری، تصمیم بر این شد تا:

---

1. USS Cole.

«با کمک ملت امریکا، سازمان‌های دولتی و غیردولتی و با یک برنامه‌ریزی منسجم و متعهد برای مبارزه با تروریسم و پیش‌گیری از حوادث هولناکی چون فاجعهٔ ۱۱ سپتامبر که در سال ۲۰۰۱م به وقوع پیوست، با تروریسم بین‌المللی و حلقات آن مبارزه شود.»(۲)

همین شد که در ۷ اکتبر ۲۰۰۱م، حملات هوایی نیروهای امریکایی در افغانستان آغاز شد. این حملات توسط سیا[1] سازمان‌دهی شده و با کمک تیم (SOF) و نیروهای داخلی، هم‌چون ائتلاف شمال و قبایلی از پشتون‌های جنوب، ادامه یافت. اما در این مبارزه، دولت پاکستان از مخالفان سرسخت نبرد علیه شورشیان بود. پاکستان در طول چند دههٔ قبل، به هدف نفوذ و رخنه در مسایل افغانستان، ابتداء به تجهیز و تمویل مجاهدین پرداخت. پس از آن، رو به طالبان کرده و از آنان تا آخر سرسختانه پشتیبانی کرد. ولی پس از وقوع تراژدی ۱۱ سپتامبر، مقامات امریکایی از جمله وزیر امور خارجه وقت، ریچارد آرمیتاج[2]، به مقامات ارشد پاکستان اخطار داده و دولت این کشور را به پشتیبانی از تروریسم منطقه‌ای به‌طور رسمی، متهم کرد. با فشار و مذاکرهٔ امریکا با پاکستان، دولت پاکستان متعهد شد که به‌عنوان یک متحد راهبردی در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان، با ایالات متحده هم‌کاری خواهد کرد. اما جیمز دابینز[3]، نمایندهٔ دولت بوش به مقامات و نمایندگان دولت خود در مورد هم‌کاری با پاکستان گفت:

«این‌که پاکستان در امر مبارزه با تروریسم با ما هم‌کاری کند، امری است مغتنم. اما گذشتهٔ پاکستان هیچ‌گاه شفاف نبوده. پاکستان در دههٔ ۱۹۸۰م، یکی از مهم‌ترین تمویل کنندگان گروه‌های دهشت‌افکن در افغانستان بوده است. استخبارات پاکستان، تا حد امکان از گروه‌های بنیادگرا و افراطی در میان اسلام‌گرایان افغانستان و پاکستان، حمایت کرده است. ...... پس از خروج شوروی در ۱۹۹۸م از افغانستان، پاکستان کماکان به حمایت و تجهیز و تمویل حلقات افراط‌گرای مذهبی پرداخته است - که از دل همین بنیادگرایان، طالبان متولد شدند. دولت امریکا بر صداقت پاکستان مبنی بر مبارزه با تروریسم باید شکاکانه برخورد نماید.»(۳)

پاکستانی‌ها نیز به‌سهم خود، ایالات متحدهٔ امریکا را یک متحد راهبردی قابل اطمینان نمی‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند که ایالات متحده سه‌بار به کشورشان خیانت کرده است. دو مورد اول زمانی بود که در جنگ‌های هند و پاکستان، ایالات متحده از آن‌ها حمایت نکرده و تا جایی باعث شکست‌شان شده بود؛ و سوم، زمانی که پس از شکست شوروی در افغانستان (در اکتبر ۱۹۹۰م)، ایالات متحده با استفاده از گروه‌های فشار، مانع ارسال، پخش و گسترش سلاح‌های این کشور (پاکستان) در افغانستان

---

1. CIA
2. Richard Armitage.
3. James Dobbins.

شـده بود. این مسـئله برای پاکسـتانی‌ها زمینه‌ای شده بود که اطمینان خود را نسبت به دولت امریکا از دست بدهند. آنان به این فکر بودند که چگونه ایالات متحده در افغانستان پساطالبان نیز به هم‌کاری راهبردی با دولت پاکستان خواهد پرداخت؟ ایالات متحده چگونه در افغانســتان حمایت‌کنندهٔ پاکســتان در رقابت و منازعهٔ هند و پاکســتان خواهد بود؟. از همین‌رو، برخی از سیاست‌گذاران پاکستانی معتقد بودند که اگر نیروی فشاری نداشته باشیم، به زودی جای‌گاه و پای‌گاه نفوذگذاری و تأثیر خود را در افغانستان از دست خواهیم داد. این امر مستلزم حمایت از یک بدیل بود: طالبان. پاکستانی‌ها به مراتب، راحت‌تر می‌توانستند به طالبان اعتماد کنند. زیرا آنان در گذشته وفاداری خود را نسبت به این کشور، اثبات کرده بودند. در حالی که ایالات متحده، با این‌که یک ابر قدرت جهانی بود، اما از دید آنان معتمد و از ثبات رفتاری با دولت پاکستان برخوردار نبود.[۴]

به هر ترتیب، عملیات برای ثبات و آزادی پایدار در افغانســتان در دو مرحله به اجرا درآمد. مرحلهٔ اول، از اکتبر تا مارس ۲۰۰۱م بود؛ و مرحلهٔ دوم، یک راهبرد تدریجی بود که از ۲۰۰۲م آغاز و تا کنون ادامه دارد. در مرحلهٔ اول، عملیات با تمرکز به «انتقال از جنگ به ثبات» و کنش تهاجمی دقیق و سـریع به مناطق ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک، سامان یافت. این عملیات به مبارزه و «جنگ نزدیک به خطر» نیز مســما شد. این عملیات‌ها با محوریت راهبرد شبکه‌ای و نظامی طرح‌ریزی شده بود.[۵] در کنار نیروهای امریکایی، اتحاد شـمال — شامل جبههٔ متحد تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبِک‌ها و دیگر نیروهای ضدطالبانی که سابقهٔ جنگ با طالبان و دیگر گروه‌های تروریسـتی را داشـتند — نیز به مبارزه و مقاومت علیه طالبان ایسـتادند. ایالات متحده نیز در کنار آن‌ها به تجهیز نیروی هوایی، مشـاوره و آموزش نیروهای عملیات ویژه علیه تروریستان و کمک به شبه‌نظامیان ضدطالب، پرداخت. سـازمان سـیا، قبل از حادثهٔ ۱۱ سـپتامبر نیز روابط خوبی با اتحاد شـمال و شخص احمدشاه مسعود داشت. این رابطه، زنجیری محکم و با اعتماد را میان دو جناح مزبور متصــل نموده بود. ســازمان CIA و SOF تیم‌هایی را که متشــکل از ۵۰۰ جنگ‌جوی سازمان‌یافته و متبحّر بودند را به کمک اتحاد شمال برای مبارزه با تروریستان، اعزام کردند. نیروهای CIA و SOF، با هم‌کاری و هماهنگی مجاهدین سـمت شمال، طرح حملهٔ سازمان یافته‌ای را علیه طالبان کشیدند. دونالد رامسفلد[1]، وزیر وقت دفاع ملی امریکا، در این‌باره آن‌زمان گفت:

«در روز مقرّر، مبارزان افغان و نیروهای ائتلاف، آمادهٔ حمله در نقاط شمالی کشور علیه تروریستان شدند. هواپیماهای ائتلاف دو دقیقه و ۱۵ ثانیه شـمارش معکوس را اعلام کردند و پس از ختم آن، از زمین و هوا به مواضـع شـورشـیان طالب، حمله شـد ...... مبارزان افغان و نیروهای بین‌المللی فضا را به گونه‌ای برای تروریستان ساختند که گویا در میان گرد و غبار گلوله و آر پی جی و .... محو شده بودند. این وضعیتی بود که سربازان ائتلاف بین‌المللی و افغان‌های مبارز

1. Donald Rumsfeld.

بر سر تروریستان آوردند. این نخستین حملهٔ سازمان‌یافتهٔ بین‌المللی در قرن ۲۱ است. در حال حاضر (اوایل نوامبر ۲۰۰۱م)، برآیند نبرد علیه گروهک‌های تروریستی، گرفتن مزارشریف و نقاط دیگر شمال کشور از دست آن‌هاست .... ایالات متحده مصمم است تا پیش‌رفته‌ترین مهمات خود، اعم از اکمالات نیروی دریایی و هوایی را در راستای مبارزه با تروریسم استفاده کند .... جا دارد تا شهامت و مبارزهٔ جنگ‌جویان افغان را نیز در این نبرد، نادیده نگیریم. آن‌ها بار دیگر شجاعت و دلیری خود را – مانند قرن نوزدهم – در قرن ۲۱م نیز به نمایش گذاشتند. شکست دشمن مصمم و خطرناک برای ما و آنان یک دست‌آورد قابل توجه و ارزش‌مند است.»[۶]

آخرین نبرد مرحلهٔ اول جنگ – عملیات آناکوندا – مملو از مشکلات تاکتیکی بود که باعث شد طالبان از آن به‌سان یک خلأ عملیاتی استفاده نموده و در جنگ درهٔ شاهی‌کوت – که در شمال غرب ولایت خوست واقع است – پیروز شوند.[۷] هم‌چنین نقض و ناهماهنگی شدیدی در رهبری جنگ علیه تروریستان وجود داشت، که به مرور زمان برطرف شد.

به‌طور کلی، در اوایل پس از ۱۱ سپتامبر، عملیات‌های ایالات متحده تا جایی موفق، اما کافی و قاطعانه نبود. ایالات متحدهٔ امریکا نه ارادهٔ خود را برای نابودی دشمن به منصهٔ ظهور گذاشته بود، و نه دشمن را کاملاً از پا درآورده بود. درست است که نیروهای طالبان در میدان‌های جنگ شکست خورده بودند و رژیم‌شان سرنگون شده بود، اما هنوز ملا عمر، اسامه بن‌لادن و هزاران تن از جنگ‌جویان آنان در پناه‌گاه‌های امن خود در خاک پاکستان و دیگر کشورهای هم‌جوار به سر می‌بردند.[۸] به‌نظر بسیاری از این تندروها، ایالات متحده و متحدان‌اش، اشغال‌گران غربی کشورهای اسلامی محسوب می‌شدند. از همین‌رو، خود را برای مبارزه با آنان آماده می‌ساختند.

به هر ترتیب، با کمک جامعهٔ جهانی، سازمان ملل متحد و کشورهای متحد، کنفرانسی در بُن آلمان، به‌منظور ایجاد دولتی موقت در افغانستان، تشکیل شد.[۹] هدف از تشکیل این کنفرانس، تشکیل یک حکومت جدید بر مبنای قانون و دمُکراسی در افغانستان بود. دولتی که دیگر جایی برای تروریستان و حلقات تندرو نداشته باشد. نتیجهٔ این کنفرانس، تشکیل یک حکومت متمرکز مرکزی، بدون اشتراک و سهم‌دادن به گروه‌های تروریستی و افراطی بود. در این اجلاس، حامد کرزی – که یک پشتون دُرانی بود – به‌عنوان رئیس جمهور؛ محمد فهیم، به‌عنوان وزیر امور دفاع؛ محمد یونس قانونی، به‌عنوان وزیر امور داخله؛ و عبدالله عبدالله، به‌عنوان وزیر امور خارجه، انتخاب شدند.[۱۰] شورای امنیت سازمان ملل نیز مشروعیت سیاسی این حکومت را به‌رسمیت شناخته و آیساف نیز پیمان هم‌کاری با آن منعقد کرد.[۱۱]

افغانستان در سال ۲۰۰۲م، در ردهٔ ۱۰ کشور توسعه‌نیافته و ناکارآمد به لحاظ توسعهٔ اجتماعی – اقتصادی و با پایین‌ترین حد نیروی فعال انسانی برای نیل به توسعه و نوسازی، شناخته شد. اولین اقدام جامعهٔ بین‌المللی در همان سال، با کمک ۵ میلیارد

دالری برای نوسازی و بازسازی کشور سرازیر شد. این کمک‌ها در ابتداء، بسیار ناکافی و اندک بود. زیرا افغانستان در آن زمان، حتا به‌نسبت بوسنی و کوزوو، از درآمد سالانه بسیار پایینی برخوردار بود.(۱۲) در ادامه، کمک‌های کشورهای حمایت‌کننده و سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی نیز به این کشور افزایش یافت. اما این خود مسبّب معضل دیگری در این کشور بود: اتّکاء به کمک‌های خارجی.

در اوایل سال ۲۰۰۲م با تمویل و تجهیز ایالات متحده، دولت نوپای افغانستان، ارتش ملی (ANA) خود را با هدف تشکیلاتی ۷۰ هزار نفری به‌راه انداخت. این ارتش با هدف ایجاد صلح در کشور و هم‌چنین منطقه و کمک به امنیت بین‌المللی شکل گرفت. در آغاز حدود ۴۰۰۰ سرباز داشت و تنها قادر به تأمین نسبی امنیت کابل و حومهٔ شهر بود. اما در آن زمان، دولت بوش نیز به‌دنبال کمک‌های محدود برای ارتش و دولت افغانستان، به‌هدف مبارزه با تروریسم منطقه‌ای گام بر می‌داشت — اما در عین حال برنامه‌ای برای ملت‌سازی و توسعهٔ سیاسی در افغانستان نداشت. حدود ۸ هزار نیروی بین‌المللی، اعم از امریکایی و ......، در پای‌گاه هوایی بگرام در شمال کابل و نزدیک مناطق تروریست‌نشین – قندهار و هلمند – مستقر شدند. آنان در کنار مبارزهٔ مستقیم با تروریستان، به آموزش عساکر افغان نیز پرداختند. ایالات متحدهٔ امریکا، برای تقویت اردوی ملی افغانستان؛ بریتانیا، برای مبارزه با مواد مخدر؛ ایتالیا، برای تحقق و گسترش عدالت اجتماعی؛ آلمان، برای تقویت و آموزش حرفه‌ای پولیس و جاپانی‌ها برای آموزش تسلیحاتی فعالیت داشتند. اما در کل این روند، از ابتداء آن‌طور که باید، با سرعت و منظم پیش نرفت. در این برههٔ زمانی، وزارت دفاع ایالات متحده نخواست تا تلاش‌های خود را بر ضد تروریسم در افغانستان، شدت بخشد. دولت بوش معتقد بود که اگر در فرایند دولت‌سازی، ملت‌سازی و نوسازی کشور دخالت کنیم، با تجربهٔ دیگر کشورهای خارجی در افغانستان (مانند بریتانیا و شوروی)، مواجه خواهیم شد. به این ترتیب، دولت وقت ایالات متحده، توجه خود را از افغانستان، بیش‌تر معطوف به عراق ساخت. همان‌طور که گفته شد، متأسفانه در این ورطهٔ زمانی، دولت بوش هیچ توجهی به ملت‌سازی و رشد عقلانیت اجتماعی و توسعهٔ سیاسی در افغانستان و هم‌چنین عراق نکرد و تنها به مبارزهٔ نظامی علیه تروریستان، پرداخت. پس از آن در افغانستان، به مدت ۳ سال یک آرامش و امنیت نسبی برقرار شد. تعداد قابل ملاحظه‌ای از سربازان آیساف در کشور باقی مانده و تعدادی از آنان به خاک عراق برای جنگ اعزام شدند. بسیاری از کارشناسان منطقه‌ای، بر این باور بودند که پس از حدود دو دهه جنگ، یک آرامش و صلح نسبی به دامنهٔ هندوکُش برگشته است.

اما در پس این آرامش، طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی به‌دنبال نقشه‌ای دیگر، مبنی بر تصرف دولت مرکزی، طرح شورشی را می‌ریختند. آن‌ها به این امید بودند که جامعهٔ جهانی با استقرار آرامش و صلح نسبی در افغانستان، کشور را ترک کرده و تعدادی از نیروهای باقی‌ماندهٔ آنان نیز توانایی مبارزه با آنان (طالبان) را ندارند. آن‌ها در سر، اندیشهٔ تصاحب حکومت

مرکزی و فروپاشــی آن را می‌پروراندند. به‌نقل از برخی از سران این گروه، آنان قصد داشتند حامد کرزی – رئیس جمهور وقت افغانســتان – را به سرنوشتی مانند دکتور نجیب‌الله، دچار کنند. بیش‌تر این برنامه‌ریزی‌ها در مناطق مرزی افغانستان و پاکستان – خیبر پختونخوا – در حومهٔ ولایت بلوچستان پاکستان و مناطق مجاور با آن طرح‌ریزی می‌شد.

در عین حال، برخی دیگر از رهبران طالب در کراچی پاکســتان پناه برده و از طریق هماهنگی با نیروهای خود در هلمند – که کِشت و قاچاق مواد مخدر می‌کردند — مواد مخدر را به حوزهٔ خلیج و دیگر مناطق اعراب فروخته و کسب عواید می‌کردند. این فرایند باعث شده بود تا، آنان سود چشم‌گیری از این معامله به‌دست آورده و بودجه‌ای مناسب برای اهداف سیاسی و راهبردی خود، در امر فروپاشی نظام متمرکز سیاسیِ مرکزی کابل، تدارک ببینند.

با توجه به ســابقهٔ بد ایالات متحدهٔ امریکا در ویتنام و لبنان و نیز ضربه‌ای که در اوایل قرن ۲۱م از تروریستان متحمل شده بود، طالبان مصمم بودند تا دو باره افغانستان را به‌دست گرفته و شکستی شکننده را برای مبارزان خارجی و به‌خصوص امریکایی، به ارمغان گذارند. در همین زمینه، یکی از سران طالب، از چنین مثالی در باب قدرت‌نمایی خود استفاده نموده بود: «آمریکایی‌ها یک ساعت به‌دست دارند، و فکر می‌کنند که زمان را خریده‌اند؛ اما بی‌خبر از آن‌که ما تمام «وقت» را در دست گرفته‌ایم!». به هر روی، برای درک آن‌چه پس از ســال ۲۰۰۴م اتفاق افتاد، لازم اســت تا به ماهیت و چگونگی «شــورش»[1] در قرن ۲۱م نیز بپردازیم.

1. Insurgency.

شش

شورش: نظریه و عمل

شورش، خیزش و یا جنبشی سازمان‌یافته، با هدف سرنگونی دولت و یا نظام سیاسی، از طریق استفاده از ابزار مسلحانه و خشن است.[۱] شورش – گاهی به‌مثابهٔ جنگ چریکی – می‌تواند مشکلات خاصی برای دولت ایجاد کند. به‌طور مثال، تابر در چارچوبی تشبیهی، می‌نویسد:

«اگر خرس بخواهد به مبارزه علیه دشمن خود – سگ — اقدام کند، می‌تواند از راه‌های گوناگون اقدام کند. اما سگ نیز، از ویژگی‌هایی چون چالاکی و زیرکی برخوردار است. [او] بسیار سریع و چابُک است ...... اگر خرس، خرس باشد (یعنی دولت مقتدر)، می‌تواند سگ را بیش‌از اندازه گرسنگی، خستگی و در نهایت تضعیف نماید. در این حالت، سگ نیز به‌ناچار با چنگ و دندان به خرس حمله خواهد کرد. این فرایندِ اجتناب‌ناپذیر شورش سگ است.»[۲]

شورش، چه کلاسیک و یا مدرن، تمایل به طولانی‌شدن دارد. شورشیان به‌صورت متداوم در مقابل هسته‌های اصلی دولت و نظام سیاسی، با کمک و تمویل خارجی و یا در برخی موارد بدون آن، می‌ایستند. شورشیان، در پی کسب قدرت، مصادرهٔ اراضی، از بین بُردن رقبای فرضی و غیره‌اند. برخلاف دیدگاه تابر، همواره سگ بیش‌تر از آن‌که خرس پیش‌بینی کند، در جنگ دوام می‌آورد و زود از پا نمی‌افتد.

یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان شورش، مائو زدونگ[1] بود. نوشته‌ها و ایده‌های او منجر به پیروزی حزب‌اش در چین شد و از همین‌رو، الهام‌بخش بسیاری از جنبش‌های دیگر، به‌ویژه جنبش ویتنام – که با تأثّر از اندیشه‌های زدونگ به ایجاد یک عصر جدید و محیطی مدرن برای خود شد – بود. جنبش‌های دیگری نیز از نظریات او الهام گرفته‌اند، اما در برخی موارد به‌تغییر در تکنیک‌های خود دست زدند.

---

1. Mao Zedong.

در جنگ چریکی مائویی، شورشیان حرکت‌شان را در سه مرحله سازمان‌دهی کردند. در بخش نخست، آن‌ها از «تحریک تبلیغاتی» آغاز کردند؛ تا حدی که به ایجاد یک پای‌گاه مردمی، و تحریک و آماده‌سازی افراد برای مبارزه در میدان‌های نبرد انجامید. مرحلهٔ دوم، مرحلهٔ «دفاعی» بود؛ که در آن عملیات چریکی بر ضد تهاجم دولت و مردم ضد خودی انجام گرفت. مرحلهٔ بعد، مرحلهٔ «تهاجمی» بود. در این مرحله، گروه‌های شورشی به‌طور قدرت‌مند و فزاینده‌ای در رویارویی مستقیم با نیروهای دولتی و ضد خودی‌شان برخاستند. نیروهایی که در مرحلهٔ دوم با آنان در تنش و جنگ بودند.(۳)

شورش مدرن، ایجاب می‌کند که امروزه تمرکز اصلی خود را – شورشیان – به مرحلهٔ نخست نظریهٔ مائو – یعنی تحریک تبلیغاتی – متمرکز سازند. این روش، به‌مراتب نسبت به آغاز شورش و طغیان سیاسی، توسط جنگی مسلحانه موفق‌تر است. شورشیان به‌ناچار در مناطق راهبردی خود به حل اختلافات، برقراری آرامش و برپایی امنیتی نسبی و نیز کمک‌های انسان‌دوستانه، مبادرت می‌ورزند.(۴)

در افغانستان، طالبان یک شورش ارتجاعی – سنتی را بر پا کردند. به‌طوری که ایدهٔ آنان این بود که حکومتی با معیارها و موازین ۸۰۰ سال قبل را در کشور حاکم سازند. هدف آنان، گرفتن مجدد قدرت سیاسی، بیرون راندن نیروهای اشغالی (خارجی‌ها) و تحقق قانون و آموزه‌های شریعتِ رادیکال بود. القاعده نیز در آن زمان، پای‌گاه محکمی در مناطق مختلف پاکستان داشت و زیاد برخلاف میل‌اش نبود که دولتی در افغانستان حاکم باشد که ضد نیروهای بین‌المللی و به‌خصوص نیروهای امریکایی باشد.

شورشیان در تمامی حملات خود، بقای خود و فریب و نابودی دیگری را در اولویت برنامهٔ خود قرار می‌دهند. از نظر مائو، شورشیان هر زمانی که دولت حاکم را مقتدر بیابند، به امتناع از نبرد و جنگ مبادرت می‌ورزند؛ و تنها به اذیت و اخلال در امور حکومتی بسنده می‌کنند. از نظر اکثر نظریه‌پردازان شورش و از جمله دیوید گالولا[1]، یک جنگ – چه توسط شورشیان و چه ضدشورشیان – ۲۰ درصد نظامی و ۸۰ درصد باید سیاسی – تبلیغاتی باشد.(۵) اما در مقابل، تنها راه بقاء دولت مبتنی بر حمایت و تهییج تودهٔ مردم است.(۶)

در این‌جا می‌توان از دو روش محوری برای مقابله با شورش سخن گفت: نخست راهبرد توده محوری[2] است. در این روش، به خنثی کردن شورش توسط فرایند ملت‌سازی و کسب اعتماد مردم برای مبارزه با شورش تأکید می‌شود. روش دوم، جنگ سخت و یا به‌عبارتی رو در رو است. دیوید گالولا، معتقد است که یک دولت و نظام سیاسی مقتدر به ناچار برای مبارزهٔ جدی با

1. David Galula.
2. Population-centric

شورش‌های ضدمردمی و دولتی باید از ابزار نظامی استفاده کند. در این روش، استفاده از سپاه تفنگ‌دار، نیروی دریایی و ارتش، اهمیت بسیار دارد.

اکثر نظریه‌پردازان شورش، نقش دولت – ملت را در مبارزه با شورش مهم می‌دانند. به‌نظر آنان، مبنای این هم‌کاری مشروعیت سیاسی است که منجر به حمایت آحاد مردم از نظام سیاسی می‌شود – البته که این مشروعیت در فرهنگ‌های مختلف سیاسی، تعاریفی متفاوت دارد.(۷) از جملهٔ شاخص‌های مهم دولت برای اثبات مشروعیت خود، تأمین امنیت و کسب منافع ملی آن کشور است. در کنار آن، دولت‌ها می‌بایست از سطح مشارکت سیاسی خوب، مبارزه با فساد، انگیزه و برنامهٔ مثبت برای توسعه و نوسازی و نیز سطح بالایی از اقبال نهادها و نیروهای بزرگ و کوچک اجتماعی، بهره‌مند باشند.(۸)

عملیات ضد شورش دولت – ملت و ائتلافی از شرکای آن، به‌احتمال زیاد به پیروزی نظام سیاسی و مردم علیه شورشیان منجر خواهد شد. در چنین جنگی، انگیزهٔ دولت – ملت علیه شورشیان، تأمین امنیت اجتماعی، انکشاف اقتصادی، ایجاد و تسلیح نیروی نظامی و حکومت‌داری سازنده و خوب، خواهد بود.(۹) دیپلُمات‌ها، امدادگران خارجی، سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی و .... نیز در چنین فضایی تمام کوشش خود را برای مبارزه با شورشیان انجام خواهند داد. اما در عین حال، این اعتماد زمانی کم‌رنگ می‌شود که مردم و نیروهای بین‌المللی، انگیزهٔ «دولت» را در امر مبارزه با شورشیان، سرد بیابند.

روی‌کرد فعلی ایالات متحده در جنگ افغانستان، تا کنون در پیش گرفتن روش دوم، یعنی جنگ سخت بوده است. این یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات راهبردی ایالات متحده در عراق و افغانستان بود. دکترین راهبردی ایالات متحده هم‌واره این روی‌کرد را سازنده ندانسته و تأکید بر «محوریت مردم» و هماهنگی دولت — ملت در راستای مبارزه با تروریسم و شورشیان داشته‌اند. این نوع جنگ، هم‌واره پیامدهای مخربی در پی دارد. برای مثال، زمانی که نیروهای ائتلاف در مناطقی از افغانستان که شورشیان ساکن بودند، قصد عملیات کردند، با واکنش برخی از مردم محل روبه‌رو شدند. این به معنای آن است که مردم آن‌جا نیز با باورهای شورشیان بر سر مِهر اند و هیچ‌گونه علاقه‌ای برای هم‌کاری با نیروهای ائتلاف از خود نشان ندادند.(۱۰) این اشتباه بزرگی در عملیات عراق و افغانستان بود؛ که در هر دو جا، نیروهای خارجی از حربهٔ نظامی و تهاجمی علیه شورشیان و تروریستان در وهلهٔ نخست استفاده نمودند.

اما به علاوهٔ دو روش قبل، روش سومی هم وجود دارد. مارک مایر[1]، در کتاب جدید خود که از طرف دانشگاه نیروی دریایی انتشار یافته، بر محوریت نقش «رهبران» در جنگ علیه شورشیان تأکید می‌ورزد. در این روش، «نخبگان سیاسی»[2] با

1. Mark Moyar.
2. Political Elites.

استفاده از جای‌گاه اجتماعی – سیاسی خود به تهییج منابع انسانی و روحیات و احساسات مردم علیه شورشیان، می‌پردازند.(۱۱) به هیچ‌وجه نمی‌توان اهمیت نقش رهبران سیاسی، اجتماعی و مذهبی را – به‌خصوص در جوامع جهان سومی – در امر مبارزه با تروریسم و شورش‌های اجتماعی، نادیده گرفت. این روی‌کرد، در بر گیرندهٔ روش اول [توده محوری] و روش دوم [تهاجمی — نظامی]، هم‌زمان است.(۱۲) در این روی‌کرد، امکان شکست مبارزان ضد شورش، به مراتب پایین می‌آید. البته ناگفته نباید گذاشت که نقش نهادهای حکومتی نیز در احقاق این امر باید سازنده و مؤثر باشد.

شورش قرن بیست و یکمی، با جهانی‌شدن اینترنت و انفجار رسانه‌های حقیقی و مجازی، جهان را تحت تأثیر خود قرار داده است. این شورش‌ها، اغلب به‌عنوان «جنگ نسل چهارم»[1] و یا شورش تکامل‌یافته یاد می‌شوند.(۱۳) جهانی‌شدن ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی، کمک می‌کند تا تروریسم و شورش و هم‌چنین بدیل‌های آن به‌طور فزاینده‌ای رشد و یا به همان‌سان افول کنند. جنرال دیو بارنو[2]، فرماندهٔ نیروهای امریکایی در افغانستان (۲۰۰۳–۲۰۰۵م)، بارها اذعان نموده بود که اکثر پیش‌روی‌های طالبان به کمک استفاده از تلفن‌های هم‌راه و ایستگاه‌های رادیویی بوده است.(۱۴) آن‌ها توانسته بودند با استفاده از این حربه، تنها در سال ۲۰۱۰م حدود ۷۰ درصد تلفات غیرنظامی را با اعمال تروریستانهٔ خود، پوشش دهند.

هدف طالبان در چند سال متوالی این بوده تا فرهنگ ضدغربی و ضداستعماری مردم و به‌خصوص مسلمانان را تقویت کنند. آن‌ها معتقد به یک حکومت دینی رادیکال هستند و هیچ سنخیتی با حکومت و دولت مدرن و مدنی ندارند. اندیشهٔ سیاسی طالبان، آنان را به کشتار عوامل و نیروهای غربی و حتا نابودی خود – انتحار – در این راستا می‌کشاند. بر همین اساس، نمی‌توانستند هیچ‌گونه عنایت و تعاملی با دولت مرکزی کابل و شرکای بین‌المللی آن داشته باشند.

برخلاف ماهیت فلسفی و فکری طالبان بر تداوم جنگ در افغانستان، برخی از آنان به‌قول دیوید کلکالین[3] – مشاور راهبردی دولت امریکا – به‌طور «تصادفی» وارد جنگ شده‌اند.(۱۵) پاره‌ای از آنان انگیزهٔ ارزشی و ایدئولوژیکی نسبت به این جنگ ندارند و بلکه بسیاری از آنان در مقابل دریافت روزانه ۵ الی ۱۰ دالر، حاضر به مبارزه علیه دولت مرکزی و نیروهای بین‌المللی شده‌اند. هستهٔ اصلی این شورشیان، در خارج از کشورند و تعدادی که انگیزهٔ ایدئولوژیک نسبت به تداوم جنگ ندارند، در خاک افغانستان مشغول به مبارزه‌اند.

شورشیان از طریق کِشت، خرید و قاچاق مواد مخدر، آدم ربایی، اخاذی از مردم و ...... برای خود کسب درآمد می‌کنند. کِشت خشخاش در مناطق جنوب و جنوب غربی کشور از سالیان زیادی بدین‌سو، معمول بوده و به‌عبارتی شغل مردم آن نواحی

1. Fourth generation warfare.
2. Dave Barno.
3. David Kilcullen.

را تشکیل می‌داده است. آن‌ها به‌دلیل این‌که فروش خشخاش سود بیش‌تری نسبت به دیگر مواد برای‌شان دارد، با طالبان هم‌کاری نموده و محصولات خود را به قیمتی مناسب در اختیار آنان می‌گذارند. تجارت مواد مخدر، از جملهٔ مهم‌ترین منابع مالی طالبان به‌حساب می‌آید. آن‌ها پول مواد مخدر را در عرصه‌های مختلف و کارهای مختلف به مصرف می‌رسانند. برخی اوقات هم، بخشی از آن را برای رهبران خود در پاکستان می‌فرستادند. برای اکمال و تجهیز طالبان، پول‌های هنگفتی از مناطق خلیج و کشورهای نفتی نیز از طریق پاکستان کمک می‌شد – برخی از تحلیل‌گران بر این باورند که این کمک‌ها بیش‌تر از عواید تجارت مواد مخدر بود.(۱۶) برخی دیگر از تحلیل‌گران معتقدند که عواید طالبان از تجارت مواد مخدر در این برهه، در حدود نیم میلیارد دالر در سال بود.(۱۷)

به هر روی، هم‌واره شورش‌های اجتماعی توانسته تا از طریق حیله و تزویر پیش‌رفت داشته باشند. زمانی که محیط پیرامون با جنبش شورشی هم‌کاری نماید، داده‌ها و یا دَرون‌داد[1] آن عوامل محیطی سازنده‌ای است که چیزی جز بُرون‌داد[2] توسعه و پیش‌رفت جنبش شورش‌محور، نخواهد بود. برای مبارزه با چنین راهبردی، دولت و نهادهای ضدشورش می‌بایست به تشکیل و سازمان‌دهی سیستم سیاسی – نظامی‌ای دست بزنند؛ تا در وهلهٔ نخست از ورودی‌های شورش جلوگیری نمایند و در قدم بعد، مانع از خروج آن گردند.(۱۸)

با این حال، آیا می‌توان گفت که معیارهای دقیقی برای امر مبارزه علیه شورش در افغانستان وجود دارد؟ پاسخ تا جایی مثبت است، اما کلی و دشوار. گالولا، در نظریهٔ خود نشان می‌دهد که چهار عامل برای موفقیت یک شورش می‌تواند کارساز باشد:

۱. تبلیغات پایدار شورشیان؛
۲. ضعف اداری دولت مرکزی و نیروهای امنیتی آن؛
۳. محیط جغرافیایی فراخ؛
۴. حمایت‌ها و کمک‌های بیرونی به شورشیان.

این معیارها، تنها موقعیت شورشیان و دولت مرکزی در افغانستان را ارزیابی می‌تواند. اما بدون شک — با این‌که ضدشورشیان به نسبت شورشیان در چند سال اخیر، ضعیف عمل کرده‌اند — این معیارها دائمی و فرازمانی نبوده و دلیلی بر غلبهٔ قطعی هیچ یک از طرفین ندارد.(۱۹) علت اصلی دوام جنبش طالبان جدید در جنگ، تمکین به ایدئولوژی، استفاده از کمک‌های خارجی و «حلقات دست نشانده» در داخل نظام سیاسی بوده است. با این حال، استفاده از حربهٔ دین، یکی از مهم‌ترین راهبردهایی است که

1. Input.
2. Output.

برای بقای طالبان در مناطق ایلی و سنتی افغانستان، مفید واقع شده است - در حالی که مردم در طول پنج سال حکومت طالبان، حکومت شرعی آنان را از نزدیک لمس نموده بودند، رفتارهای غیرانسانی طالبان نسبت به مردم و به‌خصوص غیرپشتون‌ها نیز، تنها بخشی از ماجرا بوده است.

ضعف و فساد حاکم در دولت مرکزی و هم‌چنین محدودیت‌های نیروهای امنیتی، به رشد و تقویت تلاش‌های طالبان در راستای اهداف‌شان، کمک کرده است. ناتوانی دولت در امر مبارزه با مواد مخدر، اقتدار و قدرت داخلی نظام را زیر سؤال برده است. طالبان از طریق قاچاق مواد مخدر به کشورهای هم‌جوار، خود را تمویل می‌کردند. شهرهایی در مناطق جنوب غربی افغانستان، جنوب شرق ایران و نواحی غربی پاکستان، قربانی این فرایند کِشت و قاچاق مواد مخدر شده بودند. این نقاط ضعف، به‌راحتی می‌توانست در رژیم حامد کرزی و توسط نیروهای امنیتی نظام در مناطق مزبور، جبران شود. اما در این راستا اقدامات مفیدی صورت نگرفت. این بحران با تقویت روحیهٔ ضدشورشی حکومت و کمک‌های نیروهای بین‌المللی، می‌تواند به‌سادگی بر طرف گردد. تنها در سال ۲۰۱۱م (بر اساس یک تخمین)، اگر تعداد نیروها و سربازان بین‌المللی را ۱۰۰۰ در نظر بگیریم، تعداد جنگ‌جویان طالب، به ۲۰ نفر هم نمی‌رسید. این نشان‌دهندهٔ ضعف کمّی آنان در برابر نیروهای ضدشورشی بوده است.

در عین حال، در طول چند سال اخیر محیط و جغرافیای طبیعی و انسانی در مناطق جنوب و شرق افغانستان، برای شورشیان و تجهیز و تسلیح آنان از خاک پاکستان، بسیار مساعد بود. تمکین شورشیان نیز بر منابع مادی و استفاده از پناه‌گاه‌های امن‌شان در خاک پاکستان، برای‌شان مزیتی با ارزش بود.

گروه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، بارها پاکستان را به حمایت از دولت مرکزی و مشروع کابل و مبارزه با تروریسم منطقه‌ای، دعوت کرده‌اند. اما پاکستان به‌صورت واضح و روشن از این پیش‌نهاد هیچ‌گاه حمایت نکرده است. دولت پاکستان متأسفانه در طول چند دهۀ گذشته، حمایت‌های گسترده‌ای از حلقات رادیکال و اسلام‌گرایان افراطی داشته است. مانند لشکر طیبه، که اعمال تروریستی خود را حتا در داخل خاک پاکستان و هم‌چنین کشورهای منطقه انجام می‌دهد. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نیز کوشیده‌اند تا کمک‌های مالی و غیرمالی خود را به دولت مرکزی کابل — برای مبارزه با شورشیان — افزایش دهند. اما، تمویل و تجهیز طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی برای پاکستان به مراتب راحت و کم هزینه‌تر بوده است.

رفع پشتیبانی خارجی از طالبان، نابودی پناه‌گاه‌های آنان، برنامهٔ منظم برای مبارزه با آنان، سازمان‌دهی حملات هواپیماهای بدون سرنشین، تحت فشار قرار دادن اسیران آنان و از همه مهم‌تر سیاست‌گذاری مؤثر امنیتی دولت افغانستان، می‌تواند راهبردی سازنده در امر مبارزه با طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی باشد. آن‌چه که باید در اولویت کار نیروهای امنیتی افغانستان قرار گیرد، تجزیه و تحلیل جنگ از ۲۰۰۲م تا به امروز است.

هفت

جنگ مجدد با طالبان و مبارزه برای بازسازی افغانستان

نیروهای خارجی و دیپلُمات‌های آنان زمانی که در ژانویهٔ ۲۰۰۲م وارد افغانستان شدند، با کشوری جنگ‌زده و ویران از اثرات دو دهه جنگ، روبه‌رو شدند. اقتصاد و جامعهٔ افغانستان در پنج سال حکومت استبدادی و نیز سوء مدیریت طالبان در فقر مطلق و توسعه‌نیافتگی به‌سر می‌برد. ۸۰ درصد مدارس در جنگ‌های متواتر نابود شده بود. طالبان محدودیت‌های شدیدی را علیه زنان و مردان وضع نموده بودند. ۲۵ درصد کودکان کشور، قبل از سن ۵ سالگی بر اثر مریضی و عدم وقایه و بهداشت، جان می‌دادند. تنها ۹ درصد از مردم، آن هم در مناطق خاصی، توانایی دست‌رسی به مراقبت‌های بهداشتی را داشتند. در کل، نیروی کار فعال و حرفه‌ای در میان مردم تقریباً ناپدید شده بود.[۱] اشرف غنی، وزیر مالیهٔ سابق افغانستان و کلر لوکهارت[1]، کارشناس توسعهٔ بریتانیوی، در این زمینه می‌نویسند:

«از سال ۱۹۷۸م که کودتای کمونیستی صورت گرفت، تا نوامبر ۲۰۰۱م، زمانی که طالبان سرنگون شدند، افغانستان (بر اساس برآورد بانک جهانی) ۲۴۰ میلیارد دالر زیر ساخت را از دست داده است. با این‌که در جهان کنونی، ارتباطات میان شهرها و کشورهای جهان آسان‌تر شده است، اما مدت زمان سفر از کابل به دیگر شهرهای افغانستان به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. در صورتی که اگر راه‌های مواصلاتی با مشکلی مواجه نباشند، مدت زمان سفر از کابل به جلال‌آباد در حدود ۶ ساعت و کابل تا قندهار در حدود ۱۴ ساعت می‌باشد. اما در سال ۲۰۰۲م به‌علت وضعیت نابه‌سامان جاده‌ها، یک سفر معمولی به جلال‌آباد در حدود ۱۴ ساعت و به قندهار در حدود ۲۴ ساعت طول می‌کشید. در عین حال، میلیون‌ها کودک افغانستان با میزان سواد و آموزش پایین در پناه‌گاه‌های مختلف به‌سر می‌برند که به‌جای قلم، اسلحه به دست دارند.»[۲]

---

1. Clare Lockhart.

با آغاز پروسهٔ بازسازی در کشور، دولت و شرکای بین‌المللی آن، در بین سال‌های ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۴م، روند نسبتاً مناسب و خوبی را دنبال کردند. پیشرفت محسوسی در امنیت، ثبات و تاجایی اقتصاد و بازسازی اقتصادی کشور، به وقوع پیوست. در بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵م گروه راهبردی ایالات متحده به رهبری زلمی خلیل‌زاد و جنرال بارنو نخستین عملیات‌های ضدشورش را سازمان‌دهی کردند. بارنو، مسئولیت‌های مناطق مختلف در این عملیات را به عهدهٔ افسران و جنرالان برجسته‌ای سپرد، تا هر یک وظیفه‌ای مشخص را در منطقه‌ای مشخص، به‌پیش برند.

به موجب طرح ایالات متحده و برخی از تصمیمات ناتو، راهبرد آیساف بیش از پیش تقویت شد و این بدان امید بود که تمام افغانستان را امنیت سراسری و فراگیر، پوشش دهد. در پاییز ۲۰۰۴م، ناتو و آیساف در مناطق شمال و در بهار سال ۲۰۰۶م آن‌ها مناطق عمده‌ای از غرب کشور را نیز پوشش داده و ثبات نسبی‌ای را در آن‌جا حاکم نمودند. در تابستان همان سال، نیروهای آیساف وارد مناطقی از جنوب کشور شدند و برخی از آن مناطق را نیز به سرعت تحت کنترل خود درآوردند. در سال ۲۰۰۶م ایالات متحده و کشورهایی چون کانادا، انگلستان، دنمارک، هالند و چند کشور دیگر، «هشدار»های خود را به دولت مرکزی کابل، مبنی بر عدم هم‌کاری دولت افغانستان با شورشیان ابلاغ نموده و از دست‌های پشت پردهٔ حکومتی، ابراز نگرانی کردند.[۳]

در بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵م رابطهٔ نزدیک و سازنده‌ای میان خلیل‌زاد (سفیر وقت ایالات متحده در کابل) و رئیس جمهور کرزی، برقرار بود. دولت افغانستان در همین زمان موفق به برگزاری «لویه جرگه» قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی شد (۲۰۰۴ و ۲۰۰۵م).[۴] متأسفانه، قانون اساسی جدید نیز مانند قانون اساسی دورهٔ سلطنت، بسیار متمرکز بود و در آن رئیس جمهور از قدرت و اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بود – اما، نه به اندازهٔ قدرت شاه در آن زمان. در این زمان، جنگ‌سالاران نیز نقش عمده‌ای در مقابله با دولت مرکزی می‌توانستند داشته باشند. اما با بودجهٔ کمکی جاپان و رهبری سازمان ملل، طرحی برای جمع‌آوری و مصادرهٔ سلاح‌های آنان چیده شد و این فرآیند به خلع سلاح و ادغام برخی از گروه‌های ناراضی و مسلح با دولت مرکزی، انجامید.

افغانستان، مقدار زیادی از کمک‌های بین‌المللی را در این سال‌ها جلب نمود. اما، مقدار این کمک‌ها، به‌مراتب کم‌تر از مقدار کمک‌های بین‌المللی به کشورهای حوزهٔ بالکان در دههٔ ۱۹۹۰م بود. ایالات متحدهٔ امریکا در بین سال‌های ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۴م در حدود ۴/۴ میلیارد دالر به این کشور (افغانستان) بودجه تخصیص داد؛ که دو/ سوم آن کمک‌ها، در حوزهٔ مسائل اقتصادی و یک/ سوم آن در حوزهٔ مسائل امنیتی به‌مصرف رسید. متوسط کمک‌های ایالات متحده در بین این سال‌ها، برای هر افغان مقدار ۵۲ دالر امریکایی بود.[۵] این در حالی بود که برخی از کارشناسان، درآمد سرانهٔ بوسنی را در آن سال‌ها ۱۴۰۰ دالر و کوزوو را ۸۰۰ دالر اعلام نموده بودند.[۶] ایالات متحده، سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی، امید بسیاری به بازسازی و توسعهٔ افغانستان

داشتند. آنان در این سال‌ها به توسعه و پیش‌رفت نیروهای امنیتی افغانستان، مبارزه با مواد مخدر و تثبیت حاکمیت قانون تأکید و اهتمام ورزیدند. زیرا این مقولات از اهم مسائل مورد نظر آنان بود.

در بُعد امنیتی، تشکیل و سازمان‌دهی ارتش ملی افغانستان در اولویت قرار داشت. این اردوی کوچک، در ابتدا موفقانه فعالیت خود را آغاز نمود و از این‌رو، محبوبیت خاصی نیز در میان تودهٔ مردم افغانستان پیدا کرد. توسعهٔ نیروی امنیتی داخل شهری یا پولیس در آغاز بسیار کُند به پیش رفت و تنها آلمان‌ها بودند که از این نیروها حمایت کرده و آنان را در بخش‌های مختلف آموزش می‌دادند. تا سال ۲۰۰۸م، ۷۰ درصد از بودجهٔ اختصاصی ایالات متحده، به مسائل امنیتی کشور اختصاص یافت. جدول ذیل، نموداری از هزینه‌های ایالات متحده در مسائل امنیتی و نیز اقتصادی افغانستان است که به‌صورت مختصر این هزینه‌ها را به نمایش گذاشته است.

در سال‌های آغازین کار حکومت مرکزی، وزارت مالیه به رهبری اشرف غنی، اقدام به چاپ و نشر پول جدید ملی، انعقاد قراردادهای مالی بین‌المللی، احداث خطوط ارتباطی تلفن هم‌راه و به‌طور کلی بازسازی اقتصادی زد. با کمک جامعهٔ جهانی، توسعهٔ سریع و قابل ملاحظه‌ای در بخش‌های مراقبت‌های بهداشتی و آموزش و پرورش نیز صورت گرفت. ایالات متحده و برخی از مؤسسات مالی بین‌المللی نیز به بازسازی جادهٔ کمربندی برای تسهیل حمل و نقل و تجارت، مبادرت ورزیدند. در سال ۲۰۱۰م، دست‌رسی مردم به مراقبت‌های بهداشتی از ۹ درصد (زمان طالبان) به ۸۵ درصد افزایش پیدا کرد.[۷] در کل، با هم‌کاری کشورهای خارجی، افغانستان در چند سال اخیر، رشد اقتصادی قابل توجهی داشته است که البته با معضلاتی چون اقتصاد نامتوازن، فساد اداری، قاچاق و کم‌کاری دولت‌مردان نیز مواجه بوده است.

برای جبران ضعف‌های بنیادین دولت مرکزی کابل، نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده، تیم‌هایی را برای بازسازی مناطق حومه و غیرشهری سازمان‌دهی کردند. هدف این تیم‌ها، بازسازی مناطق محلی، تأمین امنیت، تسهیل هم‌کاری با سازمان‌های غیردولتی، کمک به مقامات محلی دولتی و .... بود. این تیم‌ها در ابتدای تأسیس تنها در یک/ سوم مناطق محلی فعالیت داشتند، اما در حال حاضر، سراسر نقاط کشور را پوشش داده‌اند. این تیم‌ها که شامل ۲۶ تیم کاری از نیروهای امریکایی و متحدان‌اش می‌باشند، امروزه نقش کلیدی‌ای در بازسازی و توسعهٔ افغانستان بازی می‌کنند. این تیم‌ها از ستادهای مختلف هم‌چون گروه‌های امنیتی، امور مدنی، دیپلُمات‌ها و در صورت نیاز تیم‌های کشاورزی تشکیل شده‌اند. در بین سال‌های ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۹م تیم‌های بازسازی ولایتی به رهبری ایالات متحده حدود ۲/۷ میلیارد دالر را به این پروژه‌ها اختصاص داده‌اند.[۸]

	۲۰۰۲–۲۰۰۴	۲۰۰۵–۲۰۰۶	۲۰۰۷–۲۰۰۸	درصد ۲۰۰۲–۲۰۰۴	درصد ۲۰۰۵–۲۰۰۶	درصد ۲۰۰۷–۲۰۰۸
امنیت	۱.۴۸۴	۴.۲۹۶	۱۰.۱۹۴	۳۴	۵۱	۶۴
ANA	۱.۱۶۶	۲.۳۶۹	۶.۶۵۰	۲۶	۲۸	۴۲
ANP	۱۸۴	۱.۸۴۱	۳.۴۸۷	۴	۲۲	۲۲
سایر مسائل امنیتی	۱۳۴	۸۶	۵۷	۳	۱	۰
مبارزه با مواد مخدر	۱۶۹	۸۸۰	۹۴۷	۴	۱۰	۶
پیش‌گیری	۸۰	۴۷۵	۵۷۴	۲	۶	۴
قلع و قمع	۸۹	۳۹۵	۳۶۰	۲	۵	۲
سایر CN	۰	۱۰	۱۳	۰	۰	۰
توسعهٔ انسانی	۲.۷۷۲	۳.۲۴۷	۴.۸۰۸	۶۳	۳۹	۳۰
توسعهٔ حکومت‌داری	۴۲۵	۳۰۳	۶۵۵	۱۰	۴	۴
نوسازی	۱.۲۷۵	۱.۹۴۶	۲.۶۳۶	۲۹	۲۳	۱۷
رشد رفاه اقتصادی	۰	۳۱۵	۴۰۹	۰	۴	۳
حاکمیت قانون	۴۴	۵۱	۱۹۱	۱	۱	۱
مسائل انسانی	۱.۰۲۸	۶۳۲	۹۱۷	۲۳	۸	۶
مجموع	۴.۴۲۵	۸.۴۲۳	۱۵.۹۴۹	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

منبع: سفارت ایالات متحده آمریکا در کابل، ۲۰۰۹م، ارائه شده توسط سفیر ویلیام وود.

کمک‌های ایالات متحده به افغانستان

(تمام حساب‌ها بر معیار سال مالی و مبتنی بر مقادیر پولی میلیون دالر آمریکایی ارائه گردیده است)

بدون شـک، کارکرد این تیم‌ها در بازسـازی و توسـعۀ افغانسـتان مثبت بوده اسـت. اما با این حال، آنان نزد دولت امریکا، مؤسـسـات مالی بین‌المللی و سـازمان‌های بین‌المللی شخصیت حقوقی مستقلی نداشته و تنها با دستور از پیش گرفته شده در ایجاد «فرصـت‌های انسـان دوسـتانه»[1] گام بر می‌داشـتند. برخی هم عمل‌کرد این گروه‌ها را مانعی بر سر راه ایجاد ظرفیت برای دولت افغانسـتان می‌پنداشـتند. اما در عین حال، بسیاری عمل‌کرد این تیم‌ها را در ایجاد ظرفیت و رشد امنیت در مناطق مختلف مفید و کارسـاز می‌دانسـتند. این روند پس از سـال ۲۰۰۴م رشـد پیدا کرده و تیم‌های بازسازی بیش‌تر از پیش فعالیّت نمودند.(۹) در سال ۲۰۰۹م، سـفیر ایالات متحده در کابل، برنامۀ غیرنظامی این تیم‌ها را تحت عنوان «دستورات سلسله‌مراتبی» مطرح کرد.(۱۰) همین برنامه به رهبری وزارت امور خارجۀ ایالات متحده، با همان حدود و ثغور بعداً در عراق نیز مطرح شد. اما علی‌رغم این مسئله، در میان برخی از این تیم‌ها، نیروهای نظامی نیز موظف شده بودند امنیت‌شان را تأمین کنند. در سال ۲۰۰۹م، دولت ایالات متحده تیمی را با هم‌کاری «آژانس توسعۀ بین‌المللی ایالات متحده»[2] (USAID) برای حمایت از دولت مرکزی کابل تشکیل داد. این تیم، فعالیت خود را در میان تیم‌های دیگر با نمایندگان دولت افغانستان و واحدهای نظامی و امنیتی مستقر در مناطق محلی، متمرکز ساخت.

این تیم‌ها (۱۹ تیم) به مسائل مختلفی که در قرن ۲۱م حائز اهمیت است، تمرکز کردند. برنامه‌هایی که شاید خواستۀ بسیاری از مردم محلی افغانسـتان نبود. زیرا تودۀ مردم به مسـائلی چون کشـاورزی و دام‌داری بیش‌تر ارج می‌نهادند، تا توسـعۀ انسانی و بازسازی کشور.

این دغدغه، همواره برای نیروهای بین‌المللی، سازمان ملل متحد و مؤسسات مالی بین‌المللی وجود داشته است که تخصیص این بودجه، اتلاف وقت و نیرو در افغانستان، برای مبارزه برای بازسازی و توسعه مفید واقع شده است، یا نه؟. تنها در پایان سال مالی ۲۰۰۹م ایالات متحده، نزدیک به ۴۰ میلیارد دالر از طرف این کشـور برای امنیت و ثبات در افغانسـتان، بودجه اختصـاص داده شـد. دیگر کشـورهای بین‌المللی و نهادهای مالی بین‌المللی نیز، در حدود ۱۴ میلیارد دالر کمک‌های اقتصـادی خود را از طریق (FY 08) تحویل دادند. اما با این همه، دسـت‌آورد قابل ملاحظه‌ای در امنیت و ثبات به دسـت نیامد.(۱۱) این مبلغ نسـبت به این پروژه بسـیار هنگفت بود. طوری که اگر میان مردم افغانسـتان آن را توزیع می‌کردند، سالانه به هر شهروند افغانستان چند صد دالر آمریکایی، تخصیص می‌یافت.

---

1. Humanitarian space.
2. U.S. Agency for International Development.

در طول این دوره، پیش‌رفت نسبی خوبی در زمینه‌های بهداشت، ساخت و ترمیم جاده‌ها و مسائل کشاورزی و ...... در کشور به وقوع پیوست. مطالعات «رند»[1] با استناد به آمار ناتو نشان می‌دهد که توسعهٔ نظامی در کشور بسیار کارآمد و مؤثر بوده است. هم‌چنین اِعمار جاده‌های مواصلاتی میان شهرهای کشور که به امتداد هزاران کیلومتر است، از دیگر گام‌های مؤثر این پروژه‌ها بوده است.[۱۲] شایان ذکر است که این کمک‌ها حتا در مناطق جنوبی و طالب‌نشین که سال‌ها محروم از بدیهی‌ترین امکانات زندگی بودند نیز به‌مصرف رسیده است. در توصیف وضعیت رشد و توسعهٔ علم و دانش در کشور نیز همین بس که در سالیان اخیر برخلاف دوران حکومت طالبان، تنها ۳۵ درصد از دانش‌آموزان مدارس را دختران تشکیل می‌دهند. با آن هم طالبان تنها در بین سال‌های ۲۰۰۷–۲۰۰۹م در حدود ۱۰۰۰ مدرسه از همین مدارس را بمباران و یا به آتش کشیدند. نهاد (USAID) تا پایان سال ۲۰۰۸م در حدود ۷ میلیارد دالر را در بخش‌های مختلف صرف بازسازی و کمک به مردم افغانستان نمود. این کمک‌ها عبارت بودند از:

۱) بازسازی بزرگ‌راه کابل – قندهار و وصل آن به هرات به امتداد ۷۱۵ کیلومتر؛
۲) تعمیر ۱۷۰۰ کیلومتری جاده‌های شهری با اسفالت و ۱۱۰۰ کیلومتر با شِن؛
۳) ساخت و ترمیم ۶۷۰ کلینیک درمانی – بهداشتی؛
۴) آموزش ۱۰۶۰۰ تَن، پزشک، ماما و پرستار؛
۵) توزیع دارو به ارزش ۶ میلیارد دالر؛
۶) ساخت و ترمیم ۶۷۰ مدرسه و آموزشگاه؛
۷) چاپ و نشر ۶۰ میلیون کتب درسی برای مدارس به زبان‌های دری و پشتو؛
۸) آموزش ۶۵ هزار معلم با روش تدریس مدرن و نوین؛
۹) آماده‌سازی ۴۹۴۰۰۰ هکتار زمین آب‌یاری شده و مناسب برای کشاورزی؛
۱۰) ۲۸۱۱۸ وام‌های مؤثر برای کسب و کار و ایجاد اشتغال؛
۱۱) ۲۸ میلیون واکسین پیش‌گیری از فلج و امراض گوناگون؛ و
۱۲) بیش از ۵۰۰ تیم بازسازی برای رشد ظرفیت نیروهای ولایتی.[۱۳]

به هر روی، برنامهٔ ائتلاف از ابتدا بسیار مغتنم به پیش می‌رفت، اما ناکافی بود. با این‌که پیش‌رفت‌های اقتصادی قابل ملاحظه‌ای در میان این سال‌ها انجام پذیرفت، اما هم‌چنان فقر گسترده‌ای جامعهٔ افغانستان را تهدید می‌کرد. همین امر باعث سوء

1. RAND.

استفادهٔ گروه‌های شورشی نیز می‌شد. میزان کمک‌های بین‌المللی نیز برای امر مبارزه با شورشیان ناکافی بود. به عبارت بهتر، ضعف هم‌کاری نیروهای بین‌المللی کیفی بود، تا کمّی. افغانستان دقیقاً در این سال‌ها مواجه با شورشی شده بود که گالولا در دههٔ ۱۹۶۰م از آن سخن گفته بود: «هدف دولت، برقراری نظم بود و هدف شورشیان، ایجاد بی‌ثباتی و آشوب»:

«بی‌نظمی حالتی طبیعی است و اگر مهار نشود، می‌تواند برای جامعه بسیار هزینه‌بر تمام شود. زمانی که بی‌نظمی در میان توده تسرّی یابد، تک‌تک آدم‌ها باید مورد پی‌گیری دولت باشند. رخنه‌کردن یک شورشی در جامعه، مانند انداختن یک بمب در یک سینما است، که باعث مرگ ده‌ها تن و یا شاید بیش‌تر از آن شود. اگر این شورش مهار نشود، دولت و مردم هزینه‌های گزافی را در این زمینه متقبل خواهند شد.» [۱۴]

افغانستان چگونه به بحران رفت؟

در بین سال‌های ۲۰۰۲ – ۲۰۰۵م طالبان به‌وسیلهٔ قاچاق مواد مخدر، کمک‌های حوزهٔ خلیج و هم‌کاری القاعده، دو باره فربه شده بود. آن‌ها در پناه‌گاه‌های خود در خاک پاکستان موفق به دریافت تسلیحات جدید و آموزش نیروی تازه‌نفسی شده بودند. در سال ۲۰۰۵م، شورای کویته به رهبری ملا محمدعمر، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و شبکهٔ تروریستی حقانی به رهبری جلال‌الدین حقانی و پسرش سراج‌الدین حقانی، طرحی برای سرنگونی رژیم حامد کرزی سازمان‌دهی کردند. هر سه گروه، حمایت خود را از ملا محمدعمر، اعلام نمودند. اما خوش‌بختانه آن‌ها نیرویی کافی با محیطی فراخ در خاک افغانستان در دست نداشتند. هم‌چنین عدّه‌ای از طالبان پاکستانی نیز در این ورطه از ملا محمدعمر، حمایت کردند. این گروه‌ها در سال ۲۰۰۵م راهبردی را تحت عنوان «رد پای نور» سازمان‌دهی کردند که به گرفتن مناطقی از ولایت هلمند انجامید. دولت کرزی نیز در آن زمان فاقد توانایی مبارزه با آنان بود.

طالبان از سال ۲۰۰۵م حملات سراسری خود را در کشور آغاز نمودند. به‌طور کلی می‌توان چنین ادعا کرد که از سال ۲۰۰۴ الی ۲۰۰۹م افزایشی ۴۰ درصدی در میزان حملات انتحاری و بمب‌گذاری‌ها در کشور را توسط گروه‌های تروریستی و به‌خصوص «طالبان» شاهد بودیم. این درگیری‌ها و شورش‌ها رفته‌رفته به ۳۴ ولایت کشور تسرّی یافت. در سال ۲۰۱۰م این حملات رشدی ۷۱ درصدی داشت که تنها ۱۰ درصد آن در مناطق محلی و باقی ماندهٔ آن در کلان شهرها، به وقوع پیوست.[۱۵] امروزه جنگ در افغانستان بیش‌تر متمرکز در مناطق پشتون‌نشین در شرق و جنوب کشور است. اما شایان ذکر است که هدف طالبان و گروه‌های تروریستی نه‌تنها آن مناطق، بلکه تمام کشور می‌باشد. تلاش برای مبارزه با مواد مخدر از سوی دولت و شرکای

بین‌المللی آن بسیار ضعیف و در مقاطع مختلف، موقتی بوده است. فساد در ادارات دولتی افغانستان، دیگر عامل مهم رشد سریع طالبان و حملات‌شان در چند سال اخیر بوده است.

با آموزش برخی از طالبان توسط گروه القاعده در عراق، تنها حملات و بمب‌گذاری‌های دستی از ۳۰۰ بار در سال ۲۰۰۴م به ۴۰۰۰ مرتبه در سال ۲۰۰۹م افزایش یافت. مطابق ارزیابی گروه‌های ویژۀ ایالات متحده تا تابستان سال ۲۰۱۰م، عامل بیش از نیمی از مرگ و میر مردم افغانستان همین بمب‌های دست‌ساز بوده است.[۱۶] پدیدۀ انتحار تا قبل از سال ۲۰۰۴م در افغانستان کاملاً ناشناخته بود، اما امروزه تقریباً به پدیده‌ای عادی در میان مردم این کشور، مبدل گردیده است.

در سال ۲۰۰۹م تقریباً در تمامی ولایات افغانستان، جُغد شوم طالبان سایه افکنده بود — اگرچه در سراسر کشور نفوذ و اثرات منفی کمی به‌جای ماندند، اما حضورشان عاری از خطر و اختناق نبود.[۱۷] حتا در برخی از مناطق تحت کنترل دولت نیز طالبان به‌راحتی تمام، دست به ترور، تجاوز و باج‌گیری می‌زدند و زندگی را به کام مردم محل تلخ می‌ساختند.

از اوایل سال ۲۰۰۵م، رشد قابل ملاحظه‌ای در عملیات‌ها و اقدامات براندازانۀ طالبان مشهود بود. آنان هم‌چنین به‌طور گسترده‌ای هشدارهای خود را توسط «شب نامه»[1] جهت ارعاب مردم محل، پخش می‌کردند. به‌طور مثال، می‌توان به مطلب ذیل، که در اگوست ۲۰۱۰م توسط آیساف به‌دست آمد، اشاره کرد:

«امارت اسلامی افغانستان، مولوی جلال‌الدین حقانی: این پیام خطاب به تمام دانش‌آموزان، معلمان و کارمندان لیسه محمد صادق روحی است. این لیسه، به نقض ارزش‌ها و اصول مجاهدین در امر آموزش و پرورش متهم است. از آن‌جایی که این مرکز از خطوط اساسی دین مبین اسلام عدول نموده، مجاهدین نیز مصمم به نابودی آن توسط حمله‌ای انتحاری، سوزاندن و یا بمب‌گذاری می‌باشد.

در ادامۀ این شب نامه، هشدارهای مکرری نسبت به هم‌کاری با نیروهای امریکایی داده شده است:

امارت اسلامی افغانستان، ولایت قندهار: ما مجاهدین، اطلاع یافتیم که شما و فرزندان‌تان با نیروهای ملحد و اجنبی در حال هم‌کاری و تعامل هستید. به یقین، ما کسانی که به اسلام و مجاهدین خیانت کنند را سَر خواهیم برید. این است سزای کسانی که با کافران هم‌کاری می‌کنند.

در قسمتی دیگر از این نامه، والدین را از هم‌کاری و یا حتا نزدیک شدن فرزندان‌شان به سربازان آیساف و نیروهای ائتلاف هشدار داده‌اند:

---

1. Night letters.

به تمام برادران: اگر کفّار به روستاهای شما آمدند و یا به مساجد شما وارد شدند، خودتان و جوانان و کودکان‌تان را از نزدیکی و تماس با آنان منع کنید. در غیر این صورت، عواقب سختی در انتظار شماست و مسئولیت تبعات آن با خود شماست، نه با ما.»[۱۸]

طالبان، به‌جز اعمال براندازانه نسبت به نظام سیاسی، شورش و ترورهای خشنی را نسبت به مردم غیرنظامی و غیردولتی نیز اعمال کردند. به‌طور مثال، در اکتبر ۲۰۰۸م «یک اتوبوس را در شهر میوند به‌زور متوقف نموده و از میان ۵۰ سرنشین آن، ۳۰ تن آنان را سَر بریدند».[۱۹] سازمان ملل متحد نیز در سال ۲۰۱۰م، اعلام نمود که:

«میزان تلفات مردم غیرنظامی در افغانستان (اعم از مرگ و میر و مجروحین) در شش ماه نخست سال ۲۰۱۰م نسبت به سال ۲۰۰۹م افزایشی ۳۰ درصدی داشته است. این نشان می‌دهد که در سال ۲۰۱۰م در حدود سه/ چهارم تلفات به غیرنظامیان مربوط می‌شود. در صورتی که در نیمهٔ اول سال ۲۰۰۹م، تلفات نیروهای دولتی و حمایت کنندگان‌شان (PGF)، کاهشی ۳۰ درصدی داشته است.»[۲۰]

ناگفته نماند که طالبان در این حملات و عملیات‌های تروریستانه، بسیاری از مردم پشتون را از سایر مردم، استثناء قرار می‌دادند. بدین معنا که اقوام و گروه‌های دیگر تلفات بیش‌تری را نسبت به پشتون‌ها متقبل می‌شدند.

پیرامون عدم پیشرفت

جنگ در افغانستان، چگونه از حالتی راکد و ایستا به یک شورش سازمان‌یافته برای حلقات تروریستی، در سال‌های اخیر مبدل شد؟ نخست، در سال‌های اولِ حکومت دمُکراسی، متأسفانه ظرفیت لازمی برای حکومت‌داری خوب، امنیت و توسعهٔ اقتصادی شکل نگرفت. دولت افغانستان، از ابتدا پُر توان ظاهر نشده و به لحاظ اداری در بخش‌های مختلف، آن‌گونه که باید، عمل نکرد. کمک‌هایی که از طرف سازمان ملل متحد و دیگر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی به افغانستان صورت گرفت نیز، بیش از آن‌که به توسعهٔ اقتصادی، ایجاد امنیت و .... کمک کند، به رشد فساد اداری در درون بدنهٔ نظام انجامید. در طول سال‌های بعد نیز این فساد بیش‌از پیش سازمان یافته‌تر و در میان مقامات دولتی نهادینه‌تر شد. همین‌طور در پی آن، دولت وزرای کلیدی خود چون وزرای مالیه (اشرف غنی)، امور خارجه (عبدالله عبدالله) و امور داخله (علی احمد جلالی) را از دست داد. پس از خروج زلمی خلیل‌زاد (سفیر وقت ایالات متحده در کابل) در سال ۲۰۰۵م، کرزی نزدیک‌ترین هم‌کار و دوست خود را نیز از دست داد.

سـفیران بعدی – رونالد نیومن[1]، ویلیام وود[2] و کارل ایکنبری - کار خود را با دولت کرزی به خوبی به پیش می‌بردند؛ اما رابطه‌ای که میان کرزی و خلیل‌زاد وجود داشت، بین کرزی و دیگر سفیران وجود نداشت.

ائتلاف گسـتردهٔ نیروهای ناتو و نیروهای آیساف که از ۲۰۰۳م فعالیت خود را آغاز نموده بودند، تا سال ۲۰۰۶م تنها تمرکز بر مناطق جنوب و سـپس شـرق کشـور داشـتند.(۲۱) در این هنگام برخی از افغان‌ها و هم‌چنین پاکسـتانی‌ها رأی به تضـعیف عمل‌کردهای نیروهای خارجی می‌دادند و انگیزهٔ این نیروها را در یک جنگ طولانی مدت، ضعیف می‌پنداشتند. نیروهایی که به لحاظ کمّی بسیار معدود و در عین حال، تحت فرمان یک جنرال امریکایی فعالیّت می‌کردند.

هم‌چنین فساد گسترده‌ای دولت و نظام سیاسی افغانستان را تهدید می‌کرد. فساد در دستگاه اداری، پولیس و تجارت مواد مخدر از اهم این مدعا به حسـاب می‌آمد. رئیس جمهور کرزی نیز برخوردی محکم و قاطعانه با حلقات مفسـد، جنگ‌جویان و جنگ‌سالاران از خود نشان نداد. آنانی که در حقیقت بزرگ‌ترین آفت برای دولت و نظام سیاسی او بودند. تعدادی از باج‌گیران محلی، حتا برای پروژه‌های بازسـازی ایالات متحده مانع‌تراشـی می‌کرده و از نهادهای مختلف اخاذی می‌نمودند. تعدادی نیز از طریق فرودگاه بین‌المللی کابل، دست به پول‌شویی می‌زدند. بخش عظیمی از پول به‌دست آمده توسط افراد، شرکت‌ها و به‌خصوص مقامات دولتی به امارات متحدهٔ عرب برای سـرمایه‌گذاری و بعضـاً تفریح انتقال یافت.(۲۲) قابل یادآوری اسـت که حتا رئیس جمهور کرزی و برادران‌اش نیز از این نوع اعمال، مستثنی نبودند.

در قدم بعد، تسـلیحات نیروهای ائتلاف، میزان کمک، تعداد مربیان و مشـاوران بسیار ناچیز و ناکافی بود. راهبرد «رد پای نور» در بین سـال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۴م برای ایالات متحده و متحدان‌اش، تهدیدی جدی بود. ایالات متحده و شـرکای بین‌المللی می‌بایست در قدم نخست توجه خاصی را به نیروهای امنیتی افغان، مبذول می‌داشتند. آلمان که به‌تنهایی مسئولیت آموزش پولیس را بر عهده گرفته بود، متأسـفانه نتوانسـت تا به خوبی این مسئولیت را مدیریت کند. تلاش برای آموزش عالی و تجهیز و تسلیح نیروهای امنیتی و پولیس افغانسـتان تا اوایل سـال ۲۰۱۰م نیز به‌صـورتی تدریجی و آهسته به‌پیش رفت. طوری که در بسیاری از عملیات‌ها، نیروهای نظامی افغانستان به‌تنهایی نتوانستند مقاومت کنند. این مسئله گویای ضعف و ناتوانی نیروهای مسلح کشور و نابه‌سـامانی‌های آن در جنگ‌های پی در پی است. طالبان نیز به‌خوبی این ضعف را درک کرده و در جنگ‌های خود با نیروهای افغان، بهتر می‌درخشـیدند. در میان سـال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۰۹م میزان تلفات و کشـته‌های سـربازان افغان، تقریباً سـه برابر

1. Ronald Neumann.
2. William Wood.

کشته‌شدگان امریکایی بود. افغان‌ها در این سال‌ها در حدود ۳۰۴۶ کشته و نیروهای امریکایی نزدیک به ۸۰۰ کشته، یعنی در حدود یک/ سوم تلفات دادند[۲۳] — که در هر سه کشتهٔ نیروهای امنیتی افغان، دو تن آنان از نیروهای پولیس بودند.

در کل، در بین سال‌های ۲۰۰۴ – ۲۰۰۹م نیروهای ائتلاف به قدر کافی به «شفافیت، برپایی و تقویت» نیروهای امنیت ملّی افغانستان نپرداختند. به همین دلیل «انتقال» ظرفیت مسئولیت‌پذیری و تأمین امنیت به خوبی از نیروهای امنیتی بین‌المللی به نیروهای افغان صورت نگرفت. طالبان نیز از خلأ حاضر، استفاده کرده و به تجهیز و تکمیل نیروهای بیش‌تر پرداختند. در سال ۲۰۰۹م بالآخره طالبان توانستند که جنگ را از مناطق پشتون‌نشین جنوب و شرق به کل کشور گسترش دهند.

در اوایل طالبان، تهاجمی شبیه بازی (Whack-a-Mole) را که در آن مهاجمان پس از یک عقب‌نشینی به جنگی سخت و دشمن‌شکن روی می‌آورند را به منصّهٔ ظهور گذاشتند. طالبان در بسیاری از مناطق و محلات نفوذ کرده بودند. آنان اعمال تروریستانه و در عین حال تبلیغات و پخش شب‌نامه‌های خود را از طرف شب حتا در مناطق تحت کنترل حکومت نیز به‌راحتی انجام می‌دادند. طالبان در این برهه — به‌خصوص در مناطقی که جمعیت پشتون کمتری داشت — حملات تهاجمی و بمب‌گذاری‌هایی توسط وسایل نقلیهٔ مختلف و ...... را انجام می‌دادند. از سال ۲۰۰۶م در کنار دادگاه‌های مدنی و قضایی حکومت مرکزی، طالبان نیز قضّات خود را برای قضاوت در مسائل جزایی، کیفری و در کل حقوقی – شرعی در مناطق تحت امر خود، مستقر و مؤظف نموده بودند. مردم افغانستان نیز که روحیه‌ای ضد طالبانی داشتند، بر اثر ناامنی و بی‌ثباتی شدید در کشور، بعضاً برای حفظ جان و مال و نوامیس خود، با طالبان مجبور به هم‌کاری می‌شدند.

لازم است که در این‌جا به یک سوءتفاهم نیز، اشاره‌ای داشته باشم. این درست نیست که ایالات متحده را در میان سال‌های ۲۰۰۳ – ۲۰۰۴م متهم به عدم توجه به افغانستان به‌دلیل توجه به جنگ در عراق می‌کنند. اتفاقاً، همان سال ۲۰۰۴م یکی از سال‌هایی بود که افغانستان از امنیت نسبتاً خوبی برخوردار بود. علی‌رغم این‌که در آن سال‌ها نیروهای امنیتی افغانستان توان مقابله با شورشیان را نداشتند، سیاست‌گذاران پنتاگون و فرماندهان جنگی ایالات متحده برنامهٔ منسجمی را برای مبارزه علیه شورشیان طرح کرده بودند.[۲۴] در عین حال، این را می‌پذیرم که پس از سال ۲۰۰۵م امنیت در عراق بهتر از پیش شده و در مورد افغانستان حالتی معکوس داشته است. اما این به‌معنای توجه ایالات متحده به یکی و چشم‌پوشی از دیگری نبوده است: ایالات متحده بخش وسیعی از ثروت ملی خود را صرف جنگ در این دو کشور کرده و هدف وزارت دفاع ایالات متحده، فائق آمدن بر جنگ در هر دو کشور تا سال ۲۰۰۶م بوده است. البته تأکید می‌کنم که پنتاگون در این زمان (به اشتباه) بخش عظیمی از نیروهای خود را متوجه عراق نمود و در مقابل جنگ افغانستان با کمی تساهل برخورد کرد.

برای مثال، می‌توان به یکی از تلاش‌های واشنگتن در این باب اشاره کرد: با توجه به افزایش فعالیت‌های دشمن و کمبود کمک‌های خارجی، رونالد نیومن، سفیر وقت ایالات متحده، در اکتبر ۲۰۰۵م، ۶۰۱ میلیون دالر برای ترمیم و بازسازی جاده‌ها، ایجاد و تسهیل انرژی برق، کشاورزی، مبارزه با مواد مخدر و به‌خصوص تأمین امنیت، از بودجۀ ایالات متحده درخواست کرد. در ابتدا وزارت امور خارجه، ۴۰۰ میلیون دالر از این بودجه را تقبل نموده و حاضر به پرداخت آن شد. اما در ادامه و با پیش‌نهادات مکرر تنها ۳۲ میلیون از مبلغ کل (۶۰۱ میلیون) کسر شده و دیگر باقی مانده آن در موارد فوق، تخصیص یافت. نیومن، در آن زمان گفت: «من از این اقدام استقبال می‌کنم و معتقدم که توجه ما به افغانستان نباید کم‌تر از توجه‌مان به عراق باشد». رفته‌رفته توجه خانم رایس، وزیر امور خارجۀ وقت ایالات متحدۀ امریکا نیز به افغانستان بیش‌تر شد. از آن زمان تا سال ۲۰۰۷م کمک‌های مالی و بشردوستانه به افغانستان نیز افزایش یافت — که البته برخی معتقد بودند که این کمک‌ها اندک بوده و بسیار بی‌موقع به افغانستان رسید.[۲۵]

قدرت‌های منطقه‌ای نیز – عربستان سعودی، پاکستان، جمهوری اسلامی ایران، هند، روسیه و چین – با این‌که هر کدام منافع خود را در قبال مسائل افغانستان تعقیب می‌کردند، در عین حال، حل معضل جنگ و منازعه در این کشور را نیز بر نمی‌تافتند. ایران و پاکستان در بسیاری از راهبردها، هم‌سو با ایالات متحده نبودند. اما چهار کشور دیگر به‌طور هماهنگ با نیروهای امریکایی وارد عمل می‌شدند. پاکستان تنها کشوری بود که با حضور ایالات متحده در افغانستان سرسختانه مقابله می‌کرد و از طالبان به‌سان یک نیروی محاربه‌ای و آلترناتیو بالفعل استفاده می‌نمود. ایران نیز در خفاء توسط کمک‌های مالی از طالبان حمایت می‌کرد. زیرا طالبان را تنها گروه در حال جنگ با نیروهای امریکایی می‌دانست. تهران، دائماً افغان‌ها را از خطر حضور ایالات متحده در منطقه هشدار می‌داد. اما هند، در این مدت در حدود ۱ میلیارد دالر را در بُعد مسائل تجارتی در افغانستان به‌مصرف رسانید. هند، برای سد نفوذ رقیب دیرینۀ خود (پاکستان) به ایران نیز پیش‌نهاد اقتصادی و تجارتی مختلفی داده بود — که این سرمایه‌گذاری‌ها و مراکز اقتصادی و تجارتی را بیش‌تر در مناطق جنوب و شرق کشور و در امتداد مرز با پاکستان احداث نمایند. عربستان نیز در ظاهر به‌دنبال حل اختلافات میان دولت افغانستان و طالبان بود – که با امتناع طالبان از هم‌کاری با القاعده، این اقدام مختل شد. روسیه و چین نیز به‌عنوان دو شریک دیرینۀ تجاری، وارد صحنه شده و در اولین اقدامات، روسیه هم‌کاری خود را با ائتلاف بین‌المللی کشورها، مبنی بر مبارزه با مواد مخدر آغاز نمود. روسیه بعدها به تشکیل یک مسیر تدارکاتی در شمال نیز مبادرت ورزید. چین نیز امروزه برای توسعه و استخراج معادن و ذخایر کشور سهم به‌سزایی را بر عهده گرفته است. در مورد نقش قدرت‌های منطقه‌ای، در بخش پایانی این کتاب مفصل‌تر بحث خواهم کرد.

با این همه، لازم به ذکر است که تا سال ۲۰۰۹م، قدرت‌های منطقه‌ای علت اصلی جنگ در افغانستان نبوده‌اند. اما سیاست‌های آنان در راستای تحقق منافع ملی‌شان، اسباب تداوم جنگ در افغانستان را بیش‌تر مهیا نموده بود. در این میان، نقش پاکستان در بین سایر کشورهای منطقه، بسیار برجسته است. اسلام‌آباد، از مخالفین سرسخت حضور و سیاست‌های ایالات متحده در منطقه بوده است – که برخی از تحلیل‌گران خارجی نیز به این نقش تأکید به‌سزایی داشته‌اند. به‌طور مثال، مورخی کانادایی می‌نویسد:

«پاکستان چیزی جز یک کشور ضعیف، عقده‌ای و شکست‌خورده نیست؛ که تنها عامل رشد و قدرت‌یابی‌اش در منطقه، دست‌یابی این کشور به سلاح هسته‌ای است. ..... پاکستان کشوری است که ۵۰ سال سابقهٔ صادرات جنگ و خشونت را دارد. این کشور همانند خرسی ۸۰۰ کیلویی است که در اتاقی محبوس مانده و هر زمان که دَر اتاق باز شود، بدون شک به بیرون حمله‌ور می‌شود.»[۲۶]

در سال‌های پایانی دولت بوش، میزان امنیت در افغانستان به‌طور چشم‌گیری تقلیل یافته بود. اما علی‌رغم آن، مردم افغانستان، ایالات متحده و متحدان‌اش به سال‌های پس از ۲۰۰۸م بسیار امیدوار بودند. بسیاری از مردم افغانستان معتقد بودند که طالبان از سال ۲۰۰۵م بدین‌سو، روز به روز بیش‌تر رشد کرده و حتا تعدادی از آنان در بدنهٔ نظام نیز نفوذ کرده‌اند. مردم در این زمان اعتماد کافی خود را نسبت به دولت کرزی از دست داده بودند. کرزی پس از تقلب گسترده‌ای که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰م انجام داد، میزان گسترده‌ای از طرف‌داران مردمی خود را از دست داد. این مسئله، زمینه‌ای شد تا دولت رئیس جمهور اوباما نیز طرح یک راهبرد جدید در افغانستان را تدارک ببیند.

با این‌که روی‌دادهای سال‌های اخیر در افغانستان زیاد مناسب به‌چشم نمی‌خورد، نیروهای امریکایی تا اواسط سال ۲۰۰۷م از قضایای رخداده در عراق نیز چشم‌پوشی نمی‌توانستند. با فائق آمدن بر معضل منازعه و جنگ در عراق و هم‌چنین راهبرد افزایش قوا در این کشور توسط دولت بوش، از آن به بعد دولت امریکا توجه خاص خود را به‌صورت جدی متوجه مردم و دولت افغانستان نمود. با تشکیل دولت باراک اوباما و بهبود اوضاع جنگ در عراق، افغانستان مورد توجه، برای نبرد با تروریسم شد. تا تابستان سال ۲۰۱۰م در ازای هر سربازی که در عراق می‌جنگید، دو سرباز به افغانستان فرستاده شد که مطابق با آمار داده شده، در پاییز سال ۲۰۱۰م، حدود ۴۰ هزار سرباز امریکایی تنها در عراق مشغول نبرد بودند.

هشت

عملیات تهاجمی

ایالات متحدهٔ امریکا در طی یک سال اخیر، مصمم به افزایش نیرو و کمک‌های نظامی و غیرنظامی خود به افغانستان شد.[۱] طرح افزایش این کمک‌ها به افغانستان در زمان دولت بوش (۲۰۰۸م) ریخته شده بود. اما عملیاتی شدن آن در سال‌های ۲۰۰۹ – ۲۰۱۰م توسط دولت اوباما، متحقق شد. از اواخر حکومت جرج بوش، راهبرد جدیدی برای مبارزه علیه تروریسم در افغانستان طرح ریزی شده بود که بنا به گزارش مرکز مطالعات انتقادی، این راهبرد توسط نیروهای تحت امر بوش در شورای امنیت ملی، اتخاذ گردیده بود.[۲] این تنها تصمیمی اولیه برای تغییر راهبرد جنگ در افغانستان بود که توسط رئیس جمهور بوش اتخاذ شده بود. اما از آن‌جایی که مدت زمانی ریاست جمهوری وی در همین زمان به فرجام رسید، فرصت کاری و بررسی راهبرد جدید را به حکومت بعدی سپرد. رئیس جمهور اوباما نیز در اوایل از برنامه‌های دولت قبلی تبعیت نمود. بروس ریدل[1]، مدیر اجرایی سابق سازمان سیا، با حضور مجدد در هیأت سیاست‌گذاران شورای امنیت ملی ایالات متحده، حضور فعال در جنگ افغانستان را برای امریکا، عنصری ضروری دانسته و معتقد بود که حضور ایالات متحده در این جنگ، مبارزهٔ نیروهای امنیتی افغانستان را تسهیل نموده و کمک شایانی در مبارزه با شورشیان می‌تواند داشته باشد.

در مارس ۲۰۰۹م، رئیس جمهور اوباما اولین تغییرات خود را به نمایش گذاشت.[۳] او در ۲۷ مارس همان سال، پاکستان و افغانستان را دعوت به مبارزهٔ مشترک علیه گروه‌های تروریستی و شورشی کرد. دولت اوباما، افزایش کمک به دو کشور را، در صورت حُسن نیت آنان در امر مبارزه با تروریسم، پیشنهاد کرد.[۴] در این زمان برخلاف برنامه‌های از پیش تعیین شده ایالات متحده، ۲۱ هزار سرباز این کشور، بیش‌تر از تعداد تعیین شده، مشغول جنگ در افغانستان بودند. در این زمان، در حدود ۳۸ هزار نیروی امریکایی و ۳۰ هزار نیروی متحدین در افغانستان حضور داشتند. در سال ۲۰۰۹م، آیساف در پای‌گاه جنگی خود،

1. Bruce Reidel.

تصمیم به آموزش مجدد سربازان خود در مرکز آموزشی ناتو در افغانستان (NTM-A) گرفت. در همین زمان، رئیس جمهور اوباما، جنرال استنلی مک‌کریستال[1] را به‌جای جنرال دیوید مک‌کرنان[2] که مدیر سابق عملیات‌های ویژه در عراق و افغانستان بود، به‌عنوان قوماندان آیساف معرفی نمود. وزیر دفاع ایالات متحده نیز، در اولین اقدام خود از مک‌کریستال خواست تا ارزیابی خود را نسبت به جنگ افغانستان، به کاخ سفید گزارش دهد. او در اوت همان سال، ارزیابی خود را به‌سرعت تهیه نمود. در کم‌تر از ۳ ماه بعد آن، رئیس جمهور اوباما با جمعی از مشاوران ارشد خود روی داده‌های تهیه شده تأمل نموده و سعی نمودند تا طرحی برای اصلاح راهبرد ایالات متحده در افغانستان، ایجاد نمایند.

گروه امنیت ملی ایالات متحده و رئیس جمهور اوباما، مسئله را در سه بُعد مورد ارزیابی قرار دادند. نخستین مرحله، تحلیل میدانی بود. به تبع این نوع تجزیه و تحلیل، جنرال مک‌کریستال موظف شد تا با افزایش تدابیر و هم‌چنین راهبرد ضدشورش «توده محور»، فصل جدیدی از مبارزه با تروریستان را در پیش گیرد. اما در میان دو سنگ آسیاب، یعنی راهبرد ضدتروریستی نیروهای خارجی و به‌خصوص ایالات متحده و شورشیان، معضل بزرگ‌تری وجود داشت که نیروهای خارجی را در امر مبارزه با هراس‌افکنان دچار مشکل می‌ساخت: «بحران اعتماد»[3] نسبت به حکومت کرزی.(۵) نیروهای ائتلاف نیز هم‌واره دو توصیۀ کلی را به دولت کرزی خاطرنشان می‌ساختند: ۱- افزایش و تقویت کمّی و کیفی نیروهای امنیت ملی افغانستان؛ و ۲- بهبود و شفافیت در امر حکومت‌داری و به‌دست آوردن ابتکار عمل و نیز جلوگیری از نفوذ طالبان و حلقات آنان در بدنۀ نظام. جنرال مک‌کریستال نیز در این زمان برنامه‌هایی چون تمرکز منابع و امکانات رفاهی برای مردم، تلاش جدی‌تر برای مبارزه علیه مواد مخدر، تغییر در برخورد و مواجهۀ نیروهای آیساف در مناطق محلی و غیرشهری و تطبیق قوانین برای حفظ جان و مال مردم را روی دست گرفت. این اقدامات در کوتاه‌مدت نتایج مثبتی را در پی داشت. به تبع این اقدامات، تلفات نیروهای آیساف از ۴۰ درصد در سال ۲۰۰۸م به ۲۵ درصد تا سال ۲۰۰۹م و ۲۰ درصد تا اواسط سال ۲۰۱۰م کاهش یافت.(۶) متعاقباً، مک‌کریستال به این عقیده شد که دیگر نیازی به افزایش نیروی نظامی نخواهد بود. اما با گذشت مدت کوتاهی، او درخواست ۴۰ هزار نیروی تازه‌نفس را به ایالات متحده داد.

سیاست‌گذاران دیگر دولت‌ها در این ورطه، ایده‌های مختلفی نسبت به ادامۀ این جنگ داشتند. آن‌ها دیدگاه‌های خود را در کنار ایدۀ دولت اوباما مطرح کردند.(۷) برخی ضرورت مبارزۀ مستقیم علیه القاعده را مطرح کردند؛ برخی تأکید به گفت‌وگو و حل منازعه با پاکستان را در اولویت قرار دادند؛ و برخی دیگر به رشد و تقویت هرچه بیش‌تر نیروهای امنیتی افغانستان تأکید

1. Stanley McChrystal.
2. David McKiernan.
3. Crisis of Confidence.

می‌ورزیدند. بنا بر گزارش‌های منتشـر شـده، جو بایدن[1]، معاون رئیس جمهوری ایالات متحده، بیش‌تر از فرایند ملت‌سـازی در افغانستان پشتیبانی کرد تا راهبرد مبارزه مستقیم و رو در رو با گروه‌های شورشی و تروریستی.

همان‌طور که قبلاً اشـاره شـد، کارل ایکنبری (سـفیر وقت ایالات متحده در کابل)، از ناکارآمدی و فسـاد گسترده در داخل حکومت کرزی نگران بود. او در نوامبر ۲۰۰۹م، در حضـور رئیس جمهور اوباما و هلاری کلینتون[2] (وزیر امور خارجهٔ وقت ایالات متحدهٔ امریکا)، به صـراحت اذعان داشت که «کرزی شریک راهبردی مناسب برای ما نیست.»[(۸)] او از همان آغاز راضی نبود که ایالات متحده، تمام تمرکز خود را بالای نیروهای امنیتی افغانسـتان، تقویت و در نهایت واگذاری مسـئولیت جنگ از نیروهای خارجی به نیروهای افغانســتان نماید. وی معتقد بود که اگر چنین اتفاقی رخ دهد، حلقاتی در داخل نظام و رژیم کرزی‌اند که به‌راحتی تمام معلومات حکومتی را در اختیار پاکستان قرار خواهند داد و رابطهٔ نزدیک خود با پاکستان را، قربانی حل منازعه و جنگ در افغانستان، نخواهند کرد.[(۹)]

پس از گذشـت سه ماه از طرح این بحث، باراک اوباما اهداف ایالات متحده را در این جنگ به‌طور مختصر یادآوری کرد. این اهداف به‌صورت کلی عبارت بودند از: شکست و نابودی کامل القاعده؛ نابودی پناهگاه‌های امن آنان؛ جلوگیری از نفوذ آنان در افغانستان؛ و نیز تقویت دولت مرکزی افغانستان در برابر طالبان.

«من معتقدم که امنیت ما از جانب خاک پاکستان و افغانستان در معرض خطر است. این جغرافیا، کانون افراط‌گرایان القاعده و طالب اسـت. حملهٔ ۱۱ سـپتامبر دقیقاً از همان‌جا سـازمان‌دهی شـد و هم اکنون که در این‌جا من در حال سخنرانی هستم نیز آنان طرح شورش و حملهٔ دیگری را می‌ریزند. درست است، این یک تهدید فرضی است؛ اما من آن را احسـاس می‌کنم. ..... در چند ماه گذشته، تروریستانی در خاک ما بازداشت شدند که برای انجام حملاتی تروریستی از مناطق مرزی خاک پاکسـتان و افغانسـتان به ایالات متحده فرستاده شده بودند. و اگر مانع این گروه‌ها نشویم، آنان روز به روز رشد خواهند کرد و تیغ را به گلوی ما خواهند گذاشت ...... ما باید فشار را بیش از پیش بر القاعده و دیگر گروه‌های تروریسـتی افزایش دهیم. بدون شـک ما در امر مبارزه با این گروه‌های تروریسـتی به هم‌کاری شـرکای بین‌المللی و کشورهای منطقه نیز نیازمندیم. هدف اساسی ما مختل کردن دسیسه‌های آنان، برچیدن و در نهایت نابودی تروریسـتان در افغانسـتان و پاکسـتان اسـت. ما نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم تا آنان امنیت ما و متحدان‌مان را تهدید کنند. به‌دنبال اهداف فوق، ما برنامه‌ای را در افغانسـتان دنبال می‌کنیم تا بتوانیم ۱- پایگاه‌های امن القاعده را در

1. Joe Biden.
2. Hillary Clinton.

خاک افغانستان و پاکستان منهدم نماییم؛ ۲- دولت مرکزی کابل را بر علیه تروریستان تجهیز و تهییج نماییم؛ و ۳- نیروهای امنیتی افغان را به‌صورت جدی تقویت نماییم تا در درازمدت، قادر به مبارزه علیه گروه‌های شورشی و تروریستی شوند.»[۱۰]

به دنبال این تصمیم، رئیس جمهور اوباما دستور افزایش نیرو را در افغانستان داد. تا پاییز سال ۲۰۱۰م، ۳۰ هزار سرباز امریکایی در افغانستان حضور داشتند، و تعداد ۱۰ هزار سرباز دیگر نیز بر آنان اضافه شد. در کنار افزایش نیروی نظامی، باراک اوباما، برخی از مقامات غیرنظامی را نیز هم‌راه با افزایش کمک‌های مالی بین‌المللی، افزایش بودجهٔ کمکی به نیروهای امنیتی افغانستان و هم‌چنین کمک‌های خود به پاکستان مبنی بر هم‌کاری این کشور در امر مبارزه با تروریسم را افزایش داد. در تابستان سال ۲۰۱۰م، شهروندان غیرنظامی ایالات متحده در حدود ۱۰۵۰ تَن – که بیش‌ترین تعداد را نسبت به دیگر کشورهای خارجی تشکیل می‌داد – در افغانستان حضور داشتند؛ که این رقم بیش‌از دو برابر حضور شهروندان غیرنظامی خارجی در کشور، تا ژانویهٔ ۲۰۰۹م بود. لازم به یادآوری است که نزدیک به ۲۷۰ تن از این نیروها، در مناطق محلی، مستقر شدند.[۱۱]

در اوایل پاییز سال ۲۰۱۰م، نیروهای امریکایی در کشور، بالغ بر ۱۰۰ هزار تن رسیده و نیروهای دیگر کشورهای متحد نیز در حدود ۴۱۴۰۰ تن، تخمین زده شده است. در همان زمان، اردوی ملی افغانستان نیز متشکل از ۱۴۴ هزار سرباز — که در ۷ سپاه و ۳ گروه قابل تقسیم است – بود. هم‌چنین آنان مجهز به ۶ گردان فرمانده با ۴۰ فروند هواپیمای جنگی بودند. بیش از ۵ هزار پولیس افغان نیز پس از سپری نمودن آموزش‌های خاص و تجهیز شدن آنان توسط نیروهای خارجی، به نیروهای آیساف ادغام شدند – که در مجموع تیمی ۱۱۷ هزار نفری را شکل دادند.[۱۲] در ژانویهٔ ۲۰۱۱م، یک فرمانده ارشد نظامی ایالات متحده اشاره کرد که هم‌کاری واحدی میان نیروهای ایالات متحده، کشورهای متحد و نیروهای افغان شکل گرفته است.[۱۳]

با عنایت به تلاش‌های اخیر رئیس جمهور اوباما در امر مبارزه با تروریسم، او طی سخنرانی‌ای به‌صراحت گفت که از «جنگی بی‌پایان»[1] در افغانستان حمایت نمی‌کند. او اشاره کرد که نیروهای ما از جولای ۲۰۱۱م به خانه بازخواهند گشت. وی در ادامه تأکید کرد که ایالات متحده به تمامی تعهدات خود وفادار خواهد ماند و این تصور که افغانستان، ویتنام دوم خواهد شد را خیالی باطل دانست. اوباما گفت که ما به تعهد خود مبنی بر مبارزه با تروریسم پابندیم. اما این به‌معنای حضور نظامی نامحدود در یک کشور و یا منطقه نخواهد بود:

«برخی تأکید دارند که ما افغانستان را در وضعیت فعلی آن نمی‌توانیم ترک کنیم. با این حال، اذعان می‌کنند که این تنها نیروهای ماست که امنیت نسبی را در کشور فراهم کردند. یقیناً ما نیز اجازهٔ تخریب و برهم زدن امنیت و

1. Endless war.

وضعیت حاکم موجود را نخواهیم داد ...... در کل تعدادی خواهان تعیین نکردن زمان مشخص برای انتقال مسئولیت‌ها به‌زودی هستند. آنان بر این نکته مصرّند که آمریکا یک دهۀ دیگر را به تلاش در امر ملت‌سازی در افغانستان اهتمام ورزد ...... این برای من قابل قبول نیست. زیرا این مسئله فراتر از اهداف راهبردی ما در منطقه و به‌خصوص افغانستان است. ما به‌دنبال «منافع ملی» خودمان هستیم. افغان‌ها خود باید توانایی تأمین امنیت خود را داشته باشند و در تسریع فرایند ملت‌سازی نیز خود پیش قدم باشند. بنابراین، آن‌چه برای ما اهمیت دارد، منافع و مصالح ایالات متحدۀ امریکا است که این امر در ادامۀ جنگ و مبارزۀ بی‌پایان در افغانستان، متحقق نخواهد شد.»[۱۴]

با این‌که این بیانیه، اثرات مثبت سیاسی‌ای در امریکا بر جای گذاشت، اما در عین حال، به ایجاد ابهام و عدم قطعیت در امر مبارزه با تروریسم، در میان متحدین و نیز شورشیان و تروریستان، انجامید. دولت اوباما، تلاش زیادی برای متقاعد کردن کشورهای متحد انجام داد که این پروسه را به‌طور سریع و ناگهانی، عملی نخواهد کرد. بلکه این فرایند مرحله به مرحله و گام به گام انجام خواهد پذیرفت. در نهایت، در کنفرانس لیسبون زمان این انتقال از ۲۰۱۱ الی ۲۰۱۴م در نظر گرفته شد. البته لازم به یادآوری است که این تصمیم زمانی اتخاذ شد که رئیس جمهور کرزی اعلام نمود که نیروهای امنیتی افغانستان تا سال ۲۰۱۴م قادر خواهند بود تا امنیت کشور را در ۳۴ ولایت افغانستان، تأمین کنند. در آن سال (۲۰۱۴م)، بر اساس قانون اساسی افغانستان، دورۀ دوم ریاست جمهوری رئیس جمهور کرزی نیز به پایان می‌رسید و وی موظف به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و انتقال قدرت نیز بود.

بهبود و تعمیق روابط با پاکستان، بخش مهمی از این پروسه بود که از سال‌های پایانی دولت بوش، در راهبرد درازمدت ایالات متحده مورد تأمل قرار گرفته بود. راهبردی که کنگره در ۵ سال گذشته در حدود ۷/۵ میلیارد دالر توسط کری[۱]، لوگار[۲] و برمَن[۳] تا پاییز ۲۰۰۹م، تنها کمک اقتصادی به آن تخصیص داده بود. پاکستان کشوری بزرگ‌تر و غنی‌تر از افغانستان و مجهز به سلاح هسته‌ای است. این کشور دارای یک اختلاف دیرینه با هند است ـ که رابطۀ راهبردی آن با ایالات متحده بر قدرت منطقه‌ای‌اش بدون شک خواهد افزود. از آن‌جایی که طالبان در پاکستان آزادانه به فعالیت‌های تخریبی و تروریستی خود در خاک این کشور می‌پردازند، این کشور نقشی کلیدی در رفع بی‌ثباتی و شورش در افغانستان می‌تواند داشته باشد. رابطۀ درازمدت پاکستان با طالبان افغانستان نیز، بر کلیدی بودن نقش این کشور در امر مصالحه میان آنان و دولت مرکزی کابل نیز، می‌افزاید.

---

1. Kerry.
2. Lugar.
3. Berman.

در تابستان سال ۲۰۱۰م، راهبرد جدید ایالات متحده عملیاتی شد. هم‌زمان، عملیات بزرگی در هلمند و قندهار در زمینهٔ شفافیت هرچه بیش‌تر، به خوبی پیش می‌رفت. اما برپایی و تقویت حکومت مرکزی و تأمین امنیت توسط نیروهای امنیتی افغانستان، مستلزم تلاش بیش‌تری بود. حکومت افغانستان، نیروهای امنیتی افغانستان و هم‌چنین نیروهای ائتلاف در تلاش‌های نظامی و امنیتی خود آن‌طور که باید، موفق عمل نکرده و در پاره‌ای از اقدامات از برنامه عقب ماندند. در این هنگام، عملیات فوق‌العاده‌ای توسط (D2) گروه اعزامی تفنگ‌داران دریایی در هلمند برای گرفتن رهبران طالب و پناه‌گاه‌هاشان، انجام گرفت. پولیس محلی افغانستان نیز در مناطق طالب‌نشین با نیروهای فوق هم‌کاری می‌نمودند. نیروهای عملیات ویژهٔ ایالات متحدهٔ امریکا حدود ۳۰ هزار افسران و سربازان افغانستان را آموزش داده و در ۱۰۰ ولسوالی کلیدی کشور موظف نمودند.[۱۵] ناگفته نماند که این آموزش، اهمیت بسیار داشت. زیرا اگر نیروهای امنیتی افغانستان، آموزش لازم و هم‌چنین نظارت کافی بالاشان نمی‌بود، تلاش‌هاشان می‌توانست نتیجه‌ای معکوس را به‌بار آورد — که البته این امر به اختلال در عملیات و در نهایت، به‌نفع جنگ‌جویان طالب و شورشیان می‌شد.

گسترده‌ترین و در عین حال مهم‌ترین آموزش ناتو به نیروهای افغان، در سال ۲۰۱۰م داده شد. این آموزش با هم‌کاری ۳۳ کشور متحد انجام پذیرفت. برنامهٔ ذیل توسط معاون فرمانده نیروهای ایالات متحده، جنرال ویلیام کالدول[۱] با در نظر داشت هزینه‌ای ۱۰ میلیارد دالری برنامه‌ریزی شد. در این برنامه به آموزش سریع ارتش ملی افغانستان، افزایش کمّی نیروهای آن به مرز ۳۰ هزار تن، بهبود کیفیت آموزش و تأکید بر رشد میزان سواد آنان و هم‌چنین حمایت از صنایع محلی تأکید می‌شد. مطابق این فرمان، در این سال می‌بایست حضور مربیان ناتو رشدی ۷۹ درصدی می‌داشت. این امر در واقع، آزمونی مهم برای NTM-A و شرکای آن در فرماندهی مشترک نیروهای آیساف و نظارت و هم‌کاری‌شان در فرایند گذار مسئولیت‌ها در میان سال‌های ۲۰۱۱ الی ۲۰۱۴م بود.[۱۶] در ادامهٔ این طرح آمده بود که پس از این گذار (سال ۲۰۱۴م) تخصیص چندین میلیاردی به ازای هر سال مالی برای نیروهای امنیتی یک چالش جدی دانسته شده است.

موج مدنی پیشرفت، در مناطق غیرنظامی عملیات مانند حکومت‌داری، حاکمیت قانون و توسعه، رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است. اما این مقولات هنوز هم در مناطق جنگی به‌طور چشم‌گیری بدوی و عقب‌افتاده است. دولت افغانستان در پذیرفتن روند انتقال مسئولیت‌ها حتا در مناطق پاک‌سازی شده نیز با بحران مواجه شده بود.[۱۷] همهٔ انتقادها به‌کنار، در این محدودهٔ زمانی، فعالیت غیرنظامیان امریکایی نیز بسیار چشم‌گیر بوده است. تلاش آنان در برنامه‌های نظامی و غیرنظامی به‌طور پیش‌گامانه،

1. William Caldwell.

توسط جنرال مک‌کریستال و کارل ایکنبری، سفیر ایالات متحدهٔ امریکا در کابل، بسیار قابل توجه بود. طوری که آنان در اوت ۲۰۰۹م نیز کمپینی را نیز در این زمینه سازمان‌دهی کرده بودند.[۱۸]

امروزه علاوه بر تیم‌های بازسازی ولایتی، مدیران و مشاوران غیرنظامی امریکایی نیز در بخش‌های مختلفی چون توسعه، مسائل دیپلُماتیک، مشاوره در امور کشاورزی و حکومت‌داری سالم، با مقامات دولتی افغانستان هم‌کاری می‌نمایند. هم‌چنین تیم‌هایی نیز در جهت مشاورهٔ نحوهٔ تجارت محصولات کشاورزی به کشاورزان، موظف شدند.

شاید مهم‌ترین فعالیت این دوره، افزایش حملات و فشار مستقیم بر دشمن بود.[۱۹] اخباری که در اکتبر ۲۰۱۰م توسط آیساف و فرماندهی نیروهای افغانستان منتشر شد، شامل اطلاعات ذیل بود:

«نیروهای امنیتی افغانستان به هم‌کاری ائتلاف، برنامه‌ای را در سپتامبر ۲۰۱۰م طرح‌ریزی کرده‌اند که در آن به کُشتن رهبران کلیدی طالبان و گروه حقانی، عملیات تهاجمی علیه تمامی شورشیان و کوتاه کردن دست آنان از اخلال در نظم عمومی، مبادرت خواهند ورزید. ما به تمام مردم افغانستان اطمینان می‌دهیم که آنان می‌توانند با آرامش کامل در انتخابات مجلس اشتراک نموده و رأی خود را در فضای عاری از اختناق و ناامنی به صندوق‌ها بیاندازند. آنان در سپتامبر همان سال، ۴۳۸ مظنون شورشی را دستگیر و ۱۱۴ شورشی را در عملیات‌های مختلف از پا درآوردند. مهم‌تر از آن، نیروهای امنیتی گزارش دادند که در حدود ۱۰۵ تن از رهبران گروه طالبان و حقانی را کشته و بازداشت نموده‌اند. این آمار و ارقام شامل افراد و نیروهای غیرمحسوس، رهبران کلیدی و هم‌کاران تسلیحاتی آنان، می‌شود. نیروهای افغانستان و ائتلاف در حدود ۱۹۴ عملیات در این زمینه انجام دادند که ۸۸ درصد آن بدون شلیک گلوله‌ای به‌پایان رسید ...... در سپتامبر همان سال یادداشتی منتشر شد که در آن آمده بود که طی عملیاتی در ولایت کُنر که توسط هواپیماهای نظامی صورت گرفت، ۲۵ تن از شورشیان، از جمله عبدالله عمر القریشی که یکی از رهبران ارشد گروه القاعده در ولایت‌های کُنر و نورستان بود، از بین رفتند.»[۲۰]

خلاصه این‌که، بین ماه‌های دسامبر و نوامبر ۲۰۱۰م، مطابق آمار منتشر شده، در حدود ۳۶۸ رهبر شورشی کشته و یا دستگیر شدند. ۹۶۸ جنگ‌جوی آنان نابود و ۲۴۷۷ تن به اسارت نیروهای افغان – ائتلاف درآمدند.[۲۱] با وجود این موفقیت‌های پی در پی، طالبان به‌زودی توانستند رهبران جای‌گزینی برای خود انتخاب نمایند. این بدیل‌سازی سریع شورشیان، برای نویسنده (در مارس ۲۰۱۱م) ایده‌ای خطرناک، تحریک کننده و غیرقابل انطباق نسبت به آینده، بر جای می‌گذارد.

نُه

ارزیابی وضعیت کنونی و بررسی گزینهٔ رقیب

پس از ده سال تلاش‌های ایالات متحده و نیروهای ائتلاف در افغانستان، هنوز این جنگ از پنج جهت نیروهای بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده است.(۱) این شاید نخستین باری است که راهبرد نظامی ایالات متحده بدون نتیجه باقی می‌ماند. دو رئیس جمهور امریکا (بوش و اوباما) بیش از یک دهه به‌صورت متواتر اعلام کردند که در این جنگ به‌دنبال منافع حیاتی ایالات متحده هستند. اما، متأسفانه نزدیک به یک دهه پس از حادثهٔ ۱۱ سپتامبر، دولت امریکا هنوز پاسخ قانع‌کننده‌ای در مورد شکست و نابودی حلقات تروریستی القاعده و طالب ارائه نکرده است. این فصل را با جهات پنج‌گانه‌ای پی خواهم گرفت:

نخست این‌که، بدیهی است فائق آمدن بر جنگ در افغانستان، هدف اصلی مبارزهٔ ایالات متحده با تروریسم را در این کشور تشکیل می‌دهد. رئیس جمهور اوباما در ۱۸ ماه نخست حکومت خود، دو بار به‌صورت جدی به تقویت مشروط نیروهای افغانستان پرداخت — تا بتواند این نیروها را در برابر مبارزه با تروریسم تقویت کند. نیروهای هم‌کار (ایالات متحده، شرکای بین‌المللی و دولت افغانستان) در پاییز سال ۲۰۱۰م، شامل ۳۸۴ هزار تَن به‌طور تمام وقت با شورشیان در حال مبارزه بودند.(۲) اوباما در بیست ماه اول حکومت خود، تقریباً سه برابر دولت بوش، پناه‌گاه‌های تروریستان را توسط هواپیماهای بدون سرنشین در خاک پاکستان هدف حمله قرار داد. میزان حملات دولت تنها در پایان ماه سپتامبر ۲۰۱۰م، برابر با کل عملیات‌های سال ۲۰۰۹م بود.(۳) رئیس جمهور کرزی طی یک ملاقات در مه ۲۰۱۰م با رئیس جمهور اوباما، از وی خواست تا یک رابطهٔ درازمدت راهبردی را میان جانب ایالات متحده و افغانستان منعقد سازد – که این وعده در سفر جو بایدن، معاون رئیس جمهوری ایالات متحده به کابل در ژانویهٔ ۲۰۱۱م نیز مورد بررسی و مداقّه قرار گرفت.(۴)

دومین مسئله، تخصیص هزینه‌های هنگفت در این جنگ است. برای ایالات متحده این جنگ در حدود ۱۰ سال به درازا کشیده و برای افغانستان تا بهار ۲۰۱۱م، چیزی در حدود سه دهه جنگ بی‌وقفه را در پی داشته است. تا اواسط سال ۲۰۱۱م،

ایالات متحده بیش از ۱۵۰۰ کشته و زخمی، و مردم افغانستان بالای ده‌ها هزار کشته و مجروح را از اثرات این جنگ متقبل شدند.(۵) پاکستان نیز آمار تلفات خود را در جنگ با تروریستان ۳۰ هزار تن اعلام نمود(۶) – در ملاقات جنرال اشفق کیانی (رئیس ارتش پاکستان) در سال ۲۰۱۰م از واشنگتن، وی میزان تلفات خود را تنها در سال ۲۰۰۹م، در حدود ۱۰ هزار تن، اعلام نمود. نیروهای امنیتی افغانستان نیز در بین سال‌های ۲۰۰۷ – ۲۰۰۹م چیزی در حدود ۳ هزار کشته و تلفات انسانی را متقبل شدند. در عین حال، در بین سال‌های ۲۰۰۷ – ۲۰۱۰م مردم غیرنظامی افغانستان نیز، در حدود ۲ هزار کشته در حملات انتحاری و .... را متقبل شدند.(۷)

تعهد کشورهای عضو ناتو برای هر دو طرف اقیانوس اطلس، سیاستی نامشخص است. در اروپا، با توجه به مشکلات مالی پیش آمده برای کشورهای عضو، دولت‌ها حاضر به هم‌کاری و حمایت درازمدت مبارزه در افغانستان نخواهند بود. اروپا به درخواست ایالات متحده در سال ۲۰۱۰م مبنی بر هم‌کاری، پاسخی مثبت داد. اما، به احتمال زیاد نیروهای اروپایی و کانادایی در چند سال آینده، کشور (افغانستان) را ترک خواهند کرد. خستگی سربازان بین‌المللی از جنگ به احتمال قریب به وقوع یک عامل تغییر راهبرد کشورهاشان در جنگ و حضورشان در افغانستان خواهد بود. هدف اجلاس لیسبون نیز تأمین امنیت نسبی در کشور بود — که تا اندازه‌ای عملی شده است. هم‌چنین نظرسنجی‌ای که در سال ۲۰۱۰م در ایالات متحده انجام شد، نشان داد که کم‌تر از ۴۰ درصد مردم از ادامهٔ جنگ در افغانستان حمایت می‌کنند. در نظرسنجی‌ای که ایالات متحده در سال ۲۰۱۱م داشت نیز این رقم به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود. در همان زمان، رأی دهندگان امریکایی جنگ در افغانستان را یک «گزینهٔ عالی»[1] در مقابل توجه به انتخابات کانادا و هالند نمی‌دانستند. بدین معنا که اولویت را به تمرکز و نفوذ در انتخابات این دو کشور می‌دادند.

حمایت مردم از جنگ افغانستان، در اروپا بسیار ضعیف‌تر از ایالات متحده بود.(۸) ۴۹ کشور عضو ناتو (که مسئولیت رهبری ائتلاف را بر عهده دارند) از آسیب‌ها و مشکلات باقی مانده در این جنگ ابراز نگرانی کردند. تنها افغانستان، کانادا، دنمارک، بریتانیا، هالند، ایالات متحده و چند کشور دیگر در این زمان، تمام وقت خود را صرف مبارزهٔ جدی با تروریستان و نحوهٔ انجام پروسهٔ انتقال مسئولیت‌ها کردند. در عین حال، کشورهای فوق (به استثناء افغانستان) از حضور ۱۰ هزار نفری و کشته شدن بیش از ۹۰۰ تن از نیروهای خود در آن زمان، به‌سختی رنج می‌بردند. یک مطالعه‌ای که در این اواخر در این زمینه انجام شده نشان می‌دهد که در میان هفت کشور متحد، بیش‌ترین نیرو و هزینه را در سال‌های اخیر جنگ، «ایالات متحدهٔ امریکا»

---

1. top-tier.

متقبل شـده اسـت. در بررسـی اخیر رَند (RAND) آمده اسـت که در میان ۴ کشـوری که بیش‌ترین تلفات (۱۰۰ هزار کشته و زخمی) را داده است، ایالات متحده با تقبل بیش‌ترین درصد، در صدر است.(۹)

هزینهٔ مالی که ایالات متحده در جنگ FY 10 و FY 11 تخصیص داد، به مرز ۱۰۰ میلیارد دالر می‌رسد.(۱۰) این هزینه برای ایالات متحده، درست زمانی که تولید ناخالص ملی (در مقایسه با قدرت خرید) آن کاهش یافته و کشور از نرخ بالای بی‌کاری و کسـری بودجه رنج می‌برد، بسـیار چشم‌گیر بود. این رقم چیزی تقریباً در حدود یک/ پنجم درآمد سالانهٔ ایالات متحده بود. در آینده، محدودیت‌های تخصیص بودجه از طرف ایالات متحده و کشورهای اروپایی نسبت به افغانستان بیش‌تر خواهد شد. در عین حال، در هر دو طرف راه‌رو کنگرهٔ ایالات متحده، نگرانی‌های راهبردی در رشـد و تقویت بدیل‌های ضدجنگ و شورش وجود داشـت. برخی نسبت به هزینه‌بر شدن بیش‌از حد این جنگ نگران‌اند؛ برخی از فساد حاکم در دولت مرکزی کابل نگران‌اند؛ و برخی هم نگران آن‌اند که این راهبرد، با منافع اساسی ایالات متحده در تضاد نباشد.

سـوم این‌که، دشـمن در میان سـال‌های ۲۰۰۵ – ۲۰۰۹م – نه به‌طور محسـوس و رو در رو – توانسـته بود علی‌رغم فشارهای نیروهای ائتلاف، به جنگ خود ادامه دهد. پاکسـتان هنوز به آنان در خاک خود پناه داده است و کماکان لانه‌ای حیاتی و امن برای آنان اسـت. سربازان پاکستانی به‌دنبال فشارهای بین‌المللی بر دولت پاکستان، به‌صورت ظاهری جنگ‌هایی را با تروریستان در مناطق خیبر پختون‌خوا و وزیرستان جنوبی انجام دادند — که البته نتایج قابل توجهی را در پی نداشت. در افغانستان نیز پس از پاییز ۲۰۱۰م جنگ‌هایی را در مناطق جنوبی و شـرقی (پشـتون‌نشـین) سـازمان‌دهی کردند — که نیروهای ائتلاف در آن نقشـی کلیدی را ایفاء کردند. کارشـناسـان اقتصـادی ایالات متحده نیز بودجه عملیات علیه القاعده و طالبان را افزایش دادند.(۱۱) آنان به‌دنبال آن بودند که سه گروه تروریستی شاخص و مهم را شناسایی نموده و با آنان به‌طور مستقیم و رو در رو وارد گفت‌وگو و یا منازعه شـوند: ۱– جناح حزب اسـلامی حکمتیار، که با دولت کرزی نیز در ارتباط بود؛ ۲– شـبکهٔ حقانی، که با ISI در ارتباطی نزدیک بود؛ و ۳– گروه القاعده. بنا بر گزارشـی، آغاز مذاکرات مقدماتی میان ائتلاف ضـدشـورش و گروه‌های فوق، می‌بایست با هم‌کاری دولت پاکستان به‌مثابهٔ یک واسطه و یا جناح میانجی انجام می‌گرفت.(۱۲)

طرح این بحث، آغاز یک فرایند زمان‌بر برای آغاز حل منازعه بود. در ژوئن ۲۰۱۰م، لئون پانِتا[1] رئیس سازمان سیا گفت: «ما هیچ‌گونه اطمینانی نداریم که آن‌ها (طالبان) واقعاً علاقه‌مند به مصـالحه باشـند. زیرا آنان اشـتیاقی به کنار گذاشـتن تسـلیحات خودشـان نشان نداده‌اند. آنان دست از هم‌کاری با القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی نکشیده‌اند. دشوار می‌توان گفت که آن‌ها با همین حالت فعلی بتوانند در بدنهٔ جامعهٔ افغانسـتان ادغام شـوند».(۱۳) اما با این حال، فراموش نباید کرد که طالبان هنوز یک

1. Leon Panetta.

نیروی فعال اجتماعی – سیاسی است. با این‌که آنان از زمان سقوط حکومت‌شان در سال ۲۰۰۱م تا کنون بسیار سرخورده و منزوی شده‌اند، اما هنوز سخن گفتن از تعامل با آنان به این سادگی‌ها نیست.

چهارم، دولت ضعیف رئیس جمهور کرزی است؛ که می‌تواند بسیار به راحتی و با انعطاف با طالبان وارد مذاکره شود. به‌نظر می‌رسد که این دولت افغانستان است که این‌بار نقش خود را در حل بحران پیش آمده، باید ایفاء کند. با این‌که در سال‌های اخیر، نیروهای امنیتی بسیار ضعیف بودند، ادارات در بروکراسی ناکارآمدی به‌سر می‌بردند، فساد در وزارت‌خانه‌ها به‌طور چشم‌گیری حاکم بود و بخشی از اقتصاد دولتی و کارمندان بلندرتبهٔ آن، توسط قاچاق و خرید و فروش مواد مخدر به گردش درآمده بود، مردم کماکان به دولت باورمند بوده و به نقش آن در حل این نزاع، بسیار خوش‌بین بودند. طی یک نظرسنجی که بنیاد آسیایی[1] در ژوئن ۲۰۱۰م انجام داد، مشخص گردید که اکثر مردم افغانستان در پنج سال اخیر، نسبت به عمل‌کرد دولت‌شان راضی بوده و به آینده بیش از پیش خوش‌بین هستند.(۱۴) در واقع، دولت افغانستان به مراتب در نزد مردم این کشور محبوب‌تر از نیروهای بین‌المللی و به‌خصوص امریکایی بود.

سطح فساد و دست‌بردن در نظام انتخاباتی و به‌خصوص در انتخابات ریاست جمهوری اخیر افغانستان (انتخابات سال ۲۰۱۰م) بسیار گسترده بود. طوری که عبدالله عبدالله تنها رقیب اصلی حامد کرزی در این انتخابات و وزیر امور خارجهٔ اسبق افغانستان از شدّت این تقلب، از مبارزات انتخاباتی کنار رفته و میدان را برای کرزی، در حالی‌که انتخابات به دور دوم رفته بود، رها کرد. در سال ۲۰۱۰م، نزاعی درونی میان رئیس جمهور کرزی و ایالات متحده به‌وجود آمد. طوری که او در اظهاراتی علنی نیروهای امریکایی و ناتو را اشغال‌گر! خواند. حتا یک‌مرتبه طوری وانمود کرد که وی ترجیح می‌دهد با طالبان هم‌کاری داشته باشد، تا با نیروهای بین‌المللی. او در سفری که در مه ۲۰۱۰م به واشنگتن داشت، آتش این مسئله را شعله‌ورتر ساخت. اما با آغاز پروسهٔ انتخابات پارلمانی افغانستان در دسامبر ۲۰۱۰م، وی متوجه ناتوانی دولت‌اش در اجرای این فرایند شد. انتخابات پارلمانی در آن سال، به‌مراتب بهتر و شفاف‌تر از انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد. اما با این حال، با مشکلاتی نیز مواجه بود. بنا به گزارش خود کرزی، دولت افغانستان نتوانست در مناطق جنوب و شرق کشور که جنگ عملاً جریان داشت، صندوق‌های رأی را باز نماید. در نتیجه، پس از شمارش آراء، ۱۵ تن از نمایندگان پشتون کم‌تر از دورهٔ قبلی به پارلمان راه یافتند.

در گذشته، اصطکاکی میان تیم سفارت ایالات متحده، گروه فرستادهٔ ویژهٔ ریچارد هالبروک[2] و فرماندهان نظامی به‌وجود آمده بود. این مسئله، از شکایت نابه‌هنگام جنرال مک‌کریستال مبنی بر خروج برخی از نیروها، از دستورات کلی عملیات نشأت

1. Asian Fundation.
2. Richard Holbrooke's.

گرفته بود.[۱۵] تا پاییز سال ۲۰۱۰م، اگر گزارشات مطبوعاتی مناسب‌تر ارائه می‌شد، به‌نظر می‌رسید این اصطکاک به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یافت. مرگ نابه‌هنگام هالبروک، وضعیت مذاکره و تلاش برای پیوستن شورشیان به روند صلح را به‌شدت تحت تأثیر قرار داد – در حالی که او یک تعامل‌گر و دیپلُماتی ماهر بود.

به هر حال، سرانجام با وجود سرازیر شدن کمک‌های فراوان اقتصادی به افغانستان در چند سال اخیر، این کشور هنوز هم به‌عنوان یکی از کشورهای توسعه‌نیافته در جهان شناخته می‌شود. اما در عین حال، چند نکتهٔ مهم اقتصادی در این کشور قابل چشم‌پوشی نیست: با وجود کمک‌های مالی بین‌المللی، در سال‌های اخیر تولید ناخالص ملی این کشور نیز افزایش پیدا کرده است؛ تا سال ۲۰۱۰م، عواید مالی دولت کرزی چیزی در حدود ۵۸ درصد افزایش پیدا کرده بود؛ برنامه‌های کلان توسعوی مانند برنامهٔ همبستگی ملی (که شوراهای محلی از آن سوء استفاده بسیار کردند) در کار خود به‌شدت موفق عمل نمودند. در ۸ سال اول حکومت کرزی، برنامهٔ توسعهٔ همبستگی ملی در حدود ۲۶ هزار روستا را با تخصیص مبلغ ۶۳۱ میلیون دالر در برنامه‌ها و پروژه‌های مختلفی تحت پوشش قرار داد.[۱۶] بدین ترتیب، جامعهٔ بین‌المللی نیز موافقت نمود که ۵۰ درصد از کمک‌های سالانهٔ خود را از طریق بودجهٔ دولت افغانستان در سال ۲۰۱۲م، به اجراء برساند.[۱۷] در پایان واشنگتن به نیروهای بین‌المللی این هشدار را داد که احتمال دارد این کمک‌ها به‌طور غیرمستقیم به فساد محلی کمک کند[۱۸] — و این اختلال در برنامهٔ از قبل طرح شدهٔ جامعهٔ جهانی بود. در ژانویهٔ ۲۰۱۱م، دولت افغانستان برنامهٔ توسعوی و استخراج معادن، که ارزشی ۳ تریلیون دالری دارد، را روی دست گرفت. استفادهٔ درست و مناسب از این ثروت معدنی، افغانستان را در درازمدت از بحران رکود اقتصادی و توسعه نیافتگی اقتصادی خارج خواهد کرد.[۱۹] اما نفس استخراج و بهره‌وری از این معادن، برای دولت ضعیف کابل، بسیار آرمانی و از واقعیت به‌دور بود.

در نهایت، باید اذعان کنم که مردم افغانستان نیز از حضور یک دههٔ نیروهای ائتلاف و جنگ خسته شده بودند. با این‌که نیروهای آیساف تا سال ۲۰۱۰م خسارات هنگفت مالی و جانی را در این جنگ متقبل شدند، اما بسیاری از افغان‌ها از این حضور دیگر استقبال نمی‌کردند. خوش‌بختانه، در بیش‌تر مناطق افغانستان، انزجار مردم از طالبان بیش‌تر از دولت کرزی و یا نیروهای بین‌المللی بود. طوری که طالبان در نظرسنجی‌های مردمی، ۱۰ درصد نیز حمایت نمی‌شدند. اکثر مردم افغانستان هنوز به‌خوبی جنایات و فجایعی که طالبان در بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱م بر آنان روا داشته بودند را فراموش نکرده‌اند. مردم و دولت افغانستان نیز لااقل حمایت ۴۹ کشور بین‌المللی را با خود داشتند و این بر روحیهٔ آنان در مبارزه با طالبان و دیگر گروه‌های شورشی بسیار مفید بود. در حالی که طالبان را در زمان حکومت‌شان تنها سه کشور به رسمیت می‌شناختند. با این حال، قبل از بررسی گزینه‌های سیاسی، مفید خواهد بود که اشاره‌ای به ابعاد بین‌المللی جنگ در افغانستان داشته باشم.

ابعاد بین‌المللی

منافع شش قدرت منطقه‌ای – چین، هند، ایران، پاکستان، روسیه و عربستان سعودی – هر کدام به‌نوبهٔ خود نقش به‌سزایی در ادامهٔ جنگ و یا حل و فصل آن در افغانستان دارد. هر کدام از این کشورها در راه رسیدن به اهداف خود در خاک افغانستان تلاشی فراوان می‌کنند. آنان تأثیرگذاری فراوانی بر سیاست و فرهنگ سیاسی در افغانستان دارند و در برخی از موارد نیز مشکل‌ساز می‌شوند. اما در عین حال، اگر اراده کنند، در حل بحران افغانستان نیز بسیار مفید و مشکل‌گشا، ظاهر خواهند شد.

روسیه، دارای سابقهٔ طولانی روابط با افغانستان است. این کشور منافع حیاتی و قابل توجهی در حفظ اسلام‌گرایی افراطی و بنیادگرایی در مناطق دور از مرزهای خود دارد. اما در عین حال، از گسترش و قاچاق مواد مخدر در منطقه و به‌خصوص در خاک خود بسیار نگران است. روسیه هم‌چنان دارای یک رشته روابط عمیق با کشورهای آسیای میانه (که قبلاً جزء اتحاد جماهیر شوروی بودند مانند تاجیکستان، ازبکستان و ......) است، که این مسئله به‌نوبهٔ خود می‌تواند در حل معضل جنگ در افغانستان مفید واقع شده و یا به همان میزان تباه‌کننده باشد. متقابلاً، افغانستان نیز ممکن است روسیه را به‌عنوان یک متحد و ابر قدرت نظامی در زمینهٔ کمک‌های نظامی – امنیتی خود، مغتنم شمارد.

هند، علاقهٔ بسیار در نفوذ در افغانستان به‌دنبال حفظ منافع خود علیه پاکستان دارد.[۲۰] برای چند دهه و به‌خصوص پس از حملات نوامبر ۲۰۰۸م، در بمبئی، مبارزه با تروریسم و حلقات آن در منطقه، مبدل به دغدغه‌ای اساسی و حیاتی نزد رهبران این کشور، گردیده است. آن‌ها پاکستان را متهم به حفظ روابط نزدیک با گروه‌های تندرو لشکر طیبه و شبکهٔ حقانی می‌کنند و نیز شورای روابط خارجی این کشور، القاعده را به‌عنوان رقیب اصلی خود و متحد بلامنازع پاکستان قلمداد می‌نماید: «القاعده پیچیده‌ترین و خطرناک‌ترین سازمان تروریستی در جهان است.»[۲۱] هند روابط خود را با چین، که یکی از متحدین نزدیک اسلام‌آباد است نیز گَرم نگه داشته است. زیرا شاید چین تنها ابر قدرت منطقه‌ای هم‌جوار با هند باشد. رد پای منافع ملی چین در افغانستان هم‌چون مسائل تجاری و تعدیل افراط‌گرایی اسلامی، در پاره‌ای از موضوعات مُخل منافع و راهبردهای خرد و کلان هند بوده است.

دهلی نو، برای تجهیز تسلیحات نظامی ۱ میلیارد دالر به کابل کمک نمود و وعدهٔ ۱ میلیارد دالر دیگر را نیز به این کشور داد. به تبع آن، روابط خارجی و هم‌چنین تجاری میان دو کشور به‌سرعت بهبود یافته و پیمان‌کاران و شرکت‌های اجرایی هندی، پروژه‌های بزرگ بسیاری را در داخل خاک افغانستان روی دست گرفتند. دولت هند از این طریق، روابط خود را با دوستان

قدیمی خود – تاجیک‌ها و ازبک‌های شمال افغانستان – مستحکم‌تر ساخت. هند با ایران نیز روابط نزدیکی داشته و طرح دور زدن پاکستان و ترانزیت و حمل و نقل منابع را از بندر چابهار در جنوب شرق ایران به شهر زرنج در خاک افغانستان و سپس به دلارام توسط جاده‌ای که از غرب افغانستان به هند وصل می‌شود، ریختند. این مسیر درست بدیلی برای مسیر زمینی پاکستان به افغانستان، از طریق بندر کراچی است. هند مسیر جدیدی را برای توسعهٔ هم‌کاری و ارتباطات تجاری میان سه کشور – هند، افغانستان و ایران – امن و در عین حال مفید و کارساز می‌داند. اما بدیهی است که پاکستان از این قرارداد استقبال نمی‌کند و روابط نزدیک میان هند و ایران، آن هم با وساطت افغانستان و بدیل‌سازی بندر چابهار، به‌جای بندر کراچی را یک تهدید و شکست برای خود تلقی می‌کند.

اسلام‌آباد، روابط راهبردی خود را با افغانستان منعطف ساخت؛ که برخی از آن به راهبرد عقب‌گرد حکومت پاکستان در راستای منافع ملی‌اش یاد می‌کنند. مثل همیشه، پاکستان تمام توجه خود را معطوف به هند ساخته بود. این کشور هیچ‌گونه نفوذ و گسترش روابط دهلی نو با کابل را بر نمی‌تافت. هم‌چنین معتقد بود که به‌طور فعال به تضعیف گروه‌های شورشی طالبان پاکستانی و بلوچ در افغانستان اقدام خواهد کرد – و این درست مسئله‌ای بود که منافع امنیتی پاکستان را تهدید می‌کرد. بر این اساس، پاکستان اقدام به هم‌کاری و نزدیکی با دولت افغانستان نمود.

پاکستانی که تا سال ۲۰۰۱م از طالبان به‌طور علنی و پس از آن هم هم‌کاری پُشت‌پرده و غیرعلنی با آنان داشت، متعهد شد که با ایالات متحده و دیگر نیروهای بین‌المللی هم‌کاری نموده و کمک کند تا پناه‌گاه‌های تروریستان در مناطق کویته، کراچی، مناطق قبیله‌ای فدرال و مناطق شمال غربی پاکستان را شناسایی نموده و به آنان حمله کنند. با این حال، رهبران پاکستان از طالبان افغانستانی حمایت مخفی می‌کردند. طالبان که در کل، اهرمی برای فشار پاکستان به افغانستان بودند، امروز مانعی برای حل و فصل اختلافات و تحکیم روابط میان دو کشور شده بودند. در پاییز سال ۲۰۱۰م، با فشارهای مکرر ناتو، مشخص گردید که دولت پاکستان، طالبان را زیر فشار شدید قرارداده تا با دولت کرزی وارد مذاکره و گفت‌وگو شوند. با این حال، اگرچه پاکستان وارد هم‌کاری‌ای برای توسعهٔ روابط با دولت کرزی شده است، اما در درازمدت با خروج نیروهای آیساف و سرد شدن فشارهای هند بر این کشور، نگران منافع امنیتی و نفوذ خود در افغانستان خواهد بود.

ائتلاف نیروهای بین‌المللی نیز به اسلام‌آباد کمک‌های فراوانی کردند تا طالبان را متقاعد به مذاکره با دولت افغانستان کنند. افزایش فشار پاکستان بر طالبان به‌طور چشم‌گیری می‌تواند در مسئلهٔ صلح آنان با دولت افغانستان مفید واقع شود. با این حال، پاکستان مجبور بود اقدامی علیه منافع و اهداف ملی خود انجام دهد و علی‌رغم میل باطنی، کشور خود را فقیر، ناپخته، کم‌سواد و مملو از عقده در مقابل قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، باقی گذارد.[۲۲] در مقابل، ایالات متحده و شرکای بین‌المللی‌اش نیز باید

روز به روز فشــار و کنترل خود را بر پاکســتان، مبنی بر مبارزه علیه تروریســتان و وادار نمودن آنان به مصــالحه و گفت‌وگو، بیش‌تر می‌ساخت.

عربســتان سعودی نیز به‌نوبهٔ خود مشتاق به تسهیل مصالحه و حل منازعه میان کشورهای منطقه بوده و از متحد قدیمی خود (پاکســتان) بدون شــک حمایت می‌کرد. عربستان سعودی از ابتدا تلاش زیادی به گسترش روابط و میانجی‌گری در روند صلح از خود نشــان داد. اما، دوســت و شــریک پیشــین او – القاعده — مخالف این فرایند بود. از همین‌رو القاعده می‌کوشــید تا طالبان را بیش‌تر روحیه داده و تجهیز کند، تا تَن به این مذاکره و گفت‌وگو ندهند. بر این اســاس، عربســتان ســعودی اقدام خاصــی در این زمینه برنداشــته، ولی بدون شک توانایی خارق‌العاده‌ای در حل این بحران دارد و شریکی مهم و راهبردی برای افغانستان می‌تواند باشد.

جمهوری اســلامی ایران، از دو جهت تا به‌حال روابط خود را با طالبان ســرد نگه داشــته اســت: یکی این‌که طالبان در حق شــیعیان افغانستان ظلم و ستم فراوانی روا داشتند و دیگر، قتل دیپلُمات‌های ایرانی در مقر کنسول‌گری جمهوری اسلامی ایران در شمال افغانستان. هرچند که برخی معتقدند، میزانی از کمک‌های پنهان و روابط پُشت‌پرده میان آنان وجود داشته است. لازم به ذکر می‌دانم که تهران در مورد پناهندگان، بی‌ثباتی داخلی افغانستان و نیز ترافیک مواد مخدر در نزدیکی مرزهای خودش بسیار نگران است. در عین حال، حضور و پیش‌رفت ایالات متحده را نیز به‌عنوان قدرت رقیب خود در منطقه بر نمی‌تابد. نگرانی ایران از حضور ایالات متحده در افغانستان بسیار شدید است و این مسئله یکی از عواملی است که این کشور به گسترش و رشد سلاح هسته‌ای خود روی آورده است. علاوه بر این، تهران در مورد مرز طولانی خود با افغانستان – مرزی که مملو از بی‌ثباتی، ناامنی، قاچاق و قاچاق مواد مخدر اســت – بســیار در هراس است. بر این اساس، به یک سیاست دو آهنگ روی آورده است: از طرفی کمک‌های مخفیانه‌ای به شــورشیان انجام می‌دهد و از طرف دیگر به مقامات افغانستان در کابل و مقامات محلی در امتداد مرز خود با افغانستان هم‌کاری می‌کند. منافع مشترک ایران و هند و استحکام روابط‌شان با میانجی‌گری افغانستان، دیگر عاملی است که شورشیان – با کمک دولت پاکستان – به درگیری‌ها و ناامنی‌های افغانستان، تشدید می‌بخشند.

در کل، وضعیت نابه‌سامانی از رقابت بر سر منافع و سیاست‌های قدرت‌های منطقه‌ای در افغانستان به‌وجود آمده است. بدیهی است که شش بازیگر بزرگ و مهم منطقه‌ای، که چهار بازیگر آن مجهز به سلاح هسته‌ای و یکی هم در حال ساخت آن است، هیچ اقدامی مغایر با منافع ملی خود انجام نخواهند داد. اگر مصــالحه و توقف جنگ در افغانســتان به‌ســود منافع ملی‌شان بود، از هیچ‌گونه هم‌کاری در این زمینه دریغ نخواهند کرد و اگر امتداد آن به‌سود آنان بود، به‌طولانی شدن آن، مبادرت خواهند ورزید.

به این ترتیب، درک آنان از وضعیت آیندهٔ افغانستان و روابط خودشان با این کشور، به ثبات و یا به تبع، به بی‌ثباتی درازمدت در افغانستان، خواهد انجامید.

گزینه‌هایی برای آینده

علی‌رغم تمام تشکیلاتی که برای تغییر وضعیت جنگ در افغانستان، اعم از افزایش نیروهای نظامی و غیرنظامی امریکایی، افزایش کمک‌های اولیه و .... وجود داشته، رئیس جمهور اوباما دستور بازگشت سربازان امریکایی را از ماه ژوئیهٔ ۲۰۱۱م به بعد، صادر کرد. از آن تاریخ، نیروهای ائتلاف، اقدام به انتقال تدریجی مسئولیت‌های امنیتی به نیروهای نظامی و دولت افغانستان کردند. مطابق آن‌چه نشست لیسبون، هدف ناتو را آوردن امنیتی سراسری و نسبی تا سال ۲۰۱۴م در افغانستان تعیین کرده بود. رئیس جمهور کرزی نیز در بهار ۲۰۱۰م از این روند استقبال نموده و نسبت به آن، اظهار خرسندی نمود.[۲۳] اما با این حال، رئیس جمهور اوباما و وزرای امور خارجه و دفاع ملی ایالات متحده در آن زمان اذعان نمودند که این تنها خروج نیروهای نظامی‌مان از افغانستان خواهد بود – انتقال مسئولیت‌های امنیتی به معنای تنها گذاشتن افغانستان در وضعیت فعلی‌اش نیست. ما در درازمدت با این کشور و پاکستان وارد روابط راهبردی جدیدی خواهیم شد و فصل جدیدی در تعاملات‌مان با آن‌ها باز خواهیم نمود.

به‌نظر می‌رسد چهار نوع گزینه برای آینده می‌توان پیش‌بینی کرد. به عبارت دیگر، چهار نوع ایده بر این فرایند گذار که از جولای ۲۰۱۱م آغاز و چند سال آینده را در بر می‌گیرد، وجود دارد. نخست، دیدگاه برخی از متخصصان این حوزه، مبنی بر ادامهٔ حضور نیروهای بین‌المللی در افغانستان است. آنان معتقدند که این حضور و تلاش برای مبارزه علیه شورشیان باید بیش‌تر ادامه یابد؛ تا زمانی که شورشیان در کل از پا افتاده و نیروهای امنیتی افغانستان به‌صورت کامل بر آنان فائق آیند. بنابراین، لازم است تا چند سال بیش‌تر به ادامهٔ این جنگ مبادرت ورزیده شود. اما در عین حال خطری که این حضور می‌تواند در پی داشته باشد، «گسترش تبلیغات شورشیان» مبنی بر اشغال کشور توسط نیروهای ائتلاف و ایالات متحده است. آنان بر این مدعاشان مُهر تأیید خواهند زد که نیروهای بین‌المللی نه‌تنها برای آوردن آرامش و امنیت وارد خاک افغانستان نشده‌اند، بلکه آنان خواهان حضور طولانی‌مدت و استثمار این کشورند. هدف اجلاس لیسبون، استقرار امنیتی نسبی در افغانستان و انتقال مسئولیت‌های امنیتی به نیروهای افغانستان تا سال ۲۰۱۴م بود. اما امتداد بیش‌تر جنگ علیه شورشیان در افغانستان، در حال حاضر با بحران هزینه، جلب توجه منفی افکار عمومی و کسری بودجه کشورهای ائتلاف، مواجه شده است — که این خود معضلی در برابر طولانی ساختن این جنگ، بیش‌از این است.

گزینهٔ دوم، ایدهٔ کسانی است که متوجه جنگ مستقیم با القاعده و صرفه‌جویی در هزینه‌های مالی هستند. آنان معتقدند که از تمرکز بر گزینهٔ ضدشورش/ ملت‌سازی باید اجتناب صورت گرفته و تأکید صرف بر مبارزه با تروریسم شود. در حالی که، درست است که مبارزه با تروریسم بخش اعظم و به‌عبارتی فلسفهٔ حیاتی این جنگ را تشکیل می‌دهد، اما مبارزهٔ رو در رو و صرف با تروریستان به‌تنهایی جواب‌گو نخواهد بود. این امر نیازمند تقویت دولت افغانستان نیز است. تا زمانی که دولت مرکزی کابل، ثبات سیاسی پیدا نکند و تودهٔ مردم نیز از هم‌کاری و هم‌یاری با شورشیان و تروریستان دست نکشند، این جنگ به پایان نخواهد رسید. این فرض وجود دارد که میان طالبان و القاعده یک زنجیر ارتباطی مستقیم وجود دارد و اگر مبارزه را متمرکز به نبرد علیه تروریستان القاعده کنیم، آنان به تقویت حلقات طالب در خاک افغانستان، مبادرت می‌ورزند و این خود دوری باطل و بی‌نتیجه خواهد بود. بسیاری از رهبران طالب با هم‌کاری گروه القاعده تولد و رشد یافته‌اند؛ که این مسئله به‌صورت ژرف در بخش بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. یگانه عاملی که این طیف بر آن تأکید می‌کنند و معتقدند بیش‌تر از تخصیص پول هنگفت در مسائل افغانستان کارساز بوده، حملات هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان و نزدیکی مرز افغانستان است که منجر به نابودی تعداد زیادی از شورشیان و تروریستان شده است.

ایدهٔ سوم، به‌منظور کاهش حضور نیروهای بین‌المللی که در چند سال اخیر بالغ بر ۳۰ هزار تن بودند، تقویت نیروهای امنیتی افغانستان، پولیس ملی و ظرفیت‌سازی برای آنان بوده است. در این گزینه پیشنهاد می‌شد تا نیروهای آیساف در کنار نیروهای افغانستان به میدان جنگ بروند. این عمل هم به تقویت و آموزش نیروهای افغان می‌انجامید و هم از نبرد تک به تک نیروهای آیساف با شورشیان جلوگیری می‌کرد - اگر نیروهای افغان در جنگ با شورشیان حضور نمی‌داشتند، مردم محلی نیز این جنگ را به‌مثابهٔ اشغال مناطق توسط نیروهای بین‌المللی تلقی می‌کردند. در این نگرش، بیش‌ترین تأکید به آموزش کیفی سربازان و نیروهای افغانستان می‌شود.

فرماندهان آیساف نیز تأکید وافر به توسعهٔ توان‌مندسازی نیروهای افغانستان در زمینهٔ تدارکات، حمل و نقل، مبارزهٔ رو در رو، و نبرد هوایی داشتند. این گزینه به تغییر در نقطهٔ کانونی راهبرد جنگ انجامیده و به‌تدریج به کاهش هزینه‌ها و تعداد سربازان و نیروهای بین‌المللی نیل می‌یابد. اما در کوتاه‌مدت امکان به‌وجود آمدن برخی مشکلات در میان نیروهای امنیتی وجود داشت. یکی از این مشکلات تأمین بودجهٔ نیروهای امنیتی افغانستان در میان‌مدت است. هزینه‌های جاری پولیس ملی و اردوی ملی حدود پنج برابر درآمد سالانهٔ این کشور است - که اگر نیروهای بین‌المللی و ایالات متحده از این تمویل شانه خالی کنند، معضل بزرگی به‌وجود خواهد آمد. با این‌که در کوتاه‌مدت نیروهای بین‌المللی این هزینه را متقبل خواهند شد، اما دولت افغانستان در درازمدت، می‌بایست مکانیسمی را برای تأمین بودجهٔ امنیت ملی این کشور سنجیده و از منابع محلی برای پشتیبانی

از آن استفاده کند. محدود کردن برنامه‌های غیرضروری، تقویت نیروی کار و افزایش کار مفید در ادارات در کنار جمع‌آوری عواید و افزایش مالیات از دیگر راه‌های حل بالقوۀ این معضل است.

با اتخاذ این گزینه، چالش‌های دیگری نیز ممکن است به‌وجود آید. مربیان/ مشاوران ایالات متحده نیز تا موعد مقرر می‌بایست کشور را ترک کنند. این مسئله باعث می‌شود که تعدادی از کارمندان دولتی و مقامات ارشد نظام نیز آموزشی تخصصی نبینند و در کار خود دچار ضعف شوند. به همین سیاق، ائتلاف نیز نیاز اساسی و مبرم خود به تقویت دولت ملی، تقویت وزارت‌خانه‌های دولت افغانستان و تعمیم حاکمیت قانون در مناطق محلی را فراموش نکرده است. تمام وزارت‌خانه‌ها نیاز اساسی به مشاورین بین‌المللی و متخصص دارند و دشوار است که خود بتوانند به‌تنهایی از پس مشکلات برآیند.

کلید موفقیت نیروهای امنیتی افغانستان در به‌دست گیری و تأمین امنیت ملی خود، علی‌رغم حضور نیروهای بین‌المللی است. البته که آنان به‌خوبی می‌دانند که بهبود در وضعیت آموزشی‌شان تا سال ۲۰۱۴م، ضروری است. آنان باید توانایی آن را داشته باشند تا دادگاه‌ها، زندان‌ها و خدمات حقوقی خود را برای شهروندان و نیز شورشیان مسلح کنترل و بهبود ببخشند و اگر زمانی اختلاف میان دولت مرکزی و طالبان بالا گرفت، به‌خوبی آن را مهار کنند. انتصاب جنرال بسم‌الله خان محمدی، رئیس سابق ستاد کل، به‌عنوان وزیر امور داخله ممکن است انگیزه‌ای برای تغییر مثبت در وضعیت امنیتی این کشور ایجاد نماید. توسعۀ پولیس آموزش دیده در مناطق محلی – که توسط نیروهای ویژۀ ایالات متحده آموزش دیده‌اند – با شوراهای محلی، گِره محکمی خورده است – که این مسئله به‌نوبۀ خود هم مفید و هم در عین حال می‌تواند چالش‌زا باشد. در فوریۀ سال ۲۰۱۱م، بیش از ۳۰ ولسوالی وجود داشت که نزدیک به ۱۰ هزار پولیس محلی آموزش دیده در آن‌جا موظف شده بودند.[۲۴] اما همان‌طور که در بالا اشاره شد، اگر کنترل و نظارت مناسبی نسبت به وظایف و عملکرد آنان صورت نگیرد، این برنامه به راحتی تمام می‌تواند نتیجه‌ای معکوس و مخرب به‌همراه داشته باشد.

مهم‌ترین مکانیسم، تقویت ظرفیت‌های اداری و اجرایی دولت افغانستان است. دولت افغانستان به‌نوبۀ خود – که در نهایت نیز باید خود بر این جنگ فائق آید – باید بیش‌تر از پیش علیه فساد کار کند و تلاش پایدار در توسعۀ ظرفیت‌های دولتی و اجرایی انجام دهد. شایان ذکر است که این امر، در عین حال مستلزم حضور و مشاورۀ نیروهای غیرنظامی ایالات متحده و ائتلاف در چند سال آتی نیز خواهد بود.[۲۵]

گزینۀ چهارم: مصالحه (و موانع آن)

گزینه‌های فوق در کنار گزینهٔ چهارم که مورد بحث قرار خواهم داد، به‌صورت هم‌زمان و پی در پی می‌توانند در روند صلح کارساز باشند. با پشتیبانی ائتلاف و سازمان ملل متحد، حرکتی سریع در جهت ادغام جنگ‌جویان طالب و مصالحهٔ آنان با دولت مرکزی برداشته شد. این امر تنها به سربازان و مبارزین عادی طالب منحصر نبوده و برخی از سران و عناصر کلیدی این گروه را نیز شامل شد. در ابتدا، بیش از ۱۰۰۰ تَن از این جنگ‌جویان (طالبان) به‌طور داوطلبانه به این روند پیوستند.(۲۶) با این حال، برای پیش‌رفت منظم این برنامه، رئیس جمهور کرزی برای اولین‌بار باید دست به اقدامی می‌زد تا به تبع آن با اکثریت مردم افغانستان که غیرپشتون نیز هستند، وارد «معامله‌ای دشوار» می‌شد. بدون شک، آنان نیز طرف‌دار صلح بودند، اما در عین حال بیم آن را نیز داشتند که «طالبانِ جدید» در جغرافیای‌شان عرض اندام نموده و در کنار آنان زندگی کنند. زیرا آنان هم‌چنان طالبان را به‌سان یک تهدید بالفعل علیه خودشان تلقی می‌کردند. برای فائق آمدن به این مشکل، رئیس جمهور کرزی در ژوئن ۲۰۱۰م، لویه جرگهٔ مربوط به مسئلهٔ صلح را برگزار کرد. وی هوشیارانه و زیرکانه «برهان‌الدین ربانی» را که یک رهبر تاجیک و از بزرگان اسبق اتحاد شمال بود، به ریاست شورای عالی صلح، مقرّر نمود. با این مکانیسم دیگر هیچ شهروند افغانستان این جرأت را نداشت که روند صلح را به افراد و گروه‌های پشتون نسبت داده و یا آن را کوششی در جهت هضم گروه افراطی پشتون (طالبان) در بدنهٔ نظام، به‌دنبال منافع گروهی و قومی‌شان بدانند.

این فرایند، به نسبت خود، برای رهبری طالبان نیز یک معاملهٔ دشوار بود. برای آنان سال ۲۰۰۹م بدترین سال مبارزه‌شان از سال ۲۰۰۲م به بعد بود. این در حالی بود که در سال ۲۰۱۰م آنان هنوز هم تحرّک شدیدی داشته و توانسته بودند در راستای اهداف خود، خوب مقاومت نمایند. آنان به شهرهای گوناگون حمله کردند و در برخی از آن‌ها والیان و یا نماینده‌ای را برای ادارهٔ امور محلی منصوب کردند. از همین جهت، بسیاری از رهبران طالب حاضر به مذاکره نبوده و بر مقاومت و ایستادگی تأکید می‌ورزیدند. تنها فشار ایالات متحده و پاکستان بود که در این ورطه می‌توانست مقاومت آنان را بشکند.

در عین حالی‌که برخی از بازگشت طالبان استقبال می‌کردند، تعدادی هم نگران بودند. این اقدام یک معاملهٔ سیاسی و نیز به‌مثابهٔ دست در لانهٔ زنبور کردن بود. برخی معتقد بودند که دولت افغانستان نباید از موضع ضعف وارد مذاکره با مخالفین خود شود. برای افزایش چشم‌انداز موفقیت کابل در این مذاکره، دولت افغانستان نیازمند هم‌کاری و هم‌یاری ائتلاف بود. به عبارتی بهتر، آنان معتقد بودند که آیساف باید حملات سنگینی را علیه طالبان سازمان‌دهی کنند، تا آنان با گَردنی شکسته به این روند بپیوندند. پاکستان نیز باید فشارهای خود را در راستای اقناع طالبان به پیوستن با دولت مرکزی کابل، بیش‌تر می‌ساخت.

مذاکره کنندگان باید برای مقابله با گروه‌های متعدد و پیچیده‌ای آمادگی بگیرند: گروه نخست طالبان است. مهم‌ترین جناح شورشی که هستهٔ اصلی آن از شورای کویته پاکستان کنترل می‌شود؛ دوم، جناح حزب اسلامی حکمتیار است. گروهی که در

جنگ‌های ۱۹۷۸م به بعد، ذیل عناوین مختلف حضور داشته و به‌عنوان دست راست شبکهٔ تروریستی حقانی – که در وزیرستان شمالی مستقرّند – به فعالیت‌های تروریستانه دست می‌زنند. با این همه، نقطهٔ بغرنج این‌جاست که طالبان و گروه‌های تروریستی یکپارچه نیستند. هنگامی که ما از طالبان سخن به‌میان می‌آوریم، یک جناح خاص با طرز تفکر و سازمان‌دهی مشخص را در مقابل خود نمی‌یابیم. اختلافات موجود میان گروه‌های آنان، ضربهٔ شدیدی بر پیکرهٔ روند صلح وارد می‌کند و در نهایت این احتمال وجود دارد که اگر این فرایند مفید واقع شود، تعدادی از طالبان به روند صلح ملحق شده و گروه‌هایی هم‌چنان درگیر مبارزه باقی بمانند.

دوم، تمام سیاست‌ها در افغانستان محلی، قومی و قبیله‌ای است. پشتون‌ها که اشتراک قومی – و در برخی موارد اشتراک فکری و اندیشه‌ای – با طالبان دارند، نزدیک به ۴۰ درصد نفوس کشور را تشکیل داده‌اند. در حالی که باقی همه غیرپشتون‌اند. پشتون‌ها می‌توانند طالبان را برادران و بستگان متمرد خود تلقی کنند. اما غیرپشتون‌ها چنین نگاهی نسبت به طالبان نمی‌توانند داشته باشند. مصالحهٔ سیاسی زودرَس و بدون مقدمه می‌تواند به افزایش تنش میان پشتون‌ها و غیرپشتون‌ها بیانجامد. با چنین طرح مسئله‌ای، بدترین کابوس این خواهد بود که در نتیجهٔ چنین بحرانی، جنگ داخلی میان پشتون‌ها و دیگر اقوام افغانستان رقم بخورد. وقوع چنین بحرانی بدون شک برای همه زیان‌بار خواهد بود. اما خستگی و خسارات وارده از جنگ‌های چند دههٔ اخیر و نیاز به کمک‌های توسعه و بازسازی کشور، احتمال وقوع این فاجعه را به‌میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌دهد. اما نقش پاکستان هم‌چنان در این بحران، کارساز است. پاکستان می‌تواند از طرفی طالبان را به جنگ سوق دهد و از طرفی نیز می‌تواند انگیزهٔ آنان را در پیوستن به سیستم سیاسی کشور، تقویت ببخشد.

سوم، رژیم طالبان در پنج سال حکومت‌اش، جنایات متعددی را علیه بشریت و به‌خصوص شهروندان افغانستان مرتکب شدند؛ که به‌دلیل عدم تشکیل دادگاه‌های قضایی، تاکنون هیچ‌گاه این گروه به مجازات نرسیدند. آنان در زمان حکومت‌شان، علاوه بر سرکوب بیش‌از حد شهروندان، مردم را از کاغذپَران (بادبادک) بازی، سرودن و یا گوش دادن موسیقی، آموزش و تحصیلات عالی برای زنان و .... منع می‌نمودند. از طرفی اعدام، سنگسار، شلاق زدن و ...... نیز از جملهٔ جنایت‌هایی بود که طالبان در اماکن عمومی و در برخی موارد ورزشگاه‌ها انجام می‌دادند – که اکثر این مجازات‌ها هم بر غیرپشتون‌ها اعمال می‌شد. ترکیب این جنایات و اعمال تروریستانهٔ اخیر آنان – از جمله ترور، انتحار و سرکوب گروه‌های مختلف – محبوبیت‌شان را در میان مردم افغانستان بسیار کاهش داده است. طوری که حتا امروزه، زمانی که آنان با اتکاء بر ایدئولوژی جزمی خویش، تلاش برای جذب پیروان بیش‌تر با تبلیغات گسترده و تمکین به شریعت دارند، در اکثر نظرسنجی‌ها مردم نسبت به آنان انزجار خود را ابراز نموده و دیگر محبوبیتی در میان آنان ندارند.

در حالی که رئیس جمهور کرزی خواهان اقناع طالبان مبنی بر پذیرش قانون اساسی کشور است، اما آنان هیچ التزامی نسبت به دمُکراسی و مؤلفه‌های آن ندارند. حکومت مطلوب از نظر آنان، امارت اسلامی، با تمکین بر شریعت است. آنان ممکن است هر لحظه در پی عقب‌نشینی نیروهای ائتلاف به دولت مرکزی کابل یورش ببرند. طالبان امروزه شورشیان متمردی هستند که از راه بمب‌گذاری، ربودن غیرنظامیان و از بین بردن پروژه‌های بازسازی در مناطق محلی و روستایی امرار معاش می‌کنند. برای طرف مذاکره کننده با آنان بسیار دشوار است تا آنان را قانع کنند که دیگر به اعمال شنیعی چون سَر بریدن غیرنظامیان، انتحار و انفجار، سوزاندن مدارس و ...... مبادرت نورزند. ملا عمر و دیگر رهبران این گروه نیز تا کنون هیچ انعطافی از خود در راستای تعدیل چهرهٔ خشن طالبان به خرج نداده‌اند.[۲۷] به یقین، رهبران اصلی جریان شورشی طالبان، باید تلاش خود را در راستای عدم تکرار اشتباهات قبلی‌شان انجام دهند.

در نهایت، هنوز امکان پیوستن طالبان با گروه تروریستی القاعده وجود دارد. آنان در کل یک وجه اشتراک مهم و حیاتی با یکدیگر دارند: «اسلام سیاسی و بنیادگرایی دینی». از سال ۱۹۹۸م، آن‌ها هم‌کاری‌های گوناگونی با هم داشته‌اند. حتا در سال ۲۰۰۱م یکبار طالبان اسامه بن لادن را به‌عنوان مهمان با خود در داخل کشور داشتند. القاعده در کل برای طالبان یک شریک معتمد و قدرت‌مند است. طالبان در حملات مختلف از آنان کمک گرفته و مشاوران القاعده در طول این مدت به طالبان آموزش بمب‌گذاری، انتحاری، استفاده از مواد منفجره و ...... داده‌اند. احتمال این می‌رود که طالبان از آدرس القاعده و با هم‌کاری آنان، در آینده قوی‌تر از سال ۲۰۰۱م، ظاهر شوند.

با توجه به نوشتهٔ دکستر فیلکینس[۱] در نیویارک تایمز، ملک عبدالله، پادشاه عربستان سعودی در تابستان سال ۲۰۰۸م از ملا عمر خواست تا از رابطه با القاعده اجتناب ورزد. اما این درخواست با هیچ‌گونه پاسخی مواجه نشد.[۲۸] دیوید رود[۲]، که توسط شبکهٔ حقانی به مدت ۷ ماه ربوده شده بود نیز در نیویارک تایمز اذعان داشت که ارتباط میان طالبان و القاعده بسیار برجسته است. رود، در اکتبر ۲۰۰۹م نوشت:

«پیش از آن ماه (زمان اسارت)، من یک محقق ساده بودم. پس از گذشت هفت سال در منطقه، من هنوز نمی‌دانستم که افراط‌گرایان طالب چگونه رشد می‌یابند. قبل از ربوده شدن، من این جنبش را جریانی اسلام‌گرا با هدف کنترل بر افغانستان یافته بودم؛ اما با گذشت زمان و هم‌جواری با حلقات گروه تروریستی حقانی آموختم که افکار و آرمان‌های این گروه‌ها بسیار بلند پروازانه است. تماس جنگ‌جویان طالب با ستیزه‌جویان خارجی و بنیادگرا در مناطق قبیله‌ای

1. Dexter Filkins.
2. David Rohde.

به‌شـدت روی اندیشـه‌های آنان تأثیر گذاشـته است. آن‌ها نه‌تنها به‌فکر تسلط بر افغانستان‌اند، بلکه ایدهٔ تشکیل یک حکومت اسلامی بنیادگرا را در سطح جهان اسلام، در سَر دارند.»(۲۹)

پیتر برگن[1]، کارشـناس مسـائل القاعده نیز، موضـع گروه‌های شـورشـی را مشـابه ارزیابی می‌کند. او معتقد اسـت که طالبان افغانسـتان و پاکسـتان، برادران هم‌آغوش تروریسـتان القاعده هستند. او در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۹م توسط «جمهوری جدید» منتشر شد، نوشت:

«در سـال‌های اخیر، رهبران طالبان به‌طور چشم‌گیری به سمت گروه القاعده کشیده شده‌اند (اساساً دو شاخه از طالبان پاکسـتانی و افغانستانی وجود دارد. اما هر دو در حال حاضر در پاکستان مستقرند. آنان بسیار کم‌تر از تصور رایج، در هم آمیخته‌اند). امروزه در سطح رهبری، طالبان و القاعده به‌عنوان یک موجودیّت واحد قد عَلم کرده‌اند. به‌طور مثال، حملات شـورشـیان توسـط بمب‌های دسـت‌سـاز در خاک افغانسـتان در سـال ۲۰۰۴م نیز دالّ بر این مدعاست. سمیع یوسف‌زی و رون موراو[2] به نیوزویک گفتند که: «گروه‌های عرب به ما آموختند که چگونه با استفاده از کود نیترات و پطرول [بنزین] به ساخت بمب‌های دست‌ساز نایل آییم و چگونه بمب‌های پلاستیکی و از راه دور را کنترل نموده و آن‌ها را با استفاده از تلفن‌های هم‌راه و .... منفجر کنیم. آنان چشم بندهایی به ما دادند که توانایی بمب‌گذاری در شب را نیز توسـط آن پیدا کردیم». هم‌چنین شـخص دیگری اعتراف نمود که مجاهدین عرب (القاعده) و عراقی در دیدار با ما، آخرین فن‌آوری بمب‌های دستی و تاکتیک بمب‌گذاری‌های بزرگ و انتحاری را به ما آموزش دادند. این آموزش‌ها چیزی در مقابل آموزش نیروهای امریکایی به نیروهای امنیتی افغانستان بود. تروریستان القاعده به‌خوبی درک کرده‌اند که طالبان می‌توانند اهرم فشار خوبی علیه نیروهای بین‌المللی باشند.»(۳۰)

مولوی عمر، یک مقام میانی وابسته با طالبان افغانستان و پاکستان، با یکی – دو اغراق در مسئلهٔ وحدت طالبان و القاعده در مصاحبه‌ای که با کلودیو فرانکو[3] (روزنامه نگار و کارشناس ایتالیایی در منطقه) در سال ۲۰۰۸م انجام داد، گفت:

«هیچ تفاوتی میان طالبان و القاعده وجود ندارد. هر دو در راسـتای تحقق یک آرمان و هدف گام بر می‌دارند. امروزه، ایدئولوژی این دو گروه با هم تداخل یافته اسـت. تمام اشـخاصـی که در ذیل این دو گروه به مبارزه می‌پردازند، هدف واحدی را دنبال می‌کنند: «مبارزه با کافران». .... گروه القاعده مبارزین خارجی و بین‌المللی را تربیت می‌کند و طالبان

1. Peter Bergen.
2. Ron Moreau.
3. Claudio Franco.

مبارزین و مجاهدین در خاک افغانستان و پاکستان را. در واقع، هر دو گروه از یک آبشخور تغذیه می‌کنند: «ایدئولوژی اسلامی». بدون شک، این باعث می‌شود که اهداف هر دو گروه یکسان باشد.»[۳۱]

برای موفقیت روند صلح، باید از روش «تفرقه بیانداز و حکومت کن» و یا پارچه پارچه کردن طالبان و گروه‌های شورشی، استفاده کرد. دولت افغانستان بخش‌هایی از طالبان که در حال حاضر با گروه القاعده زیاد سرسازگاری ندارند و بخش دیگری که خسته از جنگ‌اند را می‌تواند به‌راحتی وارد روند صلح سازد. مرگ اسامه بن لادن در مه ۲۰۱۱م توسط نیروی دریایی ایالات متحدهٔ امریکا، به‌خوبی می‌تواند این روند را تسریع کند. اما در عین حال، کماکان اشخاص کلیدی و دیگر رهبران گروه القاعده و طالبان، معضلی در برابر پیش‌رفت این روند هستند. دولت افغانستان در این ورطه دشمنان خود را به‌خوبی شناسایی کرده و اگر دقیق و با انگیزه گام بردارند، می‌تواند مذاکرات را به سمت حل و فصل پای‌دار منازعه – لااقل در میان بخش بزرگی از گروه‌های شورشی – سوق دهد.

برای پیش‌برد سازمان‌یافتهٔ روند صلح در افغانستان، ایالات متحده و شرکای بین‌المللی‌اش باید تلاش‌های خود، مبنی بر به‌نتیجه رسیدن این مذاکرات را تقویت ببخشد. نقش نظامی آیساف نیز برای سرعت بخشیدن به این روند، بسیار حائز اهمیت است. در همین حال، جنرال دیوید پتریوس تصحیح کرد که: «آیساف نمی‌تواند به‌راحتی گروه‌های شورشی را از مردم عادی محلی در مناطق مرزی پاکستان، تفکیک کند. بنابراین، از آن‌جایی که ما موظف به محافظت از جان و مال مردم افغانستان هستیم، نمی‌توانیم افراد ساکن در مناطق مورد نظر را مورد حمله قرار دهیم. در مقابل، تنها مبارزه‌ای که می‌توان علیه شورشیان به راه انداخت، قطع حمایت خارجی از آنان، قطع منابع مالی آنان، مختل کردن تجارت مواد مخدر توسط آنان و تهدید بمب‌باران پناه‌گاه‌های امن آنان در خاک پاکستان و مناطق مرزی افغانستان است» – که البته تلاش و کمک پاکستان در تحقق مؤلفه‌های فوق، تأثیر به‌سزایی دارد.

در کوتاه‌مدت، افزایش کمّی نیروهای افغانستان و ناتو و هم‌چنین حضور مشاوران غیرنظامی بین‌المللی و کمک‌های مالی، در تسریع این روند بسیار ضروری خواهد بود. به عبارتی دیگر، ایالات متحده و شرکای بین‌المللی‌اش به‌دنبال تمرکز بر روی راهبرد جدید رئیس جمهور اوباما، مبارزه‌ای جدّی، دقیق و متداوم یا مستمر را علیه شورشیان به اجراء در آوردند. قطع کمک‌های مالی طالبان توسط کشورهای حامی‌شان و از بین بردن تدریجی رهبران و کادرهای جنگی این گروه، در اولویت راهبردی نیروهای بین‌المللی و دولت افغانستان باید قرار گیرد. بزرگ‌ترین اشتباه نیروهای بین‌المللی در این ورطه، شاید پا پس کشیدن از میدان جنگ و ایجاد فضای مانور دهی برای شورشیان طالب باشد.

در امر ظرفیت‌سازی برای آینده، کشورهای عضو ناتو به تقویت نیروهای امنیتی افغانستان و ظرفیت‌سازی نظامی برای پیش‌برد عملیات‌های رو در روی آنان با شورشیان، می‌بایست مبادرت ورزند. راهبردی که در جنگ عراق روی دست گرفته شده بود، به هیچ‌وجه در مورد افغانستان کارساز نخواهد بود. زیرا منابع انسانی و نیروی نظامی افغانستان به مراتب ضعیف‌تر از نیروهای عراق در آن زمان است. البته که ایالات متحده به نسبت عراق سرمایه‌گذاری و منابع بیش‌تری را در افغانستان به مصرف رسانید – که این امر تا سال ۲۰۱۰م به پیش‌رفت سازمانی ارتش ملی و پولیس افغانستان انجامید.[۳۲] تقویت نیروهای داخلی در این زمان بسیار مفید و در عین حال چشم‌گیر بود. این مسئله برای تقویت و ظرفیت‌سازی این نیروها در کنترل طولانی‌مدت جنگ نیز یک اولویت بود. در پایان نیز لازم به یادآوری است که آموزش بهتر و افزایش مشاوران و مربیان نظامی و غیرنظامی در کشور، به مراتب از حضور نظامی و جنگ مسلحانه برای ایالات متحده و شرکای بین‌المللی آن، کم هزینه و در عین حال مفیدتر است.

در درازمدت، به‌نظر می‌رسد که پاکستان آمادهٔ وارد کردن فشار به طالبان است. احاطه شدن توسط گروه‌های شورشی و به‌خصوص طالبان، در طولانی مدت امنیت ملی این کشور را نیز به خطر خواهد انداخت و از همین‌رو رهبری پاکستان ممکن است به این نتیجه رسیده باشد که در طولانی‌مدت افغانستانِ به رهبری طالبان، هیچ سودی برای این کشور در قبال نخواهد داشت. اما با این حال، دولت اسلام‌آباد، بدون شک اشتیاق آن را دارد که با طالبان تُندرو در تعامل باشد. بنابراین، دولت‌های بین‌المللی نیز باید در سال‌های آتی کمک‌های خود را برای پاکستان – اعم از اقتصادی و نظامی – افزایش دهند تا این کشور هم روحیه‌ای برای تقویت روند صلح و وادار نمودن طالبان به مصالحه، داشته باشد. با این حال، تلاش برای یک هم‌کاری راهبردی طولانی‌مدت، یک مسئلهٔ اساسی در این معاملهٔ سیاسی باقی مانده است.

مصالحه و پیش‌برد مذاکرات، مسئله‌ای است که مستلزم تلاش دولت افغانستان است. یکی از مسائلی که ما می‌توانیم در کنار دولت مرکزی افغانستان در راه ثبات و مبارزه با شورش انجام دهیم، کاهش تنش‌های قومی و ایجاد و تقویت «دولت ملی» متمرکز در کشور است. این مسئله برای دیپلُماسی عمومی ایالات متحده در درازمدت بسیار حائز اهمیت است. راهبردی که شاید تنها برنامه و هدف حضور ایالات متحده در افغانستان را توجیه کند. موضوع کلیدی دیگر که می‌توانم در این‌جا به آن اشاره کنم، قدرت‌یابی دولت افغانستان در طی چند سال آینده است. بسیاری از دیپلُمات‌های امریکایی نیز بر این مسئله تأکید بسیاری نموده‌اند. تا زمانی که نیروهای ائتلاف در کابل‌اند، طالبان می‌دانند که قدرت و توانایی مبارزهٔ رو در رو را ندارند. اما تنها مسئله‌ای که امید آنان را پس از خروج نیروهای بین‌المللی نابود می‌کند، قدرت و توان بالفعل دولت مرکزی کابل است. با تحقق چنین مکانیسمی است که طالبان راهی به جز مصاحله نخواهند یافت.

مصـالحهٔ سـیاسـی میان دولت افغانستان و طالبان (یا هر یک از جناح‌های درگیر شورشی) مستلزم پذیرش یک تعداد شرایط مهم، توسـط گروه‌های ناراضـی اسـت. آنان در قدم نخست باید سلاح خود را بر زمین بگذارند؛ قانون اساسی جدید افغانستان را پذیرفته و به آن التزام داشـته باشـند؛ از قضـاوت، اِعمال احکام کیفری و مراودات اقتصـادی خودسرانه اجتناب و با سیاست‌های کلان و خرد دولت مرکزی همراه شـوند. اما بدون شـک، در صـورت پذیرفتن موارد فوق توسـط طالبان، آنان نیز خواسته‌هایی چون تقسـیم قدرت ارضـی، تعدیل قانون اسـاسـی، انتصاب فرماندهان و نیروهای آنان در چارچوب نظام و تخصیص کرسی‌های دولتی به نیروهای خود را پیش‌کش خواهند کرد. طالبان با حضـورشان در دولت مرکزی، هم به استقرار و ثبات کشور می‌توانند مفید واقع شوند، هم به ایجاد امنیت در کشور و هم به کاهش تنش‌های قومی.

صلح و ادغام طالبان – در ابتدا، جنگ‌جویان فردی و پس از آن رهبران و عناصر کلیدی این گروه – دشوار است، اما ناممکن نیسـت. این صـلح، می‌تواند مکانیسمی بالقوه برای پایان دادن به بیش‌از ۳۳ سال جنگ خانِمان سوز که کشور، منطقه و جهان را در آتش خود می‌سوزاند، باشد. تحقق این مسئله، خواست اساسی غرب است که در پی آن فعالیت خود را (نیروهای بین‌المللی) در ابعاد سـیاسـی، نظامی و اقتصادی، مفید و قانع‌کننده در می‌یابد. هم‌کاری شرکای منطقه‌ای نیز — به‌خصوص پاکستان — در احقاق این امر، بسـیار حیاتی خواهد بود. این روند اگر با عزم راسـخ به پیش رود، به احتمال زیاد کم‌تر از یک سـال به نتیجه خواهد رسید. صلحی که می‌تواند به بیش از سه دهه جنگ در افغانستان خاتمه ببخشد.

در برنامه‌های بی‌حاصل و تصمیم‌گیری‌هایی که تا حالا برای پیش‌برد روند صلح روی دست گرفته شده، به چهار نکته، توجه ژرفی صورت نگرفته است. چهار نکته‌ای که در کنار راهبردهای مبارزه با شورش و کوتاه آمدن گروه‌های متخاصم، می‌تواند به صـلح بیانجامد. نکاتی که با محوریت افغانیزه‌کردن و التزام دولت و شـورشیان به روند صلح به سر منزل مقصود، گسیل خواهد یافت. این منازعه به صلح منجر نخواهد شد، مگر:

۱) با تقویت مانور سـیاسـی و خسـته‌کردن شـورشـیان از جنگ – به گونه‌ای که آنان دیگر امیدی برای ادامه و پیش‌برد جنگ نداشته باشند؛

۲) نقش و انگیزهٔ مبارزهٔ پاکستان با شورشیان می‌تواند به‌صورت عمیق در حل این بحران و یا بالعکس، تأثیرگذار باشد؛

۳) توافقات و هم‌کاری‌های قدرت‌های منطقه‌ای نیز می‌تواند به نوبهٔ خود در حل این بحران مؤثر واقع شود؛

۴) بهره برداری از ثروت معدنی و یا رشـد و بهبود وضـعیت اقتصادی کشور، انگیزهٔ شورشیان را مبنی بر صلح و بازگشت به خانه تقویت خواهد کرد.

متأسفانه آن‌چه امروزه قابل مشاهده است، بی‌میلی گروه‌های مختلف در حرکت به سمت مذاکره و صلح است. اما همان‌طور که در بالا اشـاره شد، این صلح به جنگی که چند دهه است کشور را درگیر خود ساخته، پایان بخشیده و راه را برای آینده‌ای با ثبات، امن، مدنی و منظم هم‌وار خواهد کرد. رسالت ایالات متحده نیز این است که فضا را برای صلح با طالبان مهیا کند؛ تا بتواند نتیجهٔ خوبی از حضـور و جنگ در افغانسـتان در کارنامهٔ خود ثبت و زمینه را برای یک رابطهٔ درازمدت راهبردی میان دو کشور فراهم سازد.

نتیجه

در حال حاضـر ممکن نیست که بتوان آینده را به‌طور دقیق و یا قطعی پیش‌بینی کرد. با وجود این‌که احتمال زیاد وجود دارد که جنگ در افغانسـتان در سـال‌های آتی خاتمه یابد، اما برخی معتقدند که این جنگ بدون وقفه طی سـال‌های در پیش‌رو، ادامه خواهد یافت. پیروزی طالبان با دسـتارها (عمامه‌ها)ی سـیاه و سفید، لباس‌های کثیف و ژولیده و بازگشت آنان با همان وضعیت قبلی‌شان در کشور بعید و تا حدودی ناممکن می‌نمایاند؛ مگر این‌که غرب از هم‌کاری با دولت و مردم افغانستان شانه خالی کند و دیگر کشـورهای بین‌المللی نیز اراده‌ای نسـبت به مبارزه با آنان نداشته باشند. با این حال، آن‌چه امیدبخش و پرچم‌دار آینده‌ای روشن است، مصالحه و ادغام مجدد طالبان با حکومت مرکزی کابل است. اگر این روند با مشکلات جدّی‌ای مواجه نشود، شاید مصـالحهٔ طالبان با دولت مرکزی حتا سـریع‌تر از انتظار کشـورهای بین‌المللی نیز، متحقق شـود. تاریخ سـیاسی افغانستان مملو از نمونه‌هایی اسـت که گروه‌های متمرد و شـورشـی در به رسـمیّت شناختن واقعیّات و نظام‌های سیاسی جدید، از خود انعطاف به خرج داده‌اند. بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای، به‌خصوص پاکستان و حتا ایران نیز نقش سازنده و مؤثری در ایجاد یک صلح بهتر و آوردن آرامش در افغانستان، به‌عنوان یک کشور همسایه و میانجی، می‌توانند داشته باشند.

در حالی که نتایج و عواقب کلّی این فرایند نامشـخص اسـت، سـیاسـت‌گذاران ایالات متحده به‌طور مشـخص، چند نکته را می‌بایسـت مورد توجه و روی دسـت قرار دهند. نخسـت این‌که، برخی از عملیات‌های نظامی در منطقه متوقف نشود. زیرا فشار نظامی و سـخت، یک اهرم فشار مؤثر نسبت به طالبان و گروه‌های شورشی است. در صورتی‌که هرگاه در مذاکرات به توافق و سـازش میان جناح‌های ذی‌ربط نایل آمدیم، عملیات‌های تهاجمی و نظامی را متوقف سـازیم. در واقع، مصالحه در درازمدت بسته به از بین بردن تشـکّل‌های کلیدی طالبان، شکستن اتحاد آنان و متقاعد کردن فرماندهان و رهبران این گروه به مصالحه با دولت مرکزی کابل و کشورهای ائتلاف است.

دوم، نیاز مبرم جامعهٔ سـیاسـی افغانسـتان، «مدنیّت» است. فعالیت در زمینهٔ مدنی‌سازی جامعه، ملت‌سازی، تشکیل و تثبیت دولت ملی و جامعه‌پذیری سیاسی از اولویت‌های اساسی راهبردی ایالات متحده در افغانستان است. تجربهٔ عراق و افغانستان نشان

داده است که این دو کشور تنها با حضور کشورهای بین‌المللی و جنگ سخت به امنیت و آرامش نیل نخواهند یافت. امروزه در افغانستان بیش‌از هزار تَن از نیروهای متخصص غیرنظامی بین‌المللی حضور دارند که در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، بهداشتی و .... فعالیت می‌کنند.(۱) رهبران نظامی و غیرنظامی محلی در افغانستان، بدون التزام به دستورات حکومتی و قوانین دولتی به‌طور خودسَر می‌توانند اقداماتی را انجام دهند که به زیان این فرایند و نیز ثبات و امنیت در کشور منجر شود. آنان در مواردی فعالیت‌ها و برنامه‌های سفیران ایالات متحده – راین کراکر[۱] و مارک گراسمن[۲] – را نیز مختل و با چالش‌های عدیده‌ای مواجه کرده‌اند.

سوم، ائتلاف، دیگر می‌تواند التزام به جنگی سخت و طاقت‌فرسا نداشته باشد. اما مبارزه با مواد مخدر، رسالتی‌ست که هنوز بر دوش آنان است.(۲) سود یا «مالیات» حاصل از تجارت و قاچاق مواد مخدر، یکی از منابع مهم تمویل گروه طالبان و مقامات فاسد دولتی است. اعتیاد و استفاده از مواد مخدر نیز به نوبهٔ خود، معضلی برای کشورهای منطقه و حتا نیروهای امنیتی افغانستان است. آیساف باید تلاش‌های خود را در راستای مبارزه با این پدیدهٔ کُشنده، نه فقط در برابر کشاورزان و تولید کنندگان آن، بلکه در مقابل مافیا، انبارها و آزمایشگاه‌های تولیدی و بسته‌بندی آن نیز افزایش دهد. هنگامی که والدینِ مواد مخدر (منظور طالبان است) دست‌شان از تولید و تجارت این پدیده کوتاه شود، ریشه‌کَن کردن آن نیز آسان‌تر خواهد شد. و این مسئله فضا را برای جایگزین کردن محصولات کشاورزی دیگر، به‌جای مواد مخدر، مهیا می‌سازد.(۳)

چهارم، ایالات متحده باید یک راهبرد منطقه‌ای توسعه در کشورهای جنوب آسیا را نیز در اولویت برنامه‌های میان‌مدت خود قرار دهد. تی. اکس. هامس[۳]، و سفیر اسبق ایالات متحده در پاکستان، رابرت اوکلی[۴]، که از محققان برجستهٔ دانشگاه دفاع ملی امریکا هستند، فرصت پیش آمده از جنگ جاری در افغانستان را مغتنم شمرده و چند نکته را در این زمینه متذکر می‌شوند:

«تمرکز صرف ایالات متحده بر جنگ افغانستان تا حدودی باعث شده تا این کشور (امریکا) به اهمیت نقش راهبردی کشورهای منطقه کم‌تر توجه نماید. هند، دارای یک دمُکراسی بزرگ و پای‌دار است، که ظرفیت زیادی برای هم‌کاری راهبردی با ایالات متحدهٔ امریکا دارد. پاکستان، به‌عنوان خانهٔ امن رهبری القاعده و دارای بیش‌از ۶۰ سلاح هسته‌ای است. افتادن این سلاح‌ها به دست گروه‌های تروریستی، بزرگ‌ترین تهدید علیه امنیت منطقه و جهان است. بنابراین،

1. Ryan Crocker.
2. Marc Grossman.
3. T.X. Hammes.
4. Robert Oakley.

افغانستان یک جغرافیای سیاسی و راهبردی برای جذب کشورهای جنوب آسیا و منطقه است و این فرصتی بسیار ارزش‌مند برای توسعه راهبردی ایالات متحده در منطقه می‌باشد.»[۴]

نویسندگان تأکید و توجه ژرف به اصلاحات سیاسی و توسعهٔ اقتصادی در پاکستان و هم‌چنین افزایش هم‌کاری و اعتماد میان دهلی نو و اسلام‌آباد دارند. رفع کشمکش و نزاع در مناطق جنوب و جنوب غربی آسیا، اولویتی برای دیپلُمات‌های ما (امریکایی) و هم‌چنین سیاست‌گذاران راهبردی ماست. صلح میان هند و پاکستان برای ایالات متحده، مانند صلح میان اسرائیل و همسایگان‌اش پُر اهمیت است. حل مناقشه و جنگ در افغانستان به‌صورت جدی، بسته به اتصال یک زنجیره‌ای از صلح در منطقه است.

در نهایت، ایالات متحده، متحدان بین‌المللی و مؤسسات هم‌کار و مالی بین‌المللی نیاز مبرم و اساسی به ظرفیت‌سازی در افغانستان – نه‌تنها در کوتاه‌مدت – دارند. ظرفیت‌سازی در بخش «امنیت ملی، ایجاد و تثبیت جامعهٔ مدنی و رشد و تقویت بخش خصوصی». آموزش و مشاوره به نیروهای امنیتی این کشور، در وهلهٔ نخست اهمیت قرار دارد. زیرا غلبه بر اثرات مخرب ۳۳ سال جنگ، بسیار دشوار و در عین حال بسیار پُر اهمیت است. غرب، باید تلاش‌های خود در ابعاد آموزش و مشاورهٔ دولت افغانستان مبنی بر بهبود حکومت‌داری، مبارزه با فساد، حاکمیت قانون و رهبری سالم مشارکت عمومی را تقویت ببخشد. مؤسسات آموزشی ایالات متحده نیز باید برای تحقق آموزش عالی در مدارس، مراکز آموزشی و دانشگاه‌ها تلاش اعظمی نماید. با این‌که اکثر مشکلات و خطرهای وارده به روند نوسازی و توسعه در مناطق محلی و روستاها وجود دارد، این مسئله برطرف نخواهد شد، مگر با اقتدار و کارآمدی دولت مرکزی. دولت مرکزی موظف به ایجاد امنیت عمومی و نیز رفاه شهروندان خود می‌باشد. آغاز فرایند ملت‌سازی در افغانستان، به نفع ایالات متحده و شرکای بین‌المللی آن است. این نکته، شاید مهم‌ترین شاخص ظرفیت‌سازی و توسعه در افغانستان باشد. در این زمینه، برنامهٔ جدید آموزشی ناتو به سربازان افغان – اعم از آموزش نظامی و سواد آموزی – می‌تواند یک انگیزه و ایده برای ایجاد ظرفیت در میان ابعاد غیرنظامی نیز ایجاد کند. در کنار ظرفیت‌سازی، رشد و توان‌مند سازی مناطق محلی نیز ضروری خواهد بود. تقویت توان‌مندی‌های مردم، برنامهٔ همبستگی ملی، حکومت‌داری سالم و توسعهٔ محلی را تسریع خواهد کرد.

ایالات متحده پس از حضور بیش‌از یک دهه در افغانستان، چنین منطقی را سر لوحهٔ کار خود قرار می‌دهد که: «به مردم چگونه ماهی گرفتن را یاد بدهید، تا این‌که به آنان ماهی بدهید». در حقیقت، ایالات متحده در سال‌های قبل، توانست به مردم ماهی بدهد. اما امروزه می‌کوشد تا ماهی گرفتن را به آنان آموزش دهد، که همانا ایجاد ظرفیت و نظارت بر فرایند آن است. به همان میزان که ایالات متحده توجه خود را به تقویت نیروهای امنیتی و نظامی افغانستان مبذول داشته، برای ایجاد و تقویت

نیروی انســانی کارآمد، آموزش عالی و حکومت‌داری خوب نیز باید ارج دهد؛ تا روزی دولت مرکزی کابل بر روی پای خود بایســتد و به‌عنوان یک دولت کارآمد، فعّال، شایسته و مؤثّر، وارد عمل شود. اگر این مسئله تحقق نیابد، ایالات متحده و شرکای بین‌المللی آن بدون شک در این مبارزه و راهبرد، شکست خورده‌اند.[۵]

پی‌نوشت‌ها

پیش‌گفتار

۱. برای مطالعهٔ اجمالی در این باب، رجوع کنید به:

Thomas Barfield, Afghanistan: A Cultural and Political History (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2010);

بصیر احمد دولت‌آبادی، شناسنامهٔ افغانستان (تهران: انتشارات عرفان، چاپ دوم، ۱۳۸۲)، صص ۳۱۰ – ۲۷۸.

۲. هویت اندیش‌مندان مذکور، کماکان مورد نزاع و بحث میان کشورهای منطقه (بالخصوص افغانستان و ایران) است. برای مطالعهٔ مبسوط و شناخت نسبت به زادگاه، محل زندگی و اندیشه‌های آنان، نگاه کنید به:

بهروز مرادی، چهارده متفکر مسلمان (تهران: برنا، ۱۳۹۳).

۳. ظاهر طنین، افغانستان در قرن بیسم (تهران: انتشارات عرفان، چاپ دوم، ۱۳۸۴)، صص ۱۱۱ – ۳۳؛ و همچنین، اثر ذیل که تحلیلی است از نیروهای تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌ای که بر مسائل مختلف افغانستان تأثیر گذاشته‌اند:

Ralph H. Magnus and Eden Naby, Afghanistan: Mullah, Marx, and Mujahid, (Boulder, CO: Westview Press, 2000).

۴. برای مطالعهٔ بیش‌تر، نگاه کنید به:

وارتان گریگوریان، ظهور افغانستان نوین، ترجمهٔ علی عالمی کرمانی (تهران: انتشارات عرفان، ۱۳۸۸)، صص ۱۶۵ – ۱۲۱؛ و نیز، سید محمد باقر مصباح‌زاده، تاریخ سیاسی مختصر افغانستان (تهران: نشر مرندیز، ۱۳۸۸)، صص ۶۷ – ۶۳ .

5. See, Abdul Hakim Tabibi, Afghanistan, A nation in love with freedom, (U. S. Igram Press, 1985);and Martin Ewans, Afghanistan, a short history of its people and politics, (U. S. Harper Collins, 2002).

۶ . هم‌چنین برای مطالعهٔ بیش‌تر در بارهٔ وضعیت تاریخی جنگ و تحولات سیاسی – اجتماعی افغانستان، نگاه کنید به:

لورل کورنا، افغانستان، ترجمهٔ فاطمه شاداب (تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۸۷)، صص ۵۳ – ۱۳.

۷. اثر ذیل توسط تعدادی از محققان شوروی سابق در بارهٔ تاریخ افغانستان و اشغال شوروی، نگاشته شده است:

Y. V. Gankovsky et al., A History of Afghanistan, (Moscow: Progress Publishers, 1982).

۸ . برای مطالعهٔ بیش‌تر، نگاه کنید به:

Ali Ahmad Jalali and Lester Grau, The Other Side of the Mountain: Mujahidin Tacticcs in the Soviet-Afghan War (Quantico, VA: Marine Corps Combat Development Command, 1998); and See, William Maley, The Afghanistan Wars, 2^{d} ed. (London: Palgrave MacMillan, 2009).

یک؛ سرزمین، مردم و فرهنگ

۱ . منابع موثق و قابل دسترس در این زمینه، سایت وزارت امور خارجهٔ آمریکا و آژانس مرکزی اطلاعات جهانی است. مراجعه کنید به:

www.state.gov/r/pa/ei/bgn/5380.htm & www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/af.html

۲ . سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده، ارزش این منابع را در حدود ۱ تریلیون $ تخمین زده است.

۳ . اظهارات کارل ایکنبری در سال ۲۰۰۵م.

۴ . ر.ک به:

Tom Johnson and M. Chris Mason, "No Sign until the Burst of Fire: Understanding the Pakistan-Afghanistan Frontier," International Security 32, no. 4 (Spring 2008), 41-77.

۵ . نگاه کنید به:

Thomas Barfield, Afghanistan: A cultural and Political History (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2010), 26-27.

6. Louis Dupree, Afghanistan (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980), 125-127.

7. Ahmad Rashid, Taliban: Militant Islam, Oil, and Fundamentalism in Central Asia, 2^{d} ed. (New Haven, CT: Yale University Press, 2000), 32.

۸ . رجوع کنید به:

Martin Ewans, Afghanistan: A Short History of Its People and Politics (New York: Harper Perennial, 2002), 98-111 and Dupree, Afghanistan, 415.

دو؛ مبارزه برای استقلال، نوسازی و توسعه

۱. برای مطالعه در مورد پشتون‌های شرقی و جنوبی، رجوع کنید به:

Thomas Barfield, Afghanistan: A cultural and Political History (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2010), 26-27.

2. Ibid, 114.

3. Ibid, 111-163. And Ewans, Afghanistan: A Short History, 59-117. And Barnett Robin, The Fragmentation of Afghanistan: State Formation and Collapse in the International System (New Haven, CT: Yale University Press, 1995), 48-53.

۴. رودیارد کیپلینگ، سربازان قوی بریتانیا:

www.theotherpages.org/poems/kiplin11.html.

5. Ewans, 118-119.

6. Barfield, 188-195.

7. U.S. Embassy, Kabul, Policy Review: A U.S. Strategy for the 70s, 1, annex, June 1971. See also analysis in Henry S. Bradsher, Afghanistan and the Soviet Union, 1st ed. (Durham, NC: Duke University Press, 1983), 51-52.

8. Rubin, 52.

9. Larry Goodson, Afghanistan's Endless War: State Failure, Regional Politics, and the Rise of the Taliban (Seattle: University of Washington Press, 2001), 25.

سه؛ انقلاب ثور و جنگ شوروی علیه افغانستان (۱۹۷۸-۱۹۸۹م)

۱. برای مطالعهٔ بیش‌تر در این زمینه رجوع کنید به:

See Louis Dupree, "Red Flag Over the Hindu Kush, Part 2: The Accidental Coup or Taraki in Blunderland," American Universities Field Staff Review, no. 45, September 1979.

2. Patrick Garrity, "The Soviet Military Stake in Afghanistan: 1956-1979," Journal of the Royal United Services Institute (September 1980), 33.

3. see: Deterioration of the Condition in DRA and Possible Responses from Our Side, March 17,1979. This document can be found in the Storage Center for Contemporary Documentation, Moscow, Fond 89, Perechen 25, Dokument 1. The English translation was done under the auspices of the Norwegian Nobel Institute for their 1995 Nobel Symposium, Oslo, September 1995.

۴. برای مطالعه در مورد راهبرد حملهٔ شوروی در افغانستان، رجوع کنید به:

Diego Cordovez and Selig Harrison, Out of Afghanistan: The Inside Story of the Soviet Withdrawal (New York: Oxford University Press, 1995), 35-49.

5. see: Regarding Events in Afghanistan during 27-28 December 1979, in the Storage Center For Contemporary Documentation, Moscow, Fond 89, Perechen 42, Dokument 10. The English translation here was done under the auspices of the Norwegian Nobel Institute for their 1995 Nobel Symposium, Oslo, September 1995.

۶. در مورد اهمیت سال ۱۹۷۹م مراجعه کنید به:

Dan Caldwell, Vortex of Conflict: U.S. Policy Toward Afghanistan, Pakistan and Iraq (Stanford, CA: Stanford University Press, 2011), 23-26.

۷. در مورد تهاجم و جنگ شوروی در افغانستان رجوع کنید به:

Collins, The Soviet Invasion of Afghanistan, 77-164. And Bradsher, 169-239.

در مورد تاکتیک مبارزه اتحاد جماهیر شوروی رجوع کنید به:

Lester Grau, ed., The Bear Want Over the Mountain: Soviet Combat Tactics in Afghanistan (Washington, DC: National Defense University Press, 1995).

و در مورد تاکتیک‌های مجاهدین بر علیه ارتش سرخ، رجوع شود به:

Ali Ahmad Jalali and Lester Grau, The Other Side of the Mountain: Mujahidin Tactics in the Soviet-Afghan War (Quantico, VA: Marine Corps Combat Development Command, 1998).

8. Bruce Reidel, Deadly Embrace: Pakistan, America, and the Future of the Global Jihad (Washington, DC: Brookings Institution, 2011), 27.

9. Collins, The Soviet Invasion of Afghanistan, 145.

10. See: Goodson, 189-193.

11. See, for Example, Artemy Kalinovsky, "Afghanistan Is the New Afghanistan," Foreign Policy, September 2009, available at http://www.foreignpolicy.com/articles/2009/09/04/afghanistan_is_the_new_afghanistan.

۱۲. در این زمینه دو کتاب بسیار مفید نوشته شده است. مراجعه کنید به:

David Isby, Afghanistan, Graveyard of Empires: A New History of the Borderlands (New York: Pegasus Books, 2010); and Seth Jones, In the Graveyard of Empires: America's War in Afghanistan (New York: W.W. Norton, 2009).

13. See: Tom Johnson and M. Chris Mason, "Saigon 2009," Foreign Policy, August 20, 2009, Available http://www.foreignpolicy.com/articles/2009/08/20/Saigon_2009.

14. Brooking Institute, Afghanistan Index, October 2010, figure 4.12, shows Taliban approval ratings totaling 10 percent; available at www.Brooking.edu/media/Files/Programes/FP/afghnistan%20index.Pdf. The strength of today's Taliban is the author's estimate, based on conversation with various intelligence analysts. On current Taliban troop strength, see the Associated Press story by Slobodan Lekic, "Taliban Numbers Unaffected by Allied Troop Surge," Boston Globe, January 7, 2010, available at http://www.boston.com/news/world/europe/articles/2011/01/07/taliban_numbers_unaffected_by_allied_troop_Surge/.

چهار؛ جنگ داخلی و ظهور طالبان

1. See, Ewans, 238-260.

2. Ibid, 252.

3. Rashid, 27-28.

4. Ewans, 255.

5. Ibid., plate 34, near page 149.

۶ . گودسن قلمرو تحت کنترل اتحاد شمال را در حدود ۳ الی ۱۰ درصد می‌داند. برای مطالعهٔ بیش‌تر مراجعه کنید به:

Goodson, 86.

7. Olivier Roy as quotedin Donald Wright et al., A Different Kind of War: The U.S. Army in Operation Enduring Freedom, October 2001-2005 (Fort Leavenworth, KS: Combat Studies Institute Press, May 2010), 19.

۸ . این موضوع در رادیو شریعیت کابل به‌صراحت اعلام می‌شد و نیز می‌توانید مراجعه کنید به:

Asne Seierstad, The Bookseller of Kabul (New York: Back Bay Books, 2003), 80-83.

9. See, National Geographic News, June 10, 2002, Available at http://news.nationalgeographic.com/news/2002/06/0610_020610_kabulzoo_2.html.

۱۰. برای بررسی مختصری در مورد تغییرات اجتماعی – فرهنگی حکومت طالبان مراجعه کنید به:

Goodson, 127-132.

11. See, Lawrence Wright, The Looming Tower: Al-Qaeda and the Road to 9/11 (New York: Alfred Knoft, 2006), 99-120.

۱۲. ریدل، به استناد از جیل دورونسورو، ادعا می‌کند که بن‌لادن با یکی از دختران ملا عمر ازدواج کرد. برای مطالعهٔ بیش‌تر نگاه کنید به:

Reidel, Deadly Embrace, 55. And see, William Maley, The Afghanistan Wars, 2^{d} ed. (London: Palgrave MacMillan, 2009), 213.

13. Jones, 93.

14. The Commission Report: Final Report of the National Commission on Terrorist Attacks Upon the United States (New York: W.W. Norton and Co., 2004), 67.

15. The fatwa is analyzed in Bernard Lewis, “License to Kill: Osama bin Ladin’s Declaration of Jihad,” Foreing Affairs (November/December 1998), available at

http://www.foreignaffairs.com/articles/54594/bernard-lewis/license-to-kill-usama-bin-ladin-declaration-of-jihad.

16. Ibid.

17. The 9/11 Commission Report, 116-117.

18. Ibid, 66.

پنج؛ ۱۱ سپتامبر و جنگ مجدد طالبان

۱. این مسئله، یکی از راهبردهای گروه القاعده است. برای مطالعۀ بیش‌تر مراجعه کنید به:

Ibid, Bruce Reidel, The Search for Al-Qaeda: It’s Leadership, Ideology, and Future (Washington, DC: Brookings Institution, 2010), 121-133.

۲. برای بررسی قانون عمومی تصویب شده توسط کنگره، «برای اجازۀ استفاده از نیروهای مسلح ایالات متحده در برابر تروریستان بین‌المللی، در ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱م، مراجعه کنید به:

http://www.gpo.gov/fdsys/pkg/PLAW-107pub140/html/PLAW-107pub140.htm.

3. James Dobbins (Ambassador), After the Taliban: Nation-Building in Afghanistan (Washington, DC: Potomac Books, 2008), 47.

۴. به نقل از دکتر توماس اف. لینچ، در موسسۀ مطالعات راهبردی ملی (NDU).

۵. برای بررسی در مورد اوایل جنگ، نگاه کنید به:

Stephen Biddle, “Afghanistanand the Future of warfare,” Foreign Affairs (May 2003), available at http://www.foreignaffairs.com/articles/58811/stephen-biddle/afghanistan-and-the-future-of-warfare.

۷. سخنرانی وزیر دفاع ایالات متحدۀ آمریکا، دونالد رامسفلد در دانشگاه دفاع ملی، ۳۱ ژانویۀ ۲۰۰۲م. رجوع شود به:

http://www.defense.gov/speeches/speech.aspx?speechid=183.

8. Jones, 127.

۹. در موافقت‌نامۀ بن، رسماً به ترتیبات تشکیل یک دولت مرکزی و متمرکز اشاره شده است. نگاه کنید به:

http://www.afghangovernment.com/AfghanAgreementbBonn.htm.

10. See, Dobbins, 51-97. And, Sarah Chayes, The Punishment of Virtue: Inside Afghanistan after the Taliban (New York: Penguin Press, 2006).

۱۱. قطعنامهٔ شورای امنیت سازمان ملل در حال حاضر نیز در دست‌رس است. نگاه کنید به:

http://www.un.org/Docs/sc/unsc_resolutions10.htm.

12. James Dobbins et al,. America’s Role in Nation-Building: From Germany to Iraq (Santa Monica, CA: RAND, 2003), 156-159.

شش؛ شورش: نظریه و عمل

۱. همان‌طور که در شبکهٔ رادیویی نیروی تفنگ‌داران دریایی جنگی، منتشر شد. و نیز مراجعه کنید به:

Counterinsurgency (Chicago: University of Chicago Press, 2007), paragraph 1-2, 2.

2. Robert Taber, War of the fleat: The Classical Study of Guerrilla Warfare (Washigton, DC: Brassey’s Inc., 2002), 20.

.3. Samuel B. Griffith II, On Guerrilla Warfare (Urbana: University of Illinois Press, 2000).

۴. برای تجزیه و تحلیل نوع شناسی شورش، مراجعه کنید به:

Bard E. O’Neill, Insurgency and Terrorism: From Revolution to Apocalypse, 2d ed., revised (Washington, DC: Potomac Books, 2005).

5. David Galula, Cuonterinsurgency Warfare: Theory and Practice (Westport, CT: Praeger, 2006), 63.

6. Ibid., 54.

7. See, Edwin Corr and Stephen Slaon, eds., Low Intensity Conflict: Old Threats in a New World (Boulder, CO: Westview Press, 1992), 12-16.

8. FM 3-24, paragraph 1-116, on pages 38.

9. Ibid., paragraphs 5-7 through 5-49, on pages 154-173.

10. See, the first illustration in FM 3-24, figure 1-1, 35.

11. Mark Moyar, A Qustion of Commaned: Counterinsurgncy from the Civil War to Iraq (New Haven: Yale University Press and Yale Library of Military History, 2009), 1-13.

۱۲. در این‌جا نویسنده بر خود لازم می‌داند تا از لطف جاکلین هازلتون، از مرکز بلفر دانشگاه هاروارد، مبنی بر همکاری در مسئلهٔ توده‌محوری در نظریهٔ ضد شورش، قدردانی نماید.

13. T.X. Hammes, in The Slign and the Stone: On War in the 21st Century (St. Paul, MN: Zenith Press, 2006).

۱۴. دیو بارنو، در مقالهٔ «ایالات متحده و مبارزه با جنگی دیگر: راهبرد ضـد شورش در افغانستان ۲۰۰۵–۲۰۰۳م»، که در بین ماه‌های سپتامبر و اکتبر ۲۰۰۷م منتشر شد، به این مسئله تأکید می‌ورزد. نگاه کنید به:

http://usacac.army.mil/CAC2/MilitryReview/Archives/English/MilitaryReview_20071013_art006.pdf.

15. David Kilcullan, The Accidental Guerilla: Fighting Small Wars in the Midst of a Big One (New York: Oxford University Press, 2009), xiii-xix, 28-38.

۱۶. گفت‌وگوی خصوصی نویسنده با برخی از تحلیل‌گران در میان سال‌های ۲۰۱۰–۲۰۰۹م. در این اواخر ریچارد هالبروک، فرستادهٔ ویژهٔ ایالات متحده در افغانسـتان و پاکسـتان نیز، طی سخنرانی‌ای، کمک‌های کشورهای منطقه به طالبان را به مراتب سودآورتر از قاچاق مواد مخدر، اذعان داشته است.

۱۷. در مورد آثار و پیامدهای مخرب مواد مخدر در افغانستان و هم‌چنین بر مسئلهٔ جنگ در این کشور، مراجعه کنید به:

Gretchen Peters, Seeds of Terror: How Heroin is Bankrolling the Taliban and Al Qaeda (New York: Thomas Dunne Books of St. Martin’s Press, 2009), 14-20.

18. FM 3-24, paragraph 5-90 to 5-116, on page188-197; and David Kilcullen, Counterinsurgency (New York: Oxford University Press, 2010) 51-83.

19. Galula, 11-28.

20. FM 3-24, paragraph 1-67, 22-23.

هفت؛ جنگ مجدد با طالبان و مبارزه برای بازسازی افغانستان

۱. در مورد توسعهٔ تطبیقی و مشاهدهٔ شاخص توسعهٔ انسانی برنامه توسعهٔ سازمان ملل متحد در افغانستان، گزارش ذیل در دسترس است:

http://hdr.undp.org/en/statistics/.

این گزارش، شـامل ابعاد اقتصـادی، آموزشـی، بهداشـت، امنیت و برخی عوامل دیگر می‌باشـد. افغانستان در طول چند دههٔ اخیر، جزء ده کشور توسعه نیافتهٔ جهان محسوب می‌شود. در یادداشت ذیل، میزان کمک‌های بین‌المللی را در افغانستان به‌طور واضح تبیین می‌نماید:

http://afghanistan.usaid.gov/en/index.aspx.

2. Ashraf Ghani and Clare Lockhart, Fixing Failed States (New York: Oxford University Press, 2008), 75.

۳. برای مطالعه در مورد تعهد مجدد ناتو در افغانستان، رجوع کنید به:

Andrew Hoehn and Sarah Harting, Risking NATO: Testing the Limits of the Alliance in Afghanistan (Santa Monica, CA: RAND, 2010), 25–40.

4. See, http://www.afghan-web.com/politics/current_constitution.html and http://www.afghan-web.com/history/const/const1964.html.

۵. محاسبهٔ نویسنده با استفاده از نمودار سفارت ایالات متحده و تخمین جمعیتی در حدود ۲۸ میلیون تن در افغانستان است. توجه داشته باشید که کمک‌های ایالات متحده در این زمینه، بیش‌از اختصاص هزینه در بخش‌های دیگر بوده است.

6. Dobbins et al., 146, 157–158.

۷. رجوع کنید به آمار USAID در این زمینه:

http://afghanistan.usaid.gov/en/index.aspx

و همچنین ارائهٔ جنرال پتریوس در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰م:

http://www.rusi.org/events/past/ref:E4CB843C349F2E.

8. Kenneth Katzman, Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy (Washington, DC: Congressional Research Service, August 17, 2010), 88–90, available at http://assets.opencrs.com/rpts/RL30588_20100817.pdf.

۹. قبل از سال ۲۰۰۴م، تیم‌های بازسازی واحدهایی جدا از نیروهای نظامی به‌حساب می‌آمدند؛ که توسط جنرال بارنو در ابعاد وحدت‌بخشی و رشد امور مدنی نیز گسیل یافت.

۱۰. این ایده توسط یک فرمانده عالی ناشناس نیروهای ائتلاف ناتو (SHAPE) در ۱۸ نوامبر ۲۰۱۰م، به نویسنده منتقل گردید.

۱۱. تحقیقات کنگره در مورد چهره‌های راهبردی ایالات متحده تا سال ۲۰۰۹م در اثر ذیل مورد بحث قرار گرفته است. نگاه کنید به:

Kenneth Katzman, Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security, and U.S. Policy (Washington, DC: Congressional Research Service, September 17, 2010), table 21, 91.

داده‌های خارجی آن، از بروکینز اقتباس شده است. در حال حاضر در آدرس ذیل قابل دست‌رس است:

http://www.fas.org/sgp/crs/row/RL30588.pdf.

12. Hoehn and Harting, 33.

13. USAID statistics at <http//afghanistan.usaid.org/en/index/aspx>.

14. Galula, 6–7.

۱۵. این داده‌ها از جلسات مختلف فرماندهی مرکزی ایالات متحده، اخذ شده است.

۱۶. برای معلومات بیش‌تر در مورد میزان تلفات و تعداد کشته شدگان، رجوع کنید به:

Brookings, Afghanistan Index, Tables 1.21 and 1.22, available at http://www.Brookings.edu/media/Files/Programs/FP/afghanistan%20index/index.pdf.

17. SHAPE reviewer.

۱۸. نمونه‌هایی از این شب‌نامه‌ها در فرماندهی مرکزی ایالات متحده در دست‌رس می‌باشد. مراجعه کنید به:

http://centcon.dodlive.mail/2010/08/29/taliban-aims-to-hinder-development-by-threatening-civilian/.

۱۹. مراجعه کنید به:

http://mountainrunner.us/files/congress/testimony/SFRC_20100310_GlassmanTestimony100310p.pdf/.

۲۰. کمک‌های سازمان ملل متحد به افغانستان، گزارش حفاظت از افراد غیرنظامی در منازعات مسلحانه. رجوع کنید به:

http://unama/unmissions.org/Portals/UNAMA/Publication/August102010/_MID-YEAR%20REPORT%202010_Protection%20of%20civilians%20in%20Armed%20Conflict.pdf.; and Brookings, Afghanistan Index, figure 1.29.

۲۱. کارنامهٔ مختصر آیساف را می‌توان از طریق آدرس ذیل دریافت کرد:

http://www.isaf.nato.int/history/html.

۲۲. گِرِگ میلر و جوش پارتلاو، طرح ایالات متحده را در جلوگیری از فساد فرودگاه کابل قرار ذیل، در واشنگتن پُست مطرح کرده است. مراجعه کنید به:

http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/08/20/AR2010082004049.html.

23. ISAF J1 statistics from NTM–A briefing at NDU; and Brookings, Afghanistan Index, table 1.27.

۲۴. گفت‌وگوی نویسنده با افسران برحال و بازنشستهٔ فرماندهی مرکزی ایالات متحده در افغانستان، ۲۰۰۸م.

25. See account in Ronald E. Neumann, The Other War: Winning and Losing in Afghanistan (Washington, DC: Potomac Books, 2009), 41–50.

26. Sean Maloney, “Afghanistan: Not the War It Was,” Policy Options (Canada), (November 2010), 44.

۲۷. شبکهٔ ای. بی. سی، بی. بی. سی و بنیاد آسیایی نظر سنجی‌های مختلفی در بین سال‌های ۲۰۰۵ الی ۲۰۰۹م انجام داده که در ژانویهٔ ۲۰۱۰م منتشر کردند. نگاه کنید به:

. http://abcnews.go.com/images/PollingUnit/1099a1AfghanistanWhereThingsStand.pdf

ء همچنین به:

http://www.asiafoundation.org/resources/pdfs/Afghanistanin2009.pdf.

هشت؛ عملیات تهاجمی

۱. بسیاری از مقامات افغانستان به‌دلایل مختلف، رغبتی ندارند که مدت زمان کمک‌های ایالات متحده تمدید شود. برای تقویت و افزایش نیرو، باید با ممارست و احتیاط رفتار کرد. زیرا تجربهٔ ناکام عراق نباید در افغانستان نیز تکرار شود.

۲. مکالمات میان نویسنده و دو مقام ارشد شورای امنیت ملی و همچنین اعتقاد وودوارد، به‌عنوان محققی که در بهار ۲۰۱۰م نظر خود را ایراد کرد. رجوع کنید به:

Bob Woodward, Obama’s Wars (New York: Simon & Schuster, 2010), 40–44.

3. Woodward, 88–90, 99–109.

۴. برگ سفید گزارش سیاست‌گذاران ایالات متحده در قبال مسئله افغانستان و پاکستان، که در ۲۷ مارس ۲۰۰۹م منتشر شد. در حال حاضر، در آدرس ذیل قابل دسترس است:

http://www.whitehouse.gov/assets/documents/Afghanistan-Pakistan_White_Peper.pdf.

۵. جنرال استنلی مک‌کریستال، ارزیابی اولیهٔ فرماندهی آیساف را (از حالت محرمانه درآورده و پس از ویرایش) در ۳۰ اوت ۲۰۰۹م، منتشر کرد. در حال حاضر این داده‌ها در آدرس ذیل قابل دست‌رس است:

http://media.washingtonpost.com/wp-srv/politics/document/Assessment_Redacted_092109.pdf.

6. Michael E. O’Hanlon, “Staying Power: The U.S. Mission in Afghanistan, Beyond 2011,” Foreign Affairs (September/October 2010), 70.

7. See, Woodward, Obama’s Wars.

8. See, http://www.nytimes.com/2010/01/26/world/asia/26strategy.html?_r=1&ref=karl_w_eikenberry.

9. See, http://www.washington-post.com/wp-dyn/content/article/2009/11/11/AR2009111118432.html.

۱۰. اظهارات رئیس جمهور اوباما، خطاب به مردم در مورد آیندهٔ راهبردی با افغانستان و پاکستان در ۱ دسامبر ۲۰۰۹م. رجوع کنید به:

http://www.whitehouse.gov/the-press-office/remarks-president-address-nation-way-forward-afghanistan-and-pakistan.

11. Brookings, Afghanistan Index, figure 1.15.

۱۲. این آمار توسط آیساف به‌طور رسمی اعلام نشده است.

۱۳. ارائه شده توسط یک افسر ارتش ایالات متحده در محیطی غیرمستند. واشنگتن دی سی، ۲ فوریهٔ ۲۰۱۱م.

۱۴. نکاتی از سخنرانی ایراد شده در غرب.

۱۵. ارائهٔ داده‌های یک افسر ارتش ایالات متحده در دانشگاه دفاع ملی، ۷ فوریهٔ ۲۰۱۱م.

16. Available at http://www.ntm-a.com/documents/enduringledger/el-oneyear.pdf.

۱۷. گفت‌وگوهای متعدد با یکی از کارمندان ارشد USAID در تابستان و پاییز ۲۰۱۰م.

۱۸. این برنامه در آدرس ذیل قابل دست‌رس است:

http://www.comw.org/qdr/fulltext/0908eikenberryandmcchrystal.pdf.

19. See, http://www.nytimes.com/2010/10/15/world/asia/15afghan.html.

۲۰. انتشار خبر جنگ مشترک فرماندهی آیساف و نیروهای افغان علیه تروریستان در ۱ اکتبر ۲۰۱۰م.

۲۱. گزارش ارائه شده توسط آیساف، مبنی بر تحولات امنیتی افغانستان در اواخر پاییز ۲۰۱۰م، که در ۳۰ ژانویهٔ ۲۰۱۱م منتشر شد.

نُه؛ ارزیابی وضعیت کنونی و بررسی گزینهٔ رقیب

۱. این موضـوع را نویســنده در دو مقالهٔ «مصالحه در افغانستان» و «راه پیش‌رو در افغانستان» به‌طور مفصل مورد بحث قرار داده است. نویسنده معتقد اسـت که برای آیندهٔ حضـور ایالات متحده و نیروهای بین‌المللی خوش‌بین بوده و خروج سریع نیروهای بین‌المللی را مورد اقبال خود قرار نمی‌دهد.

2.See, http://www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2011/01/06/AR2011010602522.html.

3. Peter Bergen et al., The Year of the Drone: An Analysis of U.S. Drone Strikes in Pakistan, 2004–2010, available at http://counterterrorism.newamerica.net/drones.

۴. گفت‌وگوی مؤسسهٔ صلح ایالات متحده (USIP) با حامد کرزی، رئیس جمهوری سابق افغانستان در ۱۳ مه ۲۰۱۰. رجوع کنید به:

http://www.state.gov/secretary/rm/2010/05/141825.html.

همچنین در این سفر بایدن کرزی را به ادامهٔ کمک‌های ایالات متحده پس از سال ۲۰۱۴م اطمینان داد. نگاه کنید به:

http://www.nytimes.com/2011/01/12/world/asia/12afghan.html.

۵. میزان تلفات این عملیات را می‌توان در آدرس ذیل مشاهده نمود:

http://icasualties.org/oef/.

۶. یادداشت نویسنده با استناد به گفته‌های جنرال کیانی، در بنیاد جدید آمریکا، واشنگتن دی. سی، ۲۵ مارس ۲۰۱۰م.

7. See, http://www.brookings.edu/~/media/Files/Programs/FP/afghanistan%20index/index.pdf.

۸. مراجعه کنید به، نظر سنجی‌ای که در ۱۵ و ۱۶ اکتبر ۲۰۱۰م در ایالات متحده انجام داده شد و توسط نیویورک تایمز منتشر شد:

http://atwar.blogs.nytimes.com/2010/10/15/afghan-war-is-off-the-voters-radar/.

۹. مقالهٔ جِنِس رینگسموس و کریستوفر اسناوبلت تحت عنوان «به اشتراک‌گذاری مسئولیت در افغانستان؟ ارزیابی مأموریت ناتو»، که تا به حال منتشر نشده است. نویسنده برخی از مطالب این مقاله را با اجازهٔ دکتر اسناوبلت، در این نوشتار مورد استفاده قرار داده است. و همچنین نگاه کنید به:

Andrew Hoehn and Sarah Harting, Risking NATO: Testing the Limits of the Alliance in Afghanistan (Santa Monica, CA: RAND, 2010), 51, figure 4.

10. See, Woodward, 390.

۱۱. دیوید کوهن، بودجهٔ تخصیص یافته در جنگ با تروریستان در افغانستان و پاکستان را در آدرس ذیل مورد بررسی قرار داده است. مراجعه کنید به:

http://www.america.gov/st/texttranseng-lish/2010/January/20100128150308eaifas0.2595026.html#ixzz0zhrc8EXS.

۱۲. الکس رودریگِز و لاورا کینگ، در ۲۹ ژوئن ۲۰۱۰م، فرصت‌ها و موانع مصالحه در افغانستان را مورد پژوهش قرار دادند. مراجعه کنید به:

http://articles.latimes.com/2010/jun/29/world/la-fg-pakistan-haqqani-20100630/3.

13. See, http://www.nytimes.com/2010/06/28/world/asia/28taliban.html.

14. See, Ruth Rene, ed., Afghanistan in 2010: A Survey of the Afghan People (San Francisco: Asia Foundation, 2010), 18, figure 2.2; 72, figure 7.1.

15. See, Michael Hastings, "The Runaway General," Rolling Stone, June 22, 2010, available at http://www.rollingstone.com/politics/news/17390/119236.

۱۶. گزارش‌های دقیق در مورد برنامهٔ همبستگی ملی را می‌توانید در آدرس ذیل دنبال کنید. رجوع کنید به:

http://www.nspafghanistan.org.

17.See,http://unama.unmissions.org/Portals/UNAMA/Documents/Kabul%20Conference%20Communique.pdf.

18.See,http://www.isaf.nato.int/images/stories/File/100908-NUI-COMISAF%20COIN%20GUIDANCE.pdf.

۱۹. این مطلب را جیمز رایسن، در «بازشناسی ایالات متحده از ثروت گستردهٔ معدنی افغانستان»، که در ۱۳ ژوئن ۲۰۱۰م منتشر شد، بیان کرده است. مراجعه کنید به:

http://www.nytimes.com/2010/06/14/world/asia/14minerals.html.

۲۰. برای بررسی فلسفهٔ روابط هند با افغانستان، مراجعه کنید به:

C. Christine Fair, India in Afghanistan and Beyond: Opportunities and Constraints (New York: Century Foundation, 2010).

21. Sandy Berger and Richard Armitage, chairs, Independent Task Force Report: U.S. Strategy for Pakistan and Afghanistan (New York: Council on Foreign Relations, November 2010), 21.

22. Ibid., 38.

۲۳. اعلام رسمی ناتو از هدف اجلاس لیسبون. مراجعه کنید به:

http://www.nato.int/cps/en/natolive/official_texts_68828.htm?mode=pressrelease.

و همچنین متن مصاحبه با حامد کرزی، در ۱۳ مه ۲۰۱۰م. مراجعه کنید به:

http://www.state.gov/secretary/rm/2010/05/141825.htm.

۲۴. اظهار نظر یک افسر بلند رتبهٔ ایالات متحده در ۷ فوریهٔ ۲۰۱۱م.

۲۵. گروه مطالعات افغانستان در ایالات متحده، این راهبرد را در حوزهٔ بازاندیشی راهبردی ایالات متحده در افغانستان، در واشنگتن دی. سی، در سال ۲۰۱۰م ارائه دادند. مراجعه کنید به:

http://www.afghanistanstudygroup.org/read-the-report.

برای نقد این گزارش رجوع کنید به مقالهٔ نویسنده تحت عنوان «نه راه پیش‌رو: نقد گزارش کوتاه گروه مطالعات افغانستان»، که در مجلهٔ نیروهای مسلح، در نوامبر ۲۰۱۰م موجود است:

http://www.armedforcesjournal.com/2010/11/4858188.

۲۶. گفت‌وگو با افسر ارتش ایالات متحده، در ۲ فوریهٔ ۲۰۱۱م.

27. See, Code of Conduct for the Mujahidin of the Islamic Emirate of Afghanistan, August 2010, an unclassified document translated by the U.S. Government’s Open Source Center, August 2010.

۲۸. دکســتر فیلکینس در مطلبی تحت عنوان «طالبان به‌نظر نمی‌رسد آماده مذاکره باشند؟!»، که در نیویورک تایمز، در ۲۳ ژانویهٔ ۲۰۱۰م منتشر شد از این مسئله یادآوری کرده است. رجوع کنید به:

http://www.nytimes.com/2010/01/24/weekinreview/24filkins.html?_r=1&scp=1&sq=dexter%20filkins%20king%20of%20saudi%20arabia&st=cse.

۲۹. رجوع کنید به مطلب دیوید رود، «۷ ماه، ۱۰ روز در اسارت»، منتشر شده در نیویورک تایمز، ۱۸ اکتبر ۲۰۰۸م:

http://www.nytimes.com/2009/10/18/world/asia/18hostage.html?pagewanted=2&sq=david%20rohde%20october%202009&st=cse&scp=1.

۳۰. پیتر برگن، «جبهه‌ها: امتزاج طالبان و القاعده»، جمهوری جدید، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۹م. نگاه کنید به:

http://www.tnr.com/article/world/the-front.

31. Claudio Franco, “The Tehrik-E Taliban Pakistan,” in Decoding the New Taliban: Insights from the Afghan Field, ed. Antonio Giustozzi (New York: Columbia University Press, 2009), 282.

همچنین برای مشاهدهٔ بیانیهٔ یکی از رهبران طالبان پاکستانی، نگاه کنید به:

Chris Allbritton, “Pakistan Taliban Commander Vows to Expand Fight,” Reuters, September 29, 2010, available at: http://www.alertnet.org/thenews/newsdesk/SGE68R0IU.htm.

۳۲. برای مشاهدهٔ جزئیات پیش‌رفت مأموریت آموزشی ناتو در افغانستان، رجوع کنید به اولین گزارش سال‌گرد این آموزش در سال ۲۰۱۰م:

http://www.ntm-a.com/documents/en-duringledger/el-oneyear.pdf.

نتیجه

1. See interview with Major General Curtis M. “Mike” Scaparrotti, USA, commander of Regional Command–East (RC–East), June 3, 2010, available at: http://www.defense.gov/transcripts/transcript.aspx?transcriptid=4628.

دان لیبری، اشاره کرد که تا پایان سال ۲۰۱۰م، می‌توان ارقام کارشناسان غیرنظامی را بالای ۳۰۰ تن برآورد کرد. به‌تازگی یک فرمانده نیروهای بازگشــت به منطقه در صحبت خود که در بهار ۲۰۱۰م، انجام داده است، به مخاطبان NDU گفته است که نیروهای انسانی بین‌المللی در ابعاد مختلف امنیت، ثبات، توسعه، ادارهٔ دولت، حاکمیت قانون و ..... فعال‌اند.

۲. کولپا: به مدت ۴ سال در دولت اول بوش، من کوشش فراوانی می‌کردم تا از مصرف هزینه و بودجه در راستای مبارزه با مواد مخدر، جلوگیری نمایم. بدین خاطر که معتقد بودم هدف ما از جنگ افغانستان، مبارزه با شورش و تروریسم است. مبارزه با مواد مخدر تا زمانی مفید خواهد بود که در راستای براندازی شورشیان به ما کمک کند. من هنوز هم، باورمندم که نیاز مبرم ما مبارزهٔ جدی با مواد مخدر نیست؛ بلکه، نبرد با تروریستان شورشی است.

3. See, Peters, Seeds of Terror.

4. Robert B. Oakley and T.X. Hammes, Prioritizing Strategic Interests in South Asia,

INSS Strategic Forum, no. 256 (Washington, DC: NDU Press, June 2010), 1.

5. This paragraph is a slightly revised version of the author's letter to the editor on Afghanistan issues in Joint Force Quarterly 58 (3 d Quarter, 2010).